

شناخت خدا از طریق برهان

و نیز در رفت و آمد شب و روز و آنچه خدا
از آسمان برای روزی می فرستد و زمین
را پس از مرگ دیگر بار زنده میسازد و در
وزش بادهای و در همه این موجودات، برای
خردمندان آیات قرآن صانع پیداست.
(سوره الجاثیه؛ آیه: ۵)

Ketabton.com

هارون یحیی

چگونه به وجود خدا پی می بریم؟

چگونه ممکن است فکر کنیم که هماهنگی در جهان از روی تصادف بوجود آمده در حالی که هماهنگی فوق العاده طبیعت حتی با چشمان غیر مسلح نیز قابل رؤیت است؟ این ادعایی غیر منطقی است که بگوییم جهان، که هر گوشه آن از وجود خالقش خبر می دهد، به خودی خود بوجود آمده است.

بنابراین صاحب این هماهنگی می بایستی در هر کجا، از بدلمان تا دور ترین قسمت غیر قابل تصور در جهان پهناور، قابل مشاهده باشد. پس خالق چه کسی است که همه چیز را با ظرافت مقدر کرده و آفریده است؟

او نمی تواند آن چیزی باشد که در این جهان یافت می شود چرا که اراده او می بایستی قبل از آن که جهان آفریده شود وجود داشته باشد تا جهان را بیافریند. خالق توانایی که با تأمل در هر چیزی به وجودش پی می بریم، وجودش بدون هیچ شروع یا پایان می باشد.

مذهب به ما یاد می دهد که ماهیت خالقمان را با خرد خود کشف کنیم. ما از آنچه که او برایمان به عنوان مذهب آشکار کرده است، می دانیم که او خدای بخشنده و مهربان است که زمین و آسمانها را از هیچ آفرید.

این کتاب ما را به تأمل درباره جهان و موجودات زنده ای که خداوند خلق کرده است دعوت می کند تا کمال را در خلقتشان مشاهده کنیم.



در باره نویسنده

نویسنده، که تحت اسم مستعار هارون یحیی قلم می زند، در سال ۱۹۵۶ در آنکارا به دنیا آمد. او به مطالعه رشته هنر در دانشگاه میامینان استانبول و رشته فلسفه در دانشگاه استانبول پرداخت. از سال ۱۹۸۰ تاکنون، نویسنده کتابهای

بیشماری را در زمینه مسائل سیاسی، علمی و مذهبی به چاپ رسانیده است. کانون توجه او تکذیب داروین گرایی و ماده گرایی، که دو اسطوره جدید در تحت لوای علم است، می باشد. برخی از کتابهای نویسنده به بیش از ۴۰ زبان مختلف ترجمه شده و در کشورهای مربوطه به چاپ رسیده است. آثار هارون یحیی برای همه افراد - مسلمان و یا غیر مسلمان - صرف نظر از سن، ملیت و یا نژاد - جالب توجه می باشد زیرا این آثار یک هدف را دنبال می کند: باز کردن ذهن خواننده از طریق تشویق آنها برای فکر کردن درباره برخی موضوعات حیاتی از قبیل: وجود خدا و یگانگی او، و آشکار کردن بیانهایی فرسوده و آثار نامعقول نظام بی دینی می باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ
رَسُولُ
مُحَمَّدٌ

شناخت خدا از طریق برهان

و نیز در رفت و آمد شب و روز و آنچه خدا از آسمان برای روزی
می فرستد و زمین را پس از مرگ دیگر بار زنده میسازد و در وزش
بادها و در همه این موجودات، برای خردمندان آیات قرآن صانع
پیدا است. (سوره الجاثیه؛ آیه: 5)

هارون یحیی

نام کتاب : شناخت خدا از طریق برهان
نویسنده : هارون یحیی
مترجم : شهریار جدی
چاپ : اول
سال : ۲۰۰۶ مطابق ۱۳۸۴ هجری شمسی
تیراژ : ۲۰۰۰ جلد
مطبعه : کتابفروشی مولانا جلال الدین بلخی رومی
ناشر : فریدون مجددی
کتابفروشی مولانا جلال الدین بلخی رومی
آدرس :

RUMI BOOKSTORE

4050 B PERALTA BLVD.

FREMONT CA 94538 USA

تلفون : ۳۶۹۲ - ۷۴۴ (۵۱۰)

فکس : ۳۶۹۳ - ۷۴۴ (۵۱۰)

وبسایت : www.rumibookstore.com

ایمیل : info@rumibookstore.com

فهرست

پیشگفتار

۷

قسمت اول (۱)

حقیقت خلقت در شناخت شواهد علمی

۹

مقدمه

۱۰

از نیستی تا هستی

۱۳

نشانه‌ها در زمین و آسمانها

۲۷

دانشمندان وجود خدا را تایید کرده‌اند

۶۶

واقعیت‌های علمی و معجزه قرآن

۷۲

قسمت دوم (۲)
خطاي انكار واقعيّت خلقت

۹۶

حقه تكامل

۹۷

فلسفه هايي كه اشتباه انكار خدا را شامل مي شوند

۱۲۶

زيانهاي نگرش جامعه در بي اعتقادي نسبت به خدا

۱۳۴

خانه وعده داده شده: جهان آخرت

۱۳۸

نگرشي كاملا متفاوت به ماده

۱۴۹

نسبيت زمان و نسبيت سرنوشت

۱۸۴

نتيجه گيري

۱۹۶

پانويس ها

۱۹۹

پیشگفتار

اینکه چرا اسم این کتاب بعنوان "شناخت خدا از طریق برهان" تلقی شده است، دلیل مهمی دارد. اکثر مردم اظهار می کنند که خدا را می شناسند و به او اعتقاد دارند. با وجود این، آنها، در حقیقت، او را نمی شناسند و خداوند را با وسعت حقیقی اش سنجش نمی کنند. به همین خاطر، انسان احتیاج به "دلیل و خرد" دارد.

نکته ای که در اینجا می بایست به آن اشاره کرد این است که وقتی که گفته می شود انسان احتیاج به "خرد" دارد تا بتواند به شناخت خدا با وسعت حقیقی اش چنگ بزند، به این معنی نیست که نیاز به "هوش" داشته باشد. خرد و هوش دو مقوله کاملاً متفاوت می باشند. هوش ظرفیت مغز است که انسان از لحاظ زیست شناختی آن را دارا می باشد. هوش نه کم می شود و نه زیاد. عقل، با این حال، خصلت منحصر به فرد مؤمنین می باشد. عقل نعمت بزرگی است که از سوی خداوند به مؤمنینی که تقوی پیشه می کنند، اعطا شده است. عقل معیاری است که خداوند آن را به بندگان حقیقی خود داده تا بین حق و باطل را از یکدیگر تشخیص دهند. توانایی انسان برای قضاوت، که همان عقل می باشد، در جهت متناسب با تقوایش افزایش پیدا می کند.

یکی از واضح ترین ویژگیهای یک انسان عاقل، ترس از خدا و توجه به وجدان و ارزیابی هر لحظه از تجربیات خود در مسیر قرآن و رضایت پروردگار در همه احوال است.

حتی اگر انسانی دارای بیشترین میزان عقل و هوش و دانش در دنیا باشد، چنانچه فاقد این ویژگیها و قابلیت درک باشد، انسانی بی خرد بوده و قادر به فهم خیلی از واقعیتها نیست.

ما می توانیم تفاوت بین هوش و خرد را با یک مثال روشن کنیم: دانشمندی ممکن است تحقیقات گسترده ای را در جهت دستگاه عصبی بدن شروع کند. او ممکن است با تخصص ترین فرد جهان در زمینه انتقال بیش از اندازه سیستمهای

عصبي در بدن باشد. با اين وجود، اگر او فاقد عقل باشد، بيشتر از شخصي که اطلاعات بيشماري را در خصوص فرآيند شکل گيري بين سلولهاي عصبي دارد، فراتر نخواهد رفت. به بيان ديگر، او قادر به درک واقعيتهاي مهمي که در پشت اين اطلاعات نهفته است نمي باشد. با اين حال، انسان داراي خرد، حوادث معجزه آسايي را که در دستگاه عصبي اتفاق مي افتد و يا مکانيسم کامل با جزئياتش را ديده و به اين موضوع پي مي برد که چنين ساختار بي نقصي مي بايستي خالق و طراح دانشمندي داشته باشد. چنين شخصي با خود مي گويد: "قدرتي که دستگاه عصبي را با چنين شيوه معجزه آسايي خلق کرده است مي بايست بطور يقين خالق تمام موجودات زنده ديگر باشد. پس او قدرت خلق مکان پس از مرگ را نيز خواهد داشت."

حرکت اصلي اين کتاب به اين خاطر است که به خوانندگان اجازه دهد تا شاهد وجود خدا با عقل خود باشند. برخي از مردم به وجود خدا اعتقاد ندارند و برخي ديگر مي گویند که بخاطر عقل و وجدانشان نيست که وجود خدا را باور ندارند بلکه به آنها تعليم داده شده است که چنين باور کنند. با اين وجود، چونکه آنها از خرد خود استفاده نمي کنند لذا قادر به دسترسي شرايطي که بتوانند از طريق آن به ضرورت حتمي اعتقاد به خدا پي ببرند، نيستند. البته مؤمنين خردمند وجود و خلقت خدا را با فکر و منطق خود ديده و از خدايي که قدرت جاودان دارد مي ترسند.

پس از اشاره به علائم آفرينش در قرآن، خداوند اذعان مي فرمايد که اين علائم براي کساني است که با خرد باشند؛ و يکي از آيات الهي همان رعد و برق است که شما را از صاعقه عذاب مي ترساند و به رحمت باران آسمان که زمين را پس از مرگ زنده مي کند اميدوار مي گرداند در اين امر نيز ادله قدرت ايزد براي اهل خرد آشکار است. (سوره الروم، آيه: ۲۴)

قسمت اول (۱)

حقیقت خلقت در شناخت شواهد علمی

مقدمه

نگاهی به اطراف و جایی که در آن نشسته اید بیاندازید. متوجه خواهید شد که چیزهایی در اتاق " وجود دارند " : دیوارها، مبل و پرده، سقف، صندلی که بر روی آن نشسته اید، کتابی که در دست دارید، لیوان روی میز و خیلی چیزهای دیگر. هیچکدام از اینها خود به خود در اتاق شما قرار نگرفته است. حتی گره های فرش توسط شخصی درست شده است؛ آنها خود بخود و از روی اتفاق درست نشده اند.

شخصی که قصد خواندن کتابی را دارد به این نکته واقف است که نویسنده کتاب، آن را برای مقصود خاصی نوشته است. حتی این تصور هم برای او بوجود نمی آید که ممکن است کتاب از روی تصادف نوشته شده باشد. در حالت مشابه، وقتی شخصی با مجسمه ای روبرو می شود، تردیدی ندارد که این مجسمه را یک مجسمه ساز ساخته باشد. نه تنها فقط در رابطه با آثار هنری، بلکه حتی چند تکه آجری که بر روی یکدیگر قرار گرفته اند باعث می شود که انسان با خود فکر کند که کسی آنها را با نقشه ای مشخص بر روی هم چیده است. بنابراین در هر جایی که نظمی باشد، چه کوچک و چه بزرگ، بنیانگزار و محافظ این نظم می بایستی وجود داشته باشد. اگر روزی شخصی بیاید و ادعا کند که آهن خام و ذغال با یکدیگر تصادفی ترکیب شده و فولاد و در نهایت برج ایفل را تشکیل داده اند، آیا او و افرادی که به او اعتماد دارند، وی را بعنوان فردی دیوانه در نظر نمی گیرند؟

ادعای فرضیه تکامل، روش بی نظیر رد وجود خدا، با این ادعا متفاوت نیست. طبق این فرضیه، مولکولهای غیر طبیعی از روی تصادف اسیدهای آمینه را ساخته و اسیدهای آمینه از روی تصادف پروتئین، و در نهایت پروتئینها دوباره از روی تصادف موجودات زنده را شکل دادند. با این حال، احتمال وجود تصادفی یک موجود زنده کمتر از احتمال ساخت برج ایفل در حالت مشابه است زیرا حتی

شناخت خدا از طریق برهان

ساده ترین سلول بدن، پیچیده تر از ساختارهای دست بشر در دنیا می باشد. چگونه ممکن است فکر کنیم که هماهنگی در دنیا از روی اتفاق صورت گرفته است در حالی که هماهنگی فوق العاده طبیعت حتی با چشمان غیر مسلح قابل مشاهده است؟ این ادعایی غیر منطقی است که بگوییم: جهان، که هر گوشه اش خبر از وجود خالقی را می دهد خود آفریننده خویش بوده است. بنابراین برای هماهنگی هایی که در همه جا، از بدن ما گرفته تا دورترین گوشه گیتی پهناور غیر قابل تصور، قابل رؤیت می باشد می بایستی خالقی را در بر داشته باشد. از اینرو چه کسی این همه چیزها را هوشمندانه و منظم خلق کرده است؟

هیچگونه ماده حاضر در گیتی قطعاً نمی تواند خالق باشد چون که می بایستی دارای اراده بوده باشد چنان که قبل از پیدایش جهان وجود داشته و آنوقت به آفرینش آن اقدام می کرد. خالق توانا، خالقی است که هرکسی وجود آن را حس کرده و وجود او بدون هیچ شروع یا انتهایی بوده باشد.

مذهب، ما را با خالقمان که وجودش را با منطق کشف کرده ایم آشنا می سازد. با مذهبی که آفریدگار برایمان به ارمغان آورد متوجه شدیم که او خدای بخشنده و مهربانی است که زمین و آسمان را از هیچ خلق کرد.

اگرچه اکثر مردم قابلیت فهم این حقیقت را دارند، ولی زندگیشان را با بی خبری از این موضوع سپری می کنند. هنگامی که آنها به نقاشی منظره ای نگاه می کنند، در اینکه چه کسی نقاش این اثر بوده است در شگفت می مانند. بعدها آنها هنرمند را بخاطر کار زیبایش مدتها تحسین می کنند. علی رغم این واقعیت که آنها با نقاشیهای واقعی بیشماری که در اطرافشان قرار گرفته مواجه می شوند، ولی هنوز وجود خدا را که تنها مالک همه زیباییها است در نظر نمی گیرند. در حقیقت، تحقیق گسترده برای فهم وجود خدا لازم نیست. حتی اگر کسی در اتاقی، از زمانی که در آن متولد شده زندگی می کند، شواهد زیادی فقط در این اتاق به اندازه کافی خواهد بود که وجود خدا را درک کند.

بدن انسان چنان لبریز از نشانه های زیاد می باشد که در هیچ دایرة المعارف دو جلدی هم جا نمی گیرد. حتی تامل دقیق و چند دقیقه ای برای فهم وجود خدا کافی خواهد بود. نظم موجود و محافظت از آن به عهده خدا می باشد.

فقط بدن انسان لازمه اندیشه نمی باشد. حیات موجود در هر گوشه از زمین نیز می تواند توسط انسان مشاهده و یا نادیده گرفته شود. دنیا سرشار از کثرت موجودات زنده، از تک سلولی تا گیاهان، از حشرات تا موجودات دریایی و از پرندگان تا خزندگان می باشد. اگر شما یک مشت خاک را برداشته و به آن نگاه کنید، حتی در درون آن می توانید موجودات زنده متعددی را با ویژگیهای گوناگون پیدا کنید. این مسئله برای هوایی که آن را تنفس می کنید نیز صادق

هارون يحيي

است. حتي بر روي پوست شما موجودات زنده بشماري وجود دارند که اسامي شان براي شما آشنا نمي باشند. در روده هاي تمام موجودات زنده، ميليونها باکترې يا موجودات زنده تک سلولي وجود دارند که به عمل هضم کمک مي کنند. تعداد حيوانات در دنيا به مراتب بيشتري از تعداد انسانها مي باشد. وقتیکه ما به دنياي گياهان نيز نظري مي اندازيم به اين نکته پي مي بريم که نقطه اي در زمين يافت نمي شود که در آن حيات وجود نداشته باشد. تمام موجوداتي که در حوزه ميليونها كيلومتر مربع پخش مي باشند، ساختار بدني متفاوت، زندگي متفاوت و سهم متفاوت از توازن بوم شناختي دارند. اينکه ادعا کنيم همه اينها از روي تصادف و بدون هدف يا قصدي بوجود آمده اند ادعائي مضحک است. هيچ اتفاق تصادفي نمي تواند به يک چنين دستگاه پيچيده اي تبديل شود.

تمام اين شواهد ما را به اين نتيجه مي رساند که جهان با "خود آگاهي" معيني بکار خود ادامه مي دهد. پس چه چيزي منشاء اين خود آگاهي است؟ بطور حتم اين منشاء نه از حيات و نه از موجودات غير زنده درون آن مي باشد. همچنين از کساني که هماهنگي را ايجاد مي کنند و از اين هماهنگي محافظت مي کنند نيز اين کار بر نمي آيد. وجود وعظمت خدا خودش را با دلایل بشماري در جهان ثابت مي کند. در واقع هيچ انساني بر روي زمين پيدا نمي شود که اين حقيقت را قلباً نپذيرد. قرآن در اين باره مي گويد: و با آنکه پيش نفس خود، به يقين دانستند باز "از کبر انکار آن کردند". (سوره النمل، آيه: ۱۴)

اين کتاب براي اين نوشته شده است تا به واقعيتي که برخي از مردم بخاطر ضرر در منفعشان از خدا روي برگردانده و افشاي کلاه برداريها و استنتاجهاي ابلهانه اي که برخي از ادعاهاي نادرست از آن حمايت مي کند، پردازد. به همين خاطر از موضوعات متنوعي در اين کتاب بطور جدي صحبت شده است.

آنهايي که اين کتاب را مي خوانند يکبار ديگر به دليل بي چون و چراري وجود خدا پي برده و گواهي مي دهند که وجود خدا تمام چيزها را شامل مي شود؛ "منطق" اين را مي داند. خدا کسي است که تمام اين نظم هاي فرا گرفته را خلق کرده و از آنها بي وقفه نگهداري مي کند.

از نیستی تا هستی

سؤالاتی از قبیل اینکه چگونه جهان به وجود آمده است، به کجا می رود و چه قوانینی نظم و توازن آن را حفظ کرده اند، همیشه موضوع صحبت بوده است. دانشمندان و متفکران درباره این موضوع بی وقفه فکر کرده و فرضیه های چندی را مطرح کردند.

اندیشه حاکم تا اوایل قرن بیستم در این بود که جهان ابعاد نامحدودی داشته و از ازل بوده و تا ابد باقی خواهد ماند. طبق این دیدگاه که "طرح جهان ساکن" نامیده شد، جهان نه شروع و نه پایانی داشته است.

با عنوان کردن اولین نمونه فرضیه ماده گراها، این نظریه وجود خدا را انکار می کرد و این در حالی بود که از دیدگاه خود مبني بر اینکه جهان مجموعه ای از ماده ساکن، استوار و غیر قابل تغییر است، دفاع می کرد.

ماده گرایی شیوه ای از تفکر است که ماده را ماهیتی مطلق تلقی کرده و وجود هر چیزی دیگر بغیر از ماده را انکار می کند. با در بر گرفتن منشاء این نوع طرز تفکر مربوط به دوران یونان باستان و با جلب پذیرش روبه افزایش در قرن ۱۹، این شیوه تفکر در قالب ماده گرایی دیالکتیکی کارل مارکس مشهور شد.

همانطور که قبلاً به آن اشاره شد، طرح جهان ساکن قرن ۱۹ زمینه هایی را برای فلسفه ماده گرایان فراهم آورد. جورج پولیتزر

(George Politzer) در کتابش تحت عنوان اصول اساسی فلسفه، به ارتباط اساس قالب جهان که "جهان هدف آفرینش نبوده است" اذعان کرده و می افزاید:

اگر چنین بود آنگاه می بایستی جهان بلافاصله توسط خدا آفریده می شد و از هیچی به هستی می گرایید. برای قبول خلقت، باید در درجه اول وجود زمان را در حالی که جهان وجود نداشته است قبول کنیم و اینکه چیزی از نیستی به هستی شکل گرفته باشد. این مسئله ای است که علم نمی تواند تسلیم آن شود.^۱

هارون يحيي

هنگامي که پوليتزر به اين مطلب که جهان از هيچي آفريده نشده است پافشاري مي کرد، تکیه بر قالب جهان ساکن قرن ۱۹ داشت و فکر مي کرد که نوعي ادعای علمي را مطرح مي کند. با اين وجود، علم و تکنولوژي در حال توسعه قرن ۲۰ مضامين کهنه اي را از قبيل طرح جهان ثابت، که زمينه هايي را براي ماده گرايان فراهم آورد، درهم کوبيد. امروزه در آستانه قرن ۲۱، فزيک مدرن با آزمایشها، مشاهدات و محاسبات زيادي ثابت کرده است که جهان شروعي داشته و توسط انفجار بزرگ از هيچ پديد آمده است.

علاوه بر اين، معلوم شد که جهان آنگونه که ماده گرايان آن را ساکن مي پنداشتند، نبوده بلکه در حال انبساط بوده است. امروزه اين واقعيتهای از سوي تمام دنياي علمي مورد تصديق قرار گرفته است.

اينکه جهان شروعي داشته به اين معني است که عالم از هيچي به هستي گراييد، يعني اينکه آفريده شد. اگر چيز آفريده شده اي وجود داشته باشد (که قبلاً وجود نداشته است)، آنگاه بطور يقين مي بايستي خالقي داشته باشد. بودن از نبودن، موضوعي است که براي فکر بشر غير ممکن است. بنا بر اين ماهيت هستي از نيستي، با آوردن اشيای جهت شکل دادن آنها به چيزهاي جديد ديگر (از قبيل آثار هنري يا اختراعات تکنولوژي) بسيار متفاوت است. اين تنها نشانه آفرينش خداوند است که همه چيزها را در یک لحظه و یک زمان بطور کامل خلق کرد در حالي که چيزهاي آفريده شده، هيچگونه نمونه قبلي نداشته و حتي زمان و فضايي براي ايجاد آفرينش آنها وجود نداشته است.

پيدائش جهان از نيستي به هستي، بزرگترين سند ممکن براي اينکه جهان آفريده شده است مي باشد. بررسی اين واقعيتهای، خيلي چيزها را تغيير مي دهد. اين امر باعث مي شود که مردم معني حيات را درک کرده و به مرور نگرشها و هدفها بيردازند. به همين دليل اکثر مردم سعي مي کنند واقعيتهای خلقت را که برايشان کاملاً قابل فهم نيست نادیده بگيرند، اگرچه شواهد آن برايشان آشکار است. آنها راههاي ديگري را براي گمراهي اذهان مردم ايجاد کردند. با اين وجود ادله علم، خود پايان معيني را براي اين فرضيه ها مي گذارد.

حال اجازه دهيد نگاهی اجمالي به فرآيند علمي در حال گسترش از طريق جهاني که بوجود آمده است بيانداريم.

انبساط جهان

در سال ۱۹۲۹ در رصد خانه اي در کوه ويلسون واقع در کالیفرنیا، یک اختر شناس آمريکايي به نام ادوين هابل (Edwin Hubble) يکي از بزرگترين اکتشافات تاريخ نجوم را به ثمر رساند. او هنگامي که ستارگان را با تلسکوپ غول پيکر خود نگاه مي کرد متوجه

شناخت خدا از طریق برهان

شد که نور متصاعد شده از ستاره ها به انتهای رنگ قرمز طیف جابجا می شود و این جابجایی، هنگامی که ستاره از زمین دورتر می شد، بیشتر خودش را نشان می داد. این کشف تاثیر تکان دهنده ای در دنیای علم داشت زیرا طبق قوانین شناخته شده فیزیک، پرتوهای طیف نوری که به سمت نقطه دید حرکت می کنند به رنگ بنفش متمایل می شوند در حالیکه پرتوهای طیف نوری که از نقطه دید به بیرون می آیند به رنگ قرمز متمایل می شوند. در طول مشاهدات هابل، مشخص شد که نور ستارگان متمایل به قرمز می باشند. این به این معنی بود که نورها همیشه از سمت ما تغییر مسیر می دهند.

قبل از این اکتشاف، هابل کشف مهم دیگری کرده بود: ستاره ها و کهکشان راه شیری نه تنها از ما دور می شدند بلکه از یکدیگر نیز دور می شدند. تنها نتیجه گیری را که می توان از دور شدن اجسام از یکدیگر در جهان گرفت این است که جهان دائماً در حال "انبساط" می باشد.

برای آنکه بهتر بفهمیم، می توانیم جهان را مثل بدنه بالنی در نظر بگیریم که در حال باد شدن است. همانطور که نوک بدنه بالن بر اثر باد شدن از هم باز می شود، اجسام نیز در فضا از یکدیگر، هنگامی که کیهان انبساط پیدا



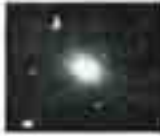
ادوین هابل در کنار تلسکوپ غول پیکرش

هارون يحيي

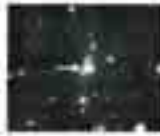
در اینجا، تفاوت در دور بودن
کهکشانهای گوناگون و میزانی که
آنها
به سمت رنگ قرمز متمایل می
شوند نشان داده شده است. خط
عمودی



در بالا نقطه مشخصی را بر روی
طیف نشان می دهد. در طیفهای
دیگر، این
نقطه به سمت راست، تا آنجایی
که فلشهای افقی می روند تمایل
دارد. تمایل



به رنگ قرمز، که نشان از دور
بودن می باشد، هنگامی که
کهکشانهای از یکدیگر
نسبت به زمین دورتر می شوند
افزایش پیدا می کند.



می کند، دور می شوند.

در واقع این موضوع از لحاظ تئوریک حتی پیشتر نیز کشف شده بود. آلبرت اینشتین (Albert Einstein) که بزرگترین دانشمند قرن شناخته شد، پس از محاسباتی که در تئوریهای فیزیکی انجام داد به این نتیجه رسید که جهان نمی تواند ساکن باشد. با این وجود، او تنها به این خاطر که نمی خواست با طرح همه گیر و شناخته شده جهان ساکن در عصر خود درگیری ایجاد کند، این کشف را فاش نکرد. بعدها اینشتین درصدد شد که فاش نکردن کار خود را بعنوان " بزرگترین اشتباه زندگی اش" تلقی کند. متعاقباً این مسئله از سوی مشاهدات هابل معلوم شد که جهان در حال انبساط بسر می برد.

در این صورت جهان در حال انبساط، چه اهمیتی برای وجود جهان دارد؟ انبساط جهان دلالت بر این موضوع دارد که اگر جهان به صورت معکوس به گذشته باز می گشت، ثابت می شد که آغاز جهان از نقطه ای واحد بوده است.



تحقیقات نشان داده است که ستاره ها و کهکشانها هم از یکدیگر و هم از ما دور می شوند؛ به این معنی که جهان انبساط پیدا می کند. این موضوع می گوید :
وقتی از لحاظ زمانی به عقب برگردیم، ثابت خواهد شد که جهان از نقطه مفردی شکل گرفته است.

محاسبات نشان می دهند که " نقطه واحد" که تمام ماده جهان را در بر می گیرد می بایستی " حجم صفر" و " تراکم بی کران" داشته باشد. جهان از طریق انفجار واحد با حجم صفر شکل گرفت. این انفجار بزرگ که نماد شروع جهان بود به نظریه " انفجار بزرگ" (Big Bang) نامگذاری شد و این فرضیه به این نام شناخته شده است. لازم به یاد آوری است که " حجم صفر" عبارتی لفظی است که جهت کاربردهای توصیفی بکار می رود. علم قادر است مفهوم " نیستی" را، که ماورای محدوده فکری بشر می باشد، تنها از طریق توصیف آن بعنوان " نقطه با حجم صفر" معین کند. در حقیقت " نقطه بدون حجم" به معنای " نیستی" می باشد. جهان از نیستی بوجود آمده است. به بیان دیگر، جهان آفریده شده است. فرضیه انفجار بزرگ نشان می داد که در ابتدا تمام اجسام در جهان از یک

هارون يحيي

منشاء بوجود آمده و سپس از یکدیگر جدا شدند. این حقیقت که توسط فرضیه انفجار بزرگ آشکار گردید، ۱۴ قرن پیش در قرآن، زمانی که مردم دانش کمی درباره جهان داشتند، به آن اشاره شد:

آیا کافران ندیدند که زمین و آسمانها بسته بود ما آنها را بشکافتیم و از آب هرچیز را زنده گردانیدیم چرا باز به خدا ایمان نمی آورند؟ (سوره الانبیاء، آیه: ۳۰)

همانطور که در این آیه به آن اشاره شد، همه چیز حتی "زمین و آسمان" که هنوز آفریده نشده بودند توسط انفجار بزرگ از نقطه ای واحد بوجود آمد و جهان کنونی را با جدا شدن از یکدیگر شکل داد.

هنگامی که ما گفته های این آیه را با نظریه انفجار بزرگ مقایسه می کنیم، به این نکته پی می بریم که این دو فرضیه کاملاً با یکدیگر تطبیق دارند. با این وجود انفجار بزرگ بعنوان فرضیه علمی، تنها در قرن بیستم مطرح شد.

انساط جهان یکی از بزرگترین مدرکی است که جهان از هیچ آفریده شده است. اگرچه این واقعیت تا قرن بیستم توسط علم کشف نشد، اما خداوند واقعیت این امر را برای ما در ۱۴۰۰ سال پیش در قرآن فاش کرد:

کاخ آسمان (رفیع) را ما بقدرت خود برافراشتیم و مائیم که بر هر کار عالم مقتدریم و زمین را بگستریدیم. (سوره الذاریات، آیه: ۴۷)

جستجوی راه حل ها برای فرضیه انفجار بزرگ

همانطور که بطور واضح بررسی شد، فرضیه انفجار بزرگ ثابت کرد که جهان "از نیستی آفریده شده است". به بیان دیگر، توسط خدا خلق شده است. به همین علت اختر شناسان به فلسفه ماده گرایان که با انفجار بزرگ هنوز مخالفت کرده و از فرضیه حالت ساکن حمایت می کرد، متعهد بودند. دلیل این تلاش را می توان در کلمات آ.اس. ادینگتون (A.S. Edington)، یکی از فیزیکدانان مشهور ماده گرا آشکار کرد: "از لحاظ فلسفی تصور شروع ناگهانی به نظم حاضر در طبیعت برایم نفرت انگیز است." ۲

سر فرد هویل (Sir Fred Hoyle) یکی از آنهایی بود که از فرضیه انفجار بزرگ اظهار نگرانی می کرد. در اواسط قرن، هویل از فرضیه ای دفاع کرد که آن را حالت ساکن نامید و این فرضیه، مشابه نگرش "جهان ثابت" که در قرن نوزدهم بکار می رفت بود. فرضیه حالت ساکن اذعان می داشت که جهان هم در اندازه بی نهایت است و هم در زمان. با هدف مشخص و انحصاری دفاع از فلسفه ماده گرایان، این فرضیه در مجموع با فرضیه "انفجار بزرگ" که شروعی را برای پیدایش جهان معین می کرد متفاوت بود.

شناخت خدا از طریق برهان

آنهايي که از فرضيه حالت ساکن دفاع مي کردند با فرضيه انفجار بزرگ مدتها مخالفت مي کردند. با اين حال علم بر ضد آنها عمل کرد. از طرف ديگر، برخي از دانشمندان دنبال راههايي براي توسعه راه حلهاي ديگر شدند.

در سال ۱۹۴۸، جورج گامو (George Gamov) ایده ديگري را در ارتباط با انفجار بزرگ به دست آورد. او اذعان داشت که پس از شکل گيري جهان از طريق انفجار بزرگ، مازاد انرژي تابشي مي بايستي بخاطر انفجار در جهان باقي مانده باشد. علاوه بر اين، انرژي تابشي مي بايست بطور يکنواخت در عرض گيتي پراکنده شود. اين ادله که "مي بايست وجود داشته باشد" خيلي زود پيدا شد.

ادله بيشتري: دورنماي انرژي تابش کيهاني

در سال ۱۹۶۵، دو محقق به نامهاي آرنو پنزياس (Arno Penzias) و رابرت ويلسون (Robert Wilson) اين امواج را بطور تصادفي کشف کردند. اين امواج راديويي که "دور نماي انرژي تابشي" ناميده شد بنظر نمي رسيد از منبع خاصي تشعشع بشود بلکه به بيان دقيقتر، در کل فضا پخش مي شد. از اينرو امواج حرارتي که بطور يکنواخت از تمام فضا پخش مي شد، در حقيقت باقي مانده مراحل اول انفجار بزرگ تلقي شدند. پنزياس و ويلسون جايزه نوبل را بخاطر اين کشف دريافت کردند.

در سال ۱۹۸۹، ناسا قمر جستجوگر دورنماي کيهاني را (COBE) جهت تحقيق بر انرژي تابشي دورنما روانه فضا کرد. تنها هشت دقيقه براي اسکنرهاي اين قمر طول کشيد تا اندازه گيريهاي پنزياس و ويلسون را اثبات کند. COBE به باز مانده هاي انفجار بزرگ که در آغاز پيدایش گيتي رخ داده بود، پي برد. بعنوان بزرگترين کشف نجوم شناسي در تمام ادوار، اين يافته بطور واضحي فرضيه انفجار بزرگ را ثابت مي کرد. يافته هاي قمر (COBE 2) که پس از قمر (COBE) به فضا فرستاده شده بود نيز محاسباتي را که بر اساس انفجار بزرگ بدست آمده بود، تايد کرد.

نمونه مدرک مهم ديگر براي انفجار بزرگ، مقدار هيدروژن و هليم موجود در فضا بود. در آخرين محاسبات معلوم شد که تجمع هيدروژن-هليم در جهان با محاسبات تئوري تجمع هيدروژن-هليم باقي مانده ناشي از انفجار بزرگ مطابقت مي کند. اگر جهان هيچ شروعي نداشت و اگر از ازل باقي بود، اجزاي سازنده هيدروژن مي بايستي کاملاً مصرف شده و در نتيجه به هليم تغيير پيدا مي کرد. تمام اين گونه مدارک محکم سبب شد تا فرضيه انفجار بزرگ توسط مجمع علمي پذيرفته شود. نمونه انفجار بزرگ آخرين نکته اي بود که علم

هارون يحيي

توانست به آن، که درباره شکل گيري و شروع جهان بود، دسترسي پيدا کند. با سالها دفاع کردن از همراهي با فرد هويل در ارتباط با فرضيه حالت ساکن، دنيس سياما (Denis Sciama) مرحله آخري را که پس از تمام شواهد براي فرضيه انفجار بزرگ بدست آورده بود، آشکار کرد. سياما اظهار مي داشت که مي خواهد در بحث داغ بين مدافعين فرضيه حالت ساکن و آنهايي که اين تئوري را به اميد تکذيب آن آزمایش مي کردند شرکت کند. اين به اين خاطر نبود که او اين فرضيه را معتبر مي دانست بلکه اميد داشت که معتبر باشد. فرد هويل جلوي تمام اعتراضاتي که بعنوان مدرکي براي برملا ساختن اين فرضيه مطرح مي شد ايستاد. سياما در صحبتهايش ادامه داد که در ابتدا با هويل همفکري مي کرده ولي هنگامي که شواهد و مدارک جمع شد، مجبور شد که بپذيرد بازي ديگر تمام شده و فرضيه حالت ساکن مي بايستي کنار گذاشته شود.^۳

پروفسور جورج آبل (George Abel) از دانشگاه کاليفرنيا نيز اعتقاد داشت که مدارک موجود حاضر، نشان مي دهند که جهان بيليونها سال قبل با انفجار بزرگ به وجود آمده است. او تصديق کرد که هيچ چاره ديگري بجز آن که فرضيه انفجار بزرگ را بپذيرد ندارد.

با پيروي فرضيه انفجار بزرگ مفهوم " ماده جاوداني " که اساس فلسفه ماده گريان را مي ساخت به توده سطل آشغال تاريخ دور انداخته شد. پس چه چيزي قبل از انفجار بزرگ وجود داشته است و چه قدرتي جهان را به " هستي " بوسيله اين انفجار عظيمي که در قبل وجود نداشته سوق داده است؟ اين سؤال مسلماً در کلمات آرتور ادينگتن (Arthur Eddington) از " لحاظ فلسفي "، حقيقتي تلخ براي ماده گريان مي باشد چرا که وجود خدا آشکار مي شود. فيلسوف و ملحد مشهور، آنتوني فلو (Antony Flew) نظرياتي را در اين باره ابراز مي کند:

بطور واضح، اعتراف چيز خوبي براي روح است. بنابر اين من اعترافاتم را با اين نکته شروع مي کنم که شخص ملحد مجبور است اتفاق نظر مربوط به فلسفه انتظام گيتي معاصر را بپذيرد. زيرا اين طور که بنظر مي رسد، کيهان شناسان دليل علمي که باعث ارضاء سن توماس (St.Thomas) بشود، ارائه داده اند که از لحاظ فلسفي نمي تواند اثبات شود؛ بدین معني که جهان شروعي داشته است. از مدتها پيش وقتي که مي شد براحتي جهان هستي را نه تنها بدون پايان بلکه بدون شروع نيز در نظر بگيريم، تاکيد بر وجود مادي آن آسان بود و هر آنچه که قرار بود بعنوان ويژگيهاي اساسي يافت شود مي بايستي بعنوان نهايت دليل و توصيف مي شد. اگر چه من اعتقاد دارم که ساکن بودن جهان درست است ولي اين مسئله آسان و يا



راحتی نیست که بتوان در برابر داستان انفجار بزرگ از آن دفاع کرد.^۴ بسیاری از دانشمندان که کورکورانه خودشان را با ملحدان آمیخته نکرده بودند، نقش خالق توانا را در ایجاد آفرینش جهان پذیرفتند. این خالق می‌بایست چیزی باشد که هم ماده و هم زمان را آفریده باشد و در عین حال از هر دو آنها بی‌نیاز بوده باشد. فیزیک دان و اخترشناس معروف، هاف راس (Hugh Ross) در این رابطه می‌گوید:

اگر شروع زمان متقارن با شروع جهان باشد، همانطور که قانون فضا حکم می‌کند، آنگاه منشاء جهان می‌بایستی از چیزی باشد که در بعد زمان کار کرده و کاملاً غیر وابسته بوده و قبل از بعد زمان کیهان وجود داشته باشد. این نتیجه‌گیری در فهم ما از اینکه خدا چه کسی است و چه کسی خدا نیست خیلی مهم می‌باشد. این مسئله به ما می‌فهماند که خدا خودگیتی یا در درون آن نیست.^۵

ماده و زمان توسط خالق توانایی خلق شده است که به تمام این تصورات وابسته نباشد. این خالق خدا است که حاکم آسمانها و زمین است.

تناسب حساس در فضا

در حقیقت، انفجار بزرگ مشکل بیشتری را برای ماده‌گرایان تا اعترافات فیلسوفی ملحد بنام آنتونی فلو را بوجود آورد زیرا انفجار بزرگ نه تنها اثبات می‌کرد که جهان از هیچ پدید آمده بلکه همچنین اثبات می‌کرد که جهان از شیوه کنترل شده، منظم و هدفداری به هستی تبدیل شده است.

انفجار بزرگ با انفجار نقطه‌ای شکل گرفت که همه ماده و انرژی جهان را برداشت و در تمام مسیرها با سرعت خیره‌کننده‌ای در فضا انتشار پیدا کرد. از طریق این ماده و انرژی، توازن بزرگی در میان کهکشانها، ستاره‌ها، خورشید، زمین و سایر اجرام آسمانی پدید آمد. علاوه بر این، قوانینی که شکل گرفت

هارون يحيي

"قوانین فیزیک" نامیده شد که در تمام جهان یکنواخت است و تغییر پیدا نمی‌کند. تمام این مسائل دلالت بر این می‌کند که نظم کاملی بعد از انفجار بزرگ رخ داده است.

با این وجود انفجار نظم را پدید نمی‌آورد. تمام انفجارهای در خور توجه آماده آسیب‌رسانی، متلاشی کردن و ویرانی هر آنچه که است می‌باشند. بعنوان مثال، انفجار بمبهای اتمی و هیدروژنی، گاز متان، آتش فشان، گازهای طبیعی و خورشیدی همگی آثار مخرب دارند.

اگر قرار بود که به یک نظم خیلی جزئی پس از انفجار برسیم، بعنوان مثال اگر انفجاری در زیر زمین رخ می‌داد و باعث ایجاد آثار کامل هنری، قصرها و یا خانه‌های بزرگ می‌شد ممکن بود نتیجه بگیریم که دخالت‌های مافوق طبیعه در پشت این انفجار رخ داده است و این که تمام تکه‌هایی که توسط انفجار پراکنده شده اند طوری ساخته شده اند که در مسیر هدایت شده‌ای حرکت می‌کنند.

با نقل قولی از سرفرد هوپل، که اشتباهاتش را پس از سالها مخالفت با فرضیه انفجار بزرگ پذیرفت، این حالت را خیلی خوب بیان می‌کند:

فرضیه انفجار بزرگ ادعا می‌کند که جهان با انفجار ساده‌ای شکل گرفت. با این وجود همانطور که در پایین می‌توان ملاحظه نمود، انفجار تنها اجزاء را به اطراف پرت می‌کند در حالی که انفجار بزرگ بطریق شگفت‌آوری عکس این عمل را با جمع کردن ماده در قالب کهکشانها پدید آورد.

او در حالیکه نظم یافتن از طریق انفجار بزرگ را ضد و نقیض تلقی می‌کرد، بطور یقین انفجار بزرگ را با تعصب ماده‌گرایانه تعبیر کرده و اظهار می‌داشت که این "انفجار مهار گسیخته" بوده است. با این حال او در حقیقت کسی بود که با مطرح کردن این موضوع خود را نفی می‌کرد تا به آسانی وجود خالق را انکار کند. زیرا اگر نظم بزرگی در اثر انفجار بوجود آید، آنگاه مفهوم "انفجار مهار گسیخته" باید کنار گذاشته می‌شد و می‌پذیرفتیم که انفجار بطور خارق‌العاده‌ای کنترل شده است.

ویژگی دیگر نظم شکل یافته در جهان که از انفجار بزرگ بوجود آمد، آفرینش "جهان قابل سکونت" است. شرایط تشکیل سیاره قابل سکونت آتقدر پیچیده است که تقریباً این که فکر کنیم این ترکیب تصادفی بوده است غیرممکن است.

پاول دیویس (Paul Davis)، استاد سرشناس فیزیک نظری به محاسبه این که سرعت انبساط پس از انفجار بزرگ چگونه "بخوبی تنظیم" شد، پرداخت و به نتیجه باور نکردنی دست یافت. طبق عقیده او اگر میزان انبساط پس

شناخت خدا از طریق برهان

از انفجار بزرگ حتی یک بلیون بلیونیم متفاوت بود، هیچ نوع ستاره قابل سکونتی شکل نمی گرفت:

اندازه گیری دقیق، میزان انبساط را نزدیک به حد بحرانی نشان می دهد که در آن جهان از گرانش خود بیرون آمده و تا ابد انبساط پیدا می کند. چنانچه کیهان بطور آهسته تری از هم فرو می پاشید، مواد کیهانی سریع تر و خیلی سالها قبل متلاشی می شدند. در این جا جالب است که بپرسیم چگونه دقیقاً میزان انفجار "بخوبی تنظیم" شد تا بر روی این خط تقسیم بین دو سانحه قرار بگیرد. اگر زمان IS (زمانی که نمونه انفجار کامل در قبل بوجود آمده است) میزان انفجار از مقدار حقیقی اش بیش از ۱۰-۱۸ متفاوت بود، کافی بود که تناسب حساس بهم بخورد. قدرت انفجار جهان از اینرو با دقت نسبتاً باور نکردنی با قدرت رانشی خود هماهنگی دارد. انفجار بزرگ از قرار معلوم انفجاری قدیمی نبوده ولی بطور خارق العاده ای تنظیم شده بوده است.^۷

قوانین فیزیکی که با انفجار بزرگ پدید آمد تا مدت ۱۵ بلیون سال تغییر پیدا نکرد. علاوه براین، این قوانین چنان با وسواس بر محاسبات تکیه می کنند که حتی تغییر یک میلیمتر از ارقام کنونی منتهی به تخریب کل ساختار و ترکیب جهان می شود.

استاد فیزیک سرشناس، استفان هاوکینگ (Stephen Hawking) در کتابش تحت عنوان تاریخ خلاصه زمان اظهار می کند که جهان بر اساس محاسبات تنظیم شده و تناسبات بیشتر از آن چه که ما باورمان می شود بخوبی تنظیم شده است. او با اشاره به میزان انفجار جهان اذعان می کند که:

چرا جهان با یک چنین میزان حیاتی انفجار شروع شد تا به جاسازی گونه هایی که از یکدیگر متلاشی می شدند بپردازد و تا ابد به انبساط خود ادامه دهد تا اینکه الان پس از ده هزار میلیون سال بعد هنوز در حد میزان حیاتی به انبساط ادامه بدهد؟ اگر میزان انفجار یک ثانیه پس از آن که انفجار بزرگ صورت گرفت - قسمتی از آن در صد هزار میلیونیم کوچکتر می شد - جهان قبل از اینکه اندازه اصلی خود را بدست می آورد دوباره از هم می پاشید.^۸

پاول دیویس نیز نتایج اجتناب ناپذیری که ناشی از تناسبها و محاسبات دقیق باور نکردنی بود مطرح کرد:

خیلی سخت است که به این فکر پافشاری کنیم که ساختار فعلی جهان، که ظاهراً به تغییرات جزئی در ارقام حساس می باشد، ترجیحاً با دقت برنامه ریزی شده است... تقارن ظاهراً اعجاب آور ارقام عددی، که طبیعت آن را به ارقام مهمی معین کرده، می بایستی مدرک تکان دهنده ای برای

هارون يحيي

عنصر طرح کیهان باشد.^۹ در رابطه با برخی واقعیتهای اخترشناس آمریکایی، جورج گرین اشتاین، (George Green Stein)، درباره جهان سمیوتیک می نویسد:
از آنجایی که ما شواهد را زیر نظر داریم این تصور به شدت اصرار می ورزد که برخی عناصر ماورالطبیعه یا ترجیحاً کمکی صورت گرفته است.^{۱۰}

آفرینش ماده

اتم، ساختار تشکیل دهنده ماده، پس از انفجار بزرگ شکل گرفت. سپس این اتمها با یکدیگر ترکیب شدند و جهان را با ستارگان و زمین و خورشید بوجود آوردند. پس از آن همان اتمها حیات را بر روی زمین ایجاد کردند. هر آن چه را که در اطراف خود می بینید: بدنتان، صندلی که بر روی آن نشسته اید، کتابی را که در دست دارید، آسمانی که از طریق پنجره قابل رؤیت است، خاک، بتون، میوه ها، گیاهان، تمام موجودات زنده و هر چیز دیگری که از طریق تجمع اتم به حیات وارد شده اند، مجسم کنید.

پس اتم، ساختار تشکیل دهنده هر چیزی، از چه می باشد و از چه ساختاری تشکیل شده است؟

هنگامی که ساختار اتم را بررسی می کنیم، پی خواهیم برد که همه آنها طرح و نظم قابل ملاحظه ای دارند. هر اتم دارای هسته ای مرکزی می باشد که ارقام معینی از پروتونها و نوترونها را دارد. علاوه بر اینها، الکترونهايي وجود دارند که در اطراف هسته بصورت مدار پایدار با سرعت ۱۰۰۰ کیلومتر در ثانیه حرکت می کنند.^{۱۱} الکترونها و پروتونهای یک اتم در تعداد ارقام مساوی هستند زیرا پروتونهای با بار مثبت و الکترونهای با بار منفی همیشه با یکدیگر در توازن می باشند. اگر یکی از این ارقام متفاوت باشد، از آنجایی که توازن الکترومگنتیک آن بهم می خورد، نتیجتاً هیچ گونه اتمی وجود نخواهد داشت. هسته مرکزی اتم، پروتونها و نوترونهای درون آن، و الکترونهای اطراف آن همیشه در حال حرکت هستند. اینها بدون خطا در سرعت معینی هم به دور خود و هم به دور یکدیگر می چرخند. سرعتها همیشه متناسب با یکدیگر و استحکام اتم می باشد. هیچ گونه خرابی، ناهمخوانی و یا حتی تغییراتی وجود ندارد.

قابل توجه است که چنین نظم بالا و ماهیت تعیین شده ای پس از انفجار بزرگی که از هیچ بوجود آمد شکل گرفت. اگر انفجار بزرگ کنترل نمی شد، آنگاه می بایستی از طریق حوادث غیر مطرqbه دنبال می شد و هر چیزی که متعاقباً شکل می گرفت، می بایستی در آشفتگی بزرگی از هم می پاشید.
در واقع نظم بی نقص در هر نقطه از زمان پیدایش هستی حاکم بوده است.

شناخت خدا از طریق برهان

بعنوان مثال، اگرچه اتمها در مکان و زمان متفاوت تشکیل شدند ولی آن چنان منظم هستند که گویی از کارخانه ای واحد با اطلاع از نوع یکدیگر ساخته شده اند. در درجه اول الکترونها در اطراف هسته یکدیگر را پیدا کرده و شروع به چرخش در اطراف آن می کنند. سپس اتمها با یکدیگر ترکیب شده و ماده را بوجود می آورند تا تمام اینها اجسام معنی دار، با هدف و معقولي را بسازند. چیزهای مبهم، بی مصرف، غیر طبیعی و بی هدف هرگز پدید نمی آیند. هر چیزی از کوچکترین واحد تا بزرگترین ترکیبات، نظم داشته و کاربردهای گوناگونی دارد.

تمام اینها دلیلی بر وجود خالقی که صاحب قدرت است می باشد و به این حقیقت اشاره می کند که هر چیزی که در هر زمانی به هستی گرائید، خواست او بوده است. در قرآن، خداوند به آفرینش خود اشاره می کند:

و اوست خدائی که آسمانها و زمین را به حق آفرید و روزی که خطاب کند که موجود باش آن چیز بی درنگ موجود خواهد شد (سوره الانعام، آیه: ۷۳)

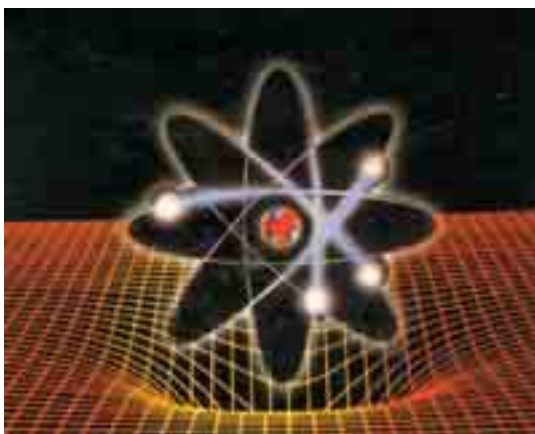
پس از انفجار بزرگ

هنگامی که روجر پنروز (Roger Penrose)، فیزیکدانی که تحقیقات گسترده ای را بر روی منشاء جهان انجام داد، حقیقتی را اذعان کرد که: جهان در جایی ایستاده است که از روی تصادف اتفاق نیافته است و این نشان می دهد که یقیناً هدفمند بوده است. برای برخی از مردم "جهان درست همینجا است". ما تصادفاً خودمان را درست در وسط تمام این چیزها پیدا کردیم. طبق نظریه پنروز، بسیاری از مسائل عمیقی در جهان وجود دارند که ما امروزه قادر به درک آنها نیستیم.^{۱۲}

ایده های روجر پنروز واقعاً مهم بودند. همانطور که این کلمات بطور ضمنی بیان می کنند، بسیاری از مردم از روی اشتباه این تفکر را در سر دارند که جهان با تمام هماهنگی کاملش، وجود هیچ دارد و آنها در این گیتی برای بازی بیهوده دوباره زندگی می کنند.

با این وجود نمی توان تحت هیچ شرایطی در نظر بگیریم که نظم کامل و شگفت انگیز پس از انفجار بزرگ که از سوی مجمع علمی بعنوان شیوه شکل گیری جهان تلقی شده است، خیلی ساده درست شده باشد. بطور خلاصه وقتی که ساختار شکوهمند نظام را در جهان بررسی می کنیم به وجود جهان و عملکردش که بر روی تناسبات و نظم بسیار حساسی واقع شده است پی می بریم و اثبات جهان از طریق شکل گیری تصادفی بر ایمان بسیار مشکل خواهد بود. همانطور

نظم موجود در ساختار اتم در کل جهان قانونمند است. با نظم معیني که اتم و ذرات آن حرکت می کنند، کوهها از هم پاشیده نمی شوند، زمینها از یکدیگر جدا نمی شوند، آسمان از یکدیگر شکاف نخورده و دو نیم نمی شود. بطور خلاصه، ماده یکدیگر را در بر می گیرد و پایدار است.



که آشکار است تحت هیچ شرایطی برای این تناسب حساس امکان پذیر نخواهد بود که به خودی خود از روی تصادف پس از انفجار بزرگ درست شده باشد. شکل گیری چنین انفجاری از قبیل انفجار بزرگ، می توانست فقط از آفرینش ماورالطبیعه امکان پذیر باشد.

این طرح و نظم بی نظیر در جهان یقیناً وجود خدا را با دانش، قدرت و خرد بی نهایت آفریننده ثابت می کند که ماده را از هیچ آفرید و آن را بی وقفه هدایت و تحت سلطه خود قرار داد. این خالق خدا است که مالک زمین، آسمانها و هر آنچه را که در برمی گیرد، می باشد.

تمام این واقعیتهای نیز به ما می فهمانند که ادعاهای ماده گرایان، که جزء اعتقادات قرن ۱۹ محسوب می شد، در علم قرن ۲۰ از درجه اعتبار ساقط شده است.

با مطرح کردن طرح بزرگ، نقشه و نظم رایج در این جهان، علوم مدرن وجود خالقی را، یعنی خدا، که قوانین تمام هستی را خلق کرده است اثبات می کند.

تحت تاثیر قرار دادن عده کثیری از مردم در طی قرنهای و حتی با پنهان کردن خود در زیر نقاب "علم"، ماده گرایی با این فرض که هر چیزی از ماده بوجود آمده است اشتباه بزرگی را مرتکب شد و وجود خدا را که ماده را آفرید و به آن نظم بخشید، انکار کرد. روزی ماده گرایی بعنوان عقیده ای قدیمی و خرافاتی که با علم و منطق مخالفت می کرده شناخته خواهد شد.

نشانه ها در زمین و آسمانها

فرض کنید که با آوردن میلیونها آجر کوچک در کنار یکدیگر نمونه ای از یک شهر بزرگ را می سازید. در این شهر آسمان خراشها، جاده های پر پیچ و خم، ایستگاههای راه آهن، فرودگاهها، گردشگاههای خرید، مترو و همچنین رودخانه ها، دریاچه ها، جنگل ها و ساحل را درست می کنید. همچنین اجازه می دهید تا هزاران نفر از خیابانها گشت و گذار کرده و در خانه هایشان نشسته و در دفترشان کار بکنند. همه جزئیات حتی چراغهای راهنما، گیشه ها و تابلوهای تبلیغات در ایستگاه اتوبوس را در نظر بگیرید.

اگر شخصی پیدا شود و به شما بگوید که تمام قطعات این شهر را که شما با طراحی کوچکترین جزئیات، آن را درست کرده و هر تکه را با زحمت جمع آوری کردید، از روی تصادف به این شهر تبدیل شده است آنگاه چه فکری را درباره طرز تفکر این آدم می کنید؟

حال به شهری که ساخته اید بروید و این مطلب را در نظر بگیرید که چنانچه گذاشتن یک قطعه را فراموش می کردید و یا اینکه می خواستید جای آن را عوض کنید، کل شهر با خاک یکسان می شد. می توانید مجسم کنید چه تناسب بزرگ و نظمی را مجبور بوده اید بوجود بیاورید؟

حیات در دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم نیز از تجمع چنین تعداد جزئیاتی که برای ذهن بشر غیر قابل درک است بوجود آمده است. نبود حتی یکی و یا برخی از این جزئیات می تواند معنی پایان زندگی بر روی کره زمین باشد.

همه چیز، هر جزئی از اتم که کوچکترین واحد ماده بوده تا کهکشانی که بیلیونها ستاره را در بر دارند از ماه، ضمیمه ای جدا نشدنی از دنیا، تا دستگاه منظومه شمسی همگی در هماهنگی کاملی در گردش می باشند. این دستگاه بخوبی سازمان یافته شده است و بطور بی نقصی درست مثل ساعت در حرکت می

هارون يحيي

باشد. مردم چنان از این دستگاه خاطر جمع هستند که این ساختار چندین بلیون ساله به عملکرد خود ادامه می دهد؛ بدون آنکه آنها بتوانند حتی کوچکترین جزئیات مربوط به آن را ظرف ۱۰ سال آینده کشف کنند. هیچکس در رابطه با اینکه آیا خورشید روز دیگر طلوع خواهد کرد یا نه نگران نیست؟ اکثر مردم درباره اینکه "آیا دنیا ممکن است فرصت این را داشته باشد که از نیروی گرانشی خود خارج شده و به سمت نقطه تاریک و نامعلومی در فضا حرکت کند"، فکر نمی کنند و یا از خود نمی پرسند "چه چیزی مانع اتفاق این کار می شود؟"

ر حالت مشابه وقتی که مردم می خواهند بخوابند خاطر جمع هستند که قلب یا دستگاه های تنفسی شان از کار نمی افتد و این در حالی است که مغزشان چنین می شود. با این حال حتی چند ثانیه توقف در هر یک از این دستگاه های حیاتی، ممکن است عواقبی را بوجود بیاورد که باعث از دست رفتن زندگی شخص شود.

هنگامی که "آینه های روشنی" که تمام حیات را محاصره کرده و باعث سنجش هر گونه حوادث می شوند- انگار که "در حالت طبیعی خود عمل می کند"- برداشته شوند آنگاه انسان قادر خواهد شد تا هر چیزی را از یک نظام دقیق، طراحی شده و غیر وابسته، گویی که با چنگ و دندان به حیات وابسته باشیم، ببیند.

شما به نظم عالی که در هر نقطه ای حاکم می باشد متوجه خواهید شد. مطمئناً قدرت بزرگی در کار است که چنین نظم و هماهنگی را آفریده است. مالک این قدرت بزرگ خدا است که همه چیز را از هیچ خلق کرد. در آیه ای از قرآن خداوند فرموده است:

آن خدائی است که هفت آسمان را به طبقاتی منظم بیافرید و هیچ در نظم خلقت خدای رحمان نقصان نخواهی یافت بارها به آفرینش بنگر تا هیچ سستی در آن توانی یافت؟ باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن تا دیده خرد زبون و خسته به سوی تو باز گردد. (سوره الملک، آیه: ۴-۳)

هنگامی که به تمام موجودات زنده در آسمان نگاه می کنیم، در روی زمین و تمام چیزهای دیگری که مابین آنها قرار دارد، متوجه می شویم که همگی نشان از وجود خالقی دارد. در این فصل قصد داریم به شرح و بحث پدیده طبیعی و موجودات زنده که هر کسی می تواند آنها را ببیند پردازیم. با این وجود ما هرگز درباره آنها فکر نکرده و این که چگونه وارد هستی شده اند و به زندگی خود ادامه می دهند کاری نداریم. اگر قرار بود که تمام نشانه های خداوند در عالم گیتی را مکتوب می کردیم چندین هزار نسخه دائرة المعارف می بایست برای این

شناخت خدا از طریق برهان

کار چاپ می شد. بنابراین در این فصل فقط بطور خلاصه با برخی از موضوعاتی که اهمیت بررسی دارند قناعت می کنیم. با این وجود حتی این موارد خلاصه شده که به آن اشاره خواهد شد به وجدان "درک انسان"، برای فهمیدن اهمیت واقعیت زندگی‌شان کمک کرده یا حداقل باعث می شود که یکبار دیگر آنها را به یاد بیاورند. چرا که خداوند وجود دارد. منشاء اولیه زمین و آسمانها از خاطر او بوده و او از طریق برهان شناخته می شود.

معجزه ها در بدن ما

"چشم نیمه تکامل یافته قابل به دیدن نیست"

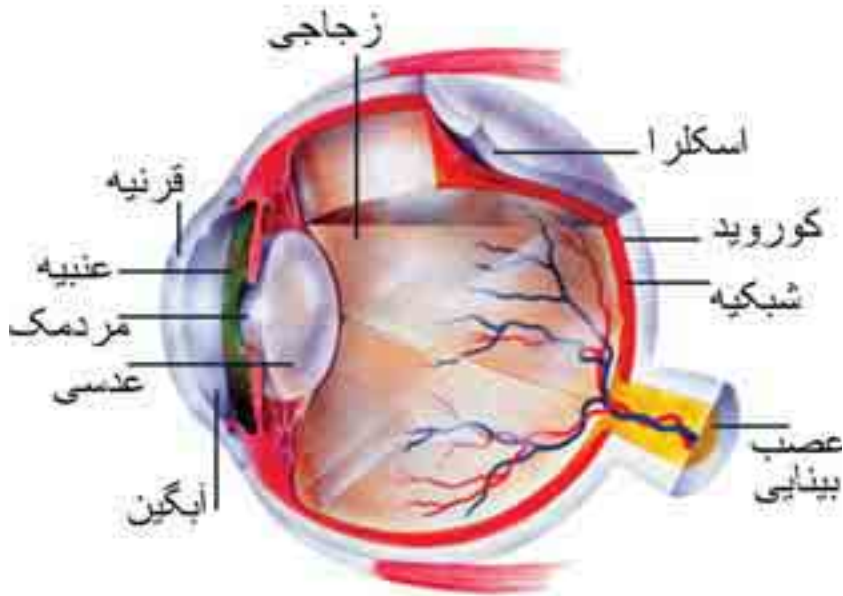
چشم یکی از ادله بارزی است که موجودات، زنده آفریده شده اند. تمام اجزای بینایی، شامل حیوانات و چشمان انسان طرح کامل چشمیگری را دارند. این عضو استثنایی چنان بطور تکان دهنده ای پیچیده است که حتی از پیچیده ترین ابزار در دنیا پیشی می گیرد.

چشم انسان دستگاه پیچیده ای است که شامل پیوند ۴۰ اجزای متفاوت می باشد. اجازه دهید یکی از این اجزاء را مورد بررسی قرار دهیم: بعنوان مثال: عدسی ها. ما معمولاً قادر به درک آن نیستیم ولی چیزی که به ما کمک می کند تا اشیاء را واضح ببینیم، تنظیم شدن ثابت و اتوماتیک وار عدسی ها می باشد. اگر مایل باشید می توانید آزمایش کوچکی را برای این موضوع انجام دهید: انگشت سبابه تان را در هوا نگه دارید. سپس به نوک انگشتان و آنوقت به دیوار پشت آن نگاه کنید. هر زمان که از انگشتان به دیواری که احساس می کنید انطباق دارد نظر بیاورید.

این تطبیق توسط ماهیچه های اطراف عدسی صورت می گیرد. هرگاه که به چیزی نگاه می کنیم ماهیچه ها فعال شده و ما را قادر می سازد تا با تغییرات ضخامت عدسی ها و چرخاندن آن به زاویه سمت راست در جهت نور، آنها را بطور واضح ببینیم. عدسی ها این تطبیق را در هر ثانیه از حیاتمان انجام می دهند و هیچگونه اشتباهی را مرتکب نمی شوند. عکاسان تنظیمات مشابه را در دوربینهای دستی خود انجام داده و بعضی وقتها برای اینکه تنظیم درستی را بدست بیاورند زمانی را برای این کار صرف می کنند. طی ۱۰ تا ۱۵ سال گذشته، تکنولوژی جدید دوربینهایی را ساخته است که بطور اتوماتیک تنظیم می شوند ولی هیچ دوربینی نمی تواند بخوبی چشمها سریع تنظیم بشود.

برای آنکه یک چشم بتواند ببیند، ۴۰ اجزای اصلی و یا اساسی که ترکیب آن را تشکیل می دهند می بایستی در آن واحد حاضر بوده و با همدیگر بطور

هارون يحيي



چشم، که ساختمان بی نهایت پیچیده ای دارد در غیاب حتی یکی از اجزای ساده اش، به عنوان مثال: غدد اشک زاء، قادر به دیدن در هنگامی که عمل دیدن اتفاق می افتد نیست.

کامل کار کنند. عدسی تنها یکی از این مقوله می باشد. اگر تمام اجزای دیگر از قبیل قرینه، عنبیه، شبکیه و ماهیچه های چشم حاضر بوده و درست عمل کنند ولی پلیکی در کار نباشد آنگاه چشم فوراً با آسیب جدی مواجه شده و عملکردش قطع می گردد. در حالت مشابه اگر تمام زیر ساختارها وجود داشته باشند ولی عمل ریزش اشک قطع بشود، آنگاه چشم خشک شده و ظرف چند ثانیه نابینا می شود.

دعای فرضیه تکامل گرایان درباره "کاهش پذیری"، تمام معنای خود را در برابر این ساختار پیچیده چشم از دست می دهد. دلیل این است: برای آنکه چشم بتواند عملکرد داشته باشد، تمام اجزای آن احتیاج به مشارکت در یک زمان دارند. یک دانشمند تکامل گرا این واقعیت را می پذیرد که:

ویژگی مشترک چشمها و بالها در این است که آنها زمانی می توانند عملکرد داشته باشند که کاملاً تکامل یافته باشند. به بیان دیگر چشم نیمه تکامل یافته قادر به دیدن نیست: پرنده با بالهای نیمه شکل گرفته نمی تواند پرواز کند.^{۱۳}

شناخت خدا از طریق برهان

این مسئله ثابت می‌کند که چشم بطور ناگهانی و کامل، با سایر اجزاء دیگر دست نخورده شکل گرفته است. این به این معنی است که چشم را خدا همانند سایر اجزای دیگرمان کامل خلق کرده است. در قرآن، گفته شده است:

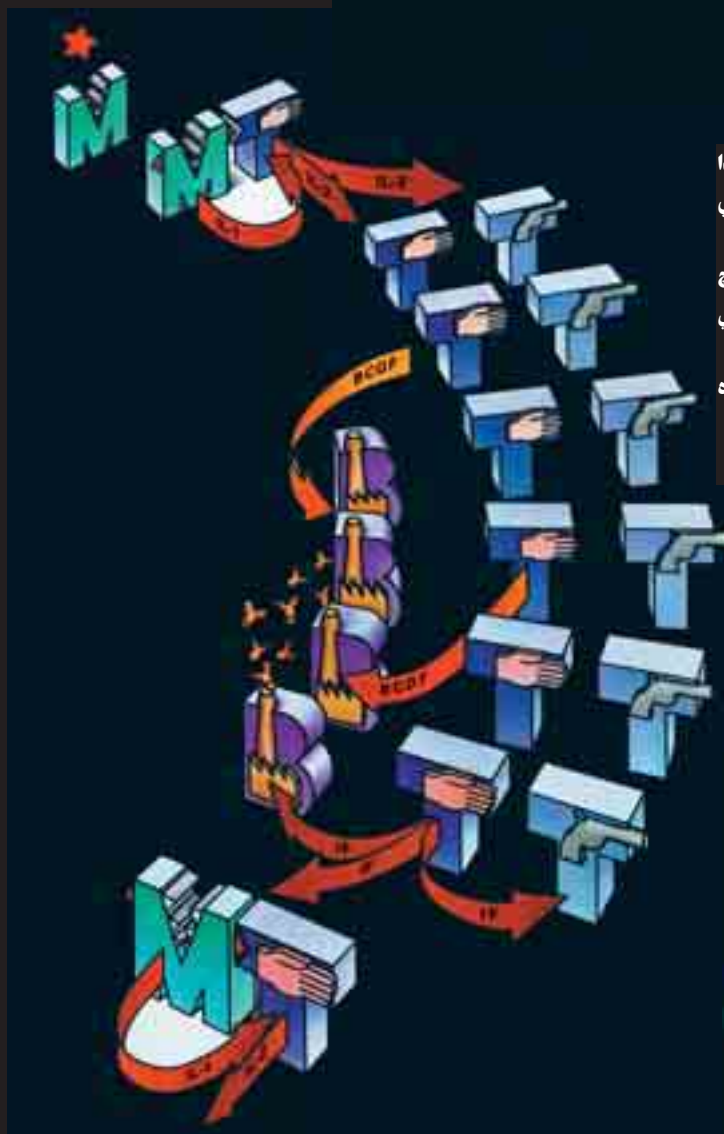
بگو اوست خدائی که شما را از نیستی به هستی آورد دو گوش و چشم و دل به شما عطا کرد و حال آن که بسیار کم از نعم او شکرگزاری می‌کنید. (سوره الملک، آیه: ۲۳)

ارتش در درون بدن انسان

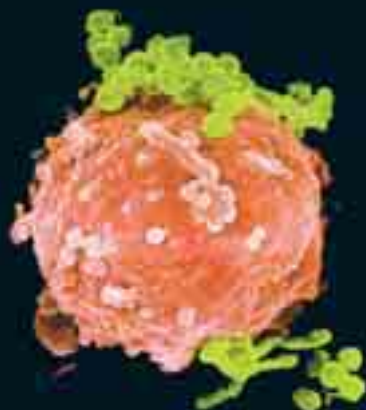
همه روزه جنگ در داخل بدن شما بدون آن که متوجه باشید صورت می‌گیرد. از یک طرف ویروسها و باکتریهای وجود دارند که وارد بدن شما شده و آن را تحت کنترل خود قرار می‌دهند و از طرف دیگر سلولهای ایمنی هستند که از بدن شما در برابر دشمنان محافظت می‌کنند.

دشمنان در حالتی تهاجمی منتظر می‌مانند و مسیر خود را برای هدفی که مد نظرشان است هموار کرده و در اولین فرصت به آن حمله می‌کنند. با این وجود سربازان منظم، سازمان یافته و قوی محل مورد حمله واقع شده را براحتی بر روی دشمنان می‌بندند. در درجه اول سربازان (یاخته های میکروب خور) وارد میدان نبرد شده و سربازان دشمن را قورت داده و خنثی می‌کنند. با این وجود بعضی وقتها شدت جنگ بیشتر از آن است که این سربازان بتوانند در آن مقابله کنند. در چنین مواردی، سربازان دیگر (ماکروفاژها) فرا خوانده می‌شوند. مشارکت آنها نوعی زنگ خطر را در منطقه مورد هدف واقع شده بصدا در می‌آورد و سربازان دیگر (سلولهای T) را به نبرد احضار می‌کند.

سربازان با توده های محلی آشنا هستند. آنها به سرعت سربازان خودی را از غیر خودی تشخیص می‌دهند. آنها فوراً سربازان منصوب شده را (سلولهای B) به تهیه سلاح فعال می‌کنند. این سربازان توانایی های خارق العاده ای دارند. اگرچه آنها هرگز دشمن را نمی‌بینند ولی قادرند سلاحهایی بسازند که باعث تسلیم و فاقد کارآیی دشمن بشود. علاوه بر این آنها سلاحهایی را که تولید کرده اند تا آنجایی که می‌توانند حمل می‌کنند. در طول این ماجرا آنها در وظیفه مشکلی که می‌بایستی به یکدیگر آسیب نرسانند و یا اتحادشان را از دست ندهند، موفق بیرون می‌آیند. سپس گروههای حمله تقسیم می‌شوند (سلولهای کشنده T). این گروههای حمله ماده سمی را که با خود حمل می‌کنند به حساس ترین نقطه دشمن شلیک می‌کنند. در شرایط پیروزی، گروه دیگری از سربازان در میدان نبرد وارد شده (سلولهای توان فرسای T) و تمام جنگجویان را با خود به اردوگاه می‌برند. سربازانی که آخر سر از همه وارد میدان نبرد می‌شوند



- سلول AB همانطور که جدا می شود دیده می شود. سلولهای ایمنی نظم زنجیره ای شکل فوق العاده منظمی دارند. هیچ یک از آنها از این نظم سر بیچی نمی کنند.
- سلول AB با باکتری پوشانده شده است.



شناخت خدا از طریق برهان

(سلولهای حافظه) تمام اطلاعات مربوط به دشمن را بطوری که در حوادث متشابه حمله در آینده بتوان از آن استفاده کرد، ثبت و ضبط می کنند.

ارتش فوق العاده ای که در بالا به آن اشاره شد، سیستم ایمنی بدن می باشد. تمام چیزهایی که در بالا به آن اشاره شد توسط میکروسکوپیهای سلولی که با چشمان غیر مسلح قابل دید نمی باشند دیده شده است. (جهت اطلاعات بیشتر لطفاً به انسان قابل فهم نگاه بیندازید: نشانه ها در زمین و آسمانها، نوشته: هارون یحیی).

چه تعداد از مردم به این که دارای یک چنین ارتش کامل، منظم و سازمان یافته ای در درون بدن خود هستند واقف می باشند؟ چه تعدادی از مردم می دانند که از همه طرف با میکروبهای محاصره شده اند که چنانچه اگر جلوگیری نشود باعث بیماری حاد و حتی مرگ آنها می شود؟ در واقع میکروبهای خطرناک متعددی در هوایی که تنفس می کنیم، آبی که می آشامیم، غذایی که می خوریم و به جاهایی که دست می زنیم وجود دارند. این در حالی است که شخص از هر چیزی که در حال انجام می باشد بی خبر است. سلولهای بدن او تلاش طاقت فرسایی را برای نجات فرد از بیماری، که حتی ممکن است عواقب مرگ را به همراه داشته باشد انجام می دهند.

توانایی سلولهای ایمنی جهت تشخیص سلولهای دشمن از سلولهای بدن، توانایی سلولهای B برای تهیه سلاح جهت خنثی کردن دشمنی که آنها را هرگز نمی بیند، قابلیت حمل سلاحها تا آنجایی که می بایستی بدون تاثیر بر سلولهای دیگر بدن صورت بگیرد، سلولهای دریافت علامت که وظیفه شان را کاملاً بدون دخالت بر چیزهای دیگر انجام می دهند، این که هر کدام از آنها می دانند چه کاری انجام دهند، برگشت آنها به جای اولیه بمحض برطرف شدن انجام وظیفه شان و قابلیت‌هایی سلولهای حافظه، تنها برخی از ویژگیهای این دستگاه می باشد.



سلولهای ایمنی (زرد) در حال مبارزه با سلولهای سرطانی دیده می شوند.

هارون يحيي

بخاطر این دلایل، داستان تشکیل سیستمهای ایمنی هرگز توسط هیچ نویسنده تکامل گرا نوشته نشده است.

نداشتن سیستم ایمنی از آنجایی که شخص را در معرض تمام میکروبها و ویروسهای دنیای خارج قرار می دهد، بی نهایت برای شخص مشکل خواهد بود و یا با عملکرد بد برای زنده ماندن او به کار خود ادامه می دهد. امروزه چنین افرادی تنها در جاهای مخصوصی که ارتباط مستقیم با اشخاص و یا چیزهای موجود در بیرون ندارند می توانند زنده بمانند. بنابراین زندگی بدون داشتن سیستم ایمنی برای انسان جهت زنده ماندن در محیطی که نه امکان پذیر نیست. این مسئله ما را به این واقعیت منتهی می کند که دستگاه فوق العاده پیچیده ای از قبیل دستگاه ایمنی، تنها در یک لحظه با تمام عناصرش می تواند خلق شود.

دستگاهی که با تمام جزئیات طراحی شده است

نفس کشیدن، غذا خوردن، قدم زدن و غیره عملکردهای خیلی طبیعی بدن هستند. ولی اکثر مردم فکر نمی کنند چگونه این اعمال اساسی صورت می گیرد. بعنوان مثال، وقتی که سیبی را می خورید نمی دانید که چقدر آن سیب برای بدنتان مفید است. تنها چیزی که ذهن شما را مشغول می کند خوردن غذای سالم است: در عین حال، بدن شما به شدت درگیر مراحل مو به مو برای اینکه غذا را مغذی نگه دارد می باشد که برایتان غیر قابل تصور است.

دستگاه هاضمه که این مراحل مو به مو در آن شکل می گیرد، بمحض آن که تکه ای غذا در دهان گذاشته می شود شروع بکار می کند. هنگامی که بزغ دهان غذا را مرطوب می کند، کمک می کند تا دندانها غذا را آسیا کرده و به مری انتقال دهد. درگیری مکانیسم درست در این مرحله آغاز می شود.

مری به غذا کمک می کند تا به معده، جایی که توازن کاملی در کار است، برسد. در اینجا غذا توسط اسید هیدرولوریکهای تولید شده در معده هضم می شوند. این اسید آنچنان قوی است که نه تنها قادر است به حل کردن غذا بپردازد بلکه این کار را بر روی دیواره های معده نیز انجام می دهد. البته اجازه روند چنین نقصی در این دستگاه کامل، داده نمی شود. ترشچی که مخاط نامیده می شود در مدت عمل گوارش تمام دیواره های معده را پوشانده و آن را از اثرات مخرب اسید محافظت می کند. از اینرو معده از بین رفتن خود جلوگیری می کند.

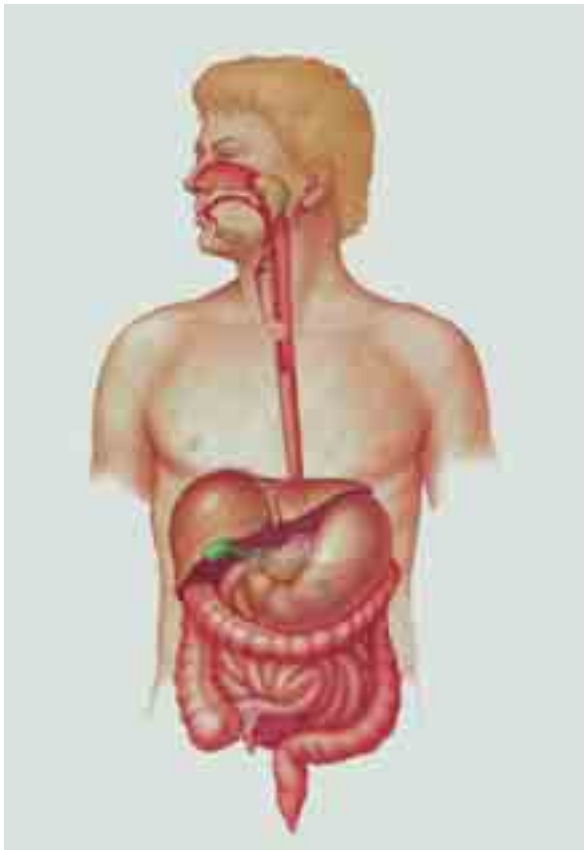
سایر دستگاه هاضمه نیز بطور مشابه طراحی شده است. تکه های مغذی غذا از طریق دیواره های روده کوچک جذب شده و وارد جریان خون می شوند. سطح درونی روده کوچک با پیچکهایی که " ویلوس " (Villus) نامیده می شوند آغشته شده است. در سلولهای بالای ویلوس، ضمائم میکروسکوپی وجود دارند که میکروویلوس نامیده می شوند. این ضمائم نقش پمپ را برای جذب غذا دارند.

شناخت خدا از طریق برهان

مسیري را که مواد غذایی توسط این پمپ ها جذب می شوند به تمام بدن از طریق دستگاہ گردش خون توزیع می شوند.

نکته ای که می بایستی به آن توجه شود این است که تکامل با هیچ وسیله ای نمی تواند این دستگاہ را بطور خلاصه توضیح دهد. فرضیه تکامل عقیده دارد که ساختارهای پیچیده امروز، ناشی از موجودات اولیه از طریق گرد آمدن تدریجی بوده است. با این وجود همانطور که به طور واضح بیان شد مکانیسم معده نمی توانسته است گام به گام شکل گرفته باشد. نبود حتی یکی از این عاملها باعث از بین رفتن این دستگاہ می شود.

هنگامیکه غذا وارد معده می شود آبهای مربوط به معده قادرند غذا را در نتیجه مجموعه تغییرات شیمیایی خرد کنند. حال انسان زنده ای را، که در فرآیند تکاملی مطرح شده است، در نظر بگیرید که قادر به تبدیل شیمیایی مطرح شده نمی باشد. انسان زنده ای که قادر به انجام این کار نمی باشد نمی تواند غذایی را که می بلعد هضم کند و در نتیجه با توده ای از غذایی هضم نشده در معده،



هارون يحيي

از گرسنگي خواهد مرد.

علاوه بر اين در حين ترشح اين اسيد حلال، ديواره هاي معده بطور همزمان مجبور هستند که ماده اي بنام مخاط را ترشح کنند و گرنه اسيد درون معده، معده را از بين مي برد. بنا بر اين براي اين که به حيات ادامه دهيم معده مي بايستي هر دو مایع (اسيدها و مخاطها) را در عين حال ترشح کند. اين مسئله نشان مي دهد که تکامل تصادفي و مرحله به مرحله اي وجود ندارد بلکه آفرينش هوشمندی با تمام دستگاه هایش بطور عملي بکار گرفته شده است.

تمام مسئلي که مطرح شد نشان مي دهد که بدن انسان شبیه کارخانه بزرگي است که از ماشينهاي کوچکي ساخته شده که با يکديگر با هماهنگي کامي کار مي کنند. همانطور که همه کارخانه ها داراي طراح، مدرس و نقشه کش مي باشند، بدن انسان نیز داراي خالق والامقامي مي باشد.

سیستم استخوان بندي

استخوان بندي در جاي خود، شاهکار مهندسي بي نظيري است. استخوان بندي دستگاه حمايت کننده ساختار بدن مي باشد. اسکلت از اجزاي بدن مانند مغز، قلب و ريه ها محافظت مي کند. اسکلت بدن انسان را با قابليت بهتري جهت حرکت کردن که با هيچ مکانيسم مصنوعي ديگر قابل تقليد نمي باشد، مجهز مي کند. بافتهاي استخواني از مواد غير آلي، از آنجايي که بسياري از مردم فکر مي کنند تشکيل نشده است. بافت استخواني منبع مواد معدني بدن است که شامل تعدادي از مواد معدني مهم شبیه کلسيم و فسفات مي باشد. مطابق احتياجات بدن، اين بافتها يا مواد معدني را ذخيره کرده و يا به تمام بدن پخش مي کنند. علاوه بر اين، استخوانها نیز سلولهاي قرمز رنگ و خوني شکل را توليد مي کنند.

علاوه بر عملکرد يکنواخت و کامل اسکلت، استخوانهايي که آن را تشکيل مي دهند ساختار بخصوصي دارند. استخوانها با ظرفيت و توانايي که دارند وظيفه نگهداري چهارچوب بدن را به عهده دارند. با انجام دادن وظيفه و تقبل کردن محافظت از بدن، استخوانها با ظرفيت و قدرت آفريده شده اند تا اين عملکرد را به خوبي انجام دهند. حتي بدترين شرايط ممکن نیز در نظر گرفته شده است. بعنوان مثال، استخوانهاي ران قادرند که گنجایش وزنه اي به اندازه یک تن را وقتي که بصورت عمود هستند داشته باشند. باعث شگفتي است که هر مرحله اي را که در نظر بگيريم، استخوان وزنه اي معادل با سه برابر وزن بدنمان را حمل مي کند. وقتي که ورزشکاري از روي مانعي مي پرد و به زمين باز مي گردد در هر سانتيمتر مربع از لگن خاصره او، فشاري در حدود ۱۴۰۰ کيلوگرم وارد مي شود. اين ساختار از چه چيزي ساخته شده است که با تقسيم و تکثير سلول

شناخت خدا از طریق برهان

ساده اصلي اين چنين قوي مي باشد؟ جواب سؤال در آفرينش بي نظير استخوانها مخفي است.

مثالي از تكنولوجي امروز براي بازتر كردن اين موضوع سودمند خواهد بود. دستگاه داربست در ساختن ساختمانهاي مرتفع و وسيع بكار مي رود. اجزاي كمكي ساختمانهايي كه با اين فن ساخته مي شوند ساختار انعطاف پذير نداشته ولي با بسياري از ميله هاي متقاطع كه داربست را شكل مي دهند تشكيل مي شود. با كمك محاسبات پيچيده اي كه تنها با كامپيوتر قابل حل است امكان ساختن پلهاي قوي تر و مؤثرتر و ساختمانهاي صنعتي وجود دارد.

ساختار داخلي استخوانها شبیه به آن دستگاه داربستي است كه در ساختن برجها و پلها بكار مي رود. تنها تفاوت مهم اين است كه مكانيسم موجود در استخوانها پيچيده تر و برتر از آنهايي كه توسط انسان طراحي شده است مي باشد. بوسيله اين مكانيسم استخوانها فوق العاده قوي بوده و جهت راحتي انسان به اندازه كافي سبك مي باشند. اگر عكس اين قضيه بود، بدین معني كه داخل استخوانها سخت و پر به مانند سطح بيروني آن بود براي انسان خيلي سنگين مي شد كه آن را حمل كند و براحتي با اولين ضربه به خاطر ساختار سخت و محكمش ترك خورده و مي شكست.

طرح كامل استخوانهاي ما به ما كمك مي كند كه زندگيمان را خيلي ساده اداره کرده و سخت ترين كارها را حتي بدون كوچكترين درد انجام دهيم. ويژگي ديگر ساختار استخوان انعطاف پذيري آن در بعضي قسمتهاي بدن مي باشد. از آنجايي كه قفسه سينه از اجزاي مهم بدن مثل قلب و ريه محافظت مي كند، همچنين با باز و بسته شدن خود به ششها كمك مي كند تا هوا از آن عبور كند.

خاصيت فني استخوانها ممكن است در طول زمان تغيير بکند. بعنوان مثال: در خانمها استخوان كفل در اواخر دوران حاملگي بزرگتر شده و از يكدیگر جابجا مي شود. اين ريزه كاري خيلي مهمي است زيرا در حين زايمان اين افزايش به سر نوزاد اجازه مي دهد تا از رحم مادر بدون اينكه له شود بيرون بياید.

ويژگي خارق العاده استخوان به اينها ختم نمي شود. علاوه بر انعطاف پذيري، دوام و سبكي آنها، استخوانها همچنين قادر به ترميم خود مي باشند. هنگامي كه استخواني شكسته مي شود، شخص فقط مجبور است اين استخوان را محكم نگه دارد تا جوش بخورد. همانطور كه واضح است اين مسئله به مانند تمام فرآيندهاي ديگر، در بدن مرحله بي نهايت پيچيده اي دارد كه ميلونها سلول با همدیگر در آن واحد همكاري مي كنند.

قابليت محرکه، ريزه كاري مهم ديگري است كه مي توان آن را در نظر گرفت. هرگامي كه بر مي داريم مهره ها بر روي استخوانهاي بدنمان حرکت

هارون يحيي

مي کنند. حرکت مداوم و اصطکاک ممکن است در حالت طبيعي باعث از بين رفتن مهره ها شود. براي اينکه از اين کار جلوگیری شود بين هر مهره غضروفهاي مقاومي وجود دارد که "ديسک" ناميده مي شوند. ديسکها بعنوان خنثي کننده هاي ضربه عمل مي کنند. در هر گام، نيرويي از طريق زمين به بدن ناشي از عکس العمل وزن بدن وارد مي شود. اين نیرو همچگونه آسيبي به بدن و "نيروي وارد کننده" خميده اي شکل، بخاطر وجود خنثي کننده ها نمي رساند. چنانچه قابليت اين انعطاف و ساختار ويژه اي که نيروي عکس العمل را کاهش مي دهد وجود نداشت، نيروي رها شده مستقيماً به جمجمه و انتهاي بالاي نخاع وارد مي شد و با شکستن جمجمه وارد مغز مي شد.

رد پاي خلقت همچنين در سطوح مفصل استخوانها قابل مشاهده است. مفصلها احتياجي به روغن کاري ندارند اگرچه آنها دائماً در طول حيات در حرکت مي باشند. زيست شناسان به تحقيق اين موضوع پرداختند که: چگونه اصطکاک در مفصلها کاهش پيدا مي کند؟

دانشمندان متوجه شدند که اين امر توسط مکانیسمي صورت مي گيرد که بعنوان "معجزه مطلق آفرينش" در نظر گرفته مي شود. سطوح مفصلهايي که در معرض اصطکاک قرار دارند با لايه هاي غضروفي شکل منبسط دار پوشاننده شده است. زير در اين لايه، روغني وجود دارد. هرگاه استخوان به مفصلها فشار مي آورد اين ماده روغني از منفذها جاري شده و سطح مفصل را لغزنده مي کند "درست مثل روغن".

تمام اينها حاكي از آن است که بدن انسان حاصل از طرح کالمي مي باشد و آن آفرينش برتر است. اين طرح کامل به انسان کمک مي کند تا هرگونه حرکات مختلف را به راحتی و چابکي انجام دهد.

تنها مجسم کنيد اگر همه چيز کامل بود و تمام پا از یک استخوان بلند تشکيل مي شد، نگاه قدم زدن مشکلي جدي بود و ما بدن خيلي بدقواره و بي فايده اي داشتيم. حتي نشستن نيز مشکل بود و استخوان پا براحتي بعلت فشار آمدن به آن در حين اين حرکات مي شکست. با اين حال اسکلت انسان ساختاري دارد که هر نوع حرکات بدن را مي پذيرد.

خداوند آفريد و هنوز هم همه ويژگيهاي اسکلت را مي آفريند. خداوند انساني را که آفريده است فراخوانده و امر مي کند که در اين مطلب تعمق کند:

و بنگر در استخوانهاي آن که چگونه در همش پيوسته و گوشت بر آن پوشانديم... (سوره البقره، آيه: ۲۵۹)

انسان مي بايستي بر اين موضوع تامل کرده و از خدای قادري که او را خلق کرده است شکر گزاري کند. اگر انسان چنين نکند دچار ضرر زيادي خواهد شد.

شناخت خدا از طریق برهان

خداوندی که استخوانها را آفرید و آنها را با گوشت ملبس کرد قادر است دوباره آنها را بسازد. به این نکته در این آیه اشاره شده است:

آیا انسان ندید که ما او را از نطفه خلقت کردیم که دشمن آشکار ما گردید!
و برای ما مثلی زد که گفت این استخوانهای پوسیده را باز که زنده می کند؟ بگو آن خدائی زنده می کند که اول بار آنها را حیات بخشید و او به هر خلقت دانا و قادر است. (سوره یاسین، آیه: ۷۹-۷۷)

هماهنگی در اعضای بدن

در بدن انسان تمام دستگاهها هم زمان با شیوه هماهنگی و انطباق کاملی در جهت هدف مخصوص کار می کنند و بدن را زنده نگه می دارند. حتی کوچکترین حرکتی را که ما بطور روزمره انجام می دهیم، از قبیل نفس کشیدن و خندیدن حاصل هماهنگی کامل بدن انسان می باشد.

در درون بدن ما شبکه کامل، پیچیده و باور نکردنی وجود دارد که بدون اینکه توفقی داشته باشد به کار خود ادامه می دهد. هدف از این هماهنگی ادامه زندگی است. این همکاری بخصوص در دستگاه حرکتی بدن قابل مشاهده است زیرا جزئی ترین حرکات، مکانیسم استخوانی، ماهیچه ها و سیستمهای عصبی می بایستی با هماهنگی کامل با یکدیگر کار کنند.

پیش فرض این هماهنگی در بدن، رساندن اطلاعات درست می باشد. تنها از طریق رساندن اطلاعات درست، بررسی های جدید می توانند صورت بگیرند. به همین دلیل شبکه هوشمند بسیار پیشرفته ای در بدن موجود می باشد.

برای اینکه عمل هماهنگی صورت بگیرد، در درجه اول اجزایی که در انجام این کار و ارتباط درونی شان دخالت می کنند می بایستی شناخته شوند. این اطلاعات از چشم گرفته تا توازن مکانیسم داخل گوش، ماهیچه ها، مفاصلها و پوست ادامه پیدا می کند. در هر ثانیه بلیونها جزء از اطلاعات پردازش می شوند و ارزیابی شده و تصمیمات جدید را متناسب با آن اتخاذ می کنند. انسان حتی از پردازشی که با سرعت سرسام آور در بدن صورت می گیرد ناآگاه است. او فقط حرکت می کند، می خندد، گریه می کند، می دود، می خورد و می آشامد. او هیچ تلاشی برای انجام این اعمال انجام نمی دهد. حتی برای تبسمی کوتاه، هفده ماهیچه می بایستی در یک زمان با یکدیگر همکاری کنند. عدم اجرا یا بد اجرا شدن حتی یکی از این ماهیچه ها حالت صورت را عوض می کند. برای آنکه قادر به پیاده روی باشیم، پنجاه و چهار ماهیچه مختلف در پا، باسن و پشت می بایستی هماهنگ کار کنند.

بلیونها دستگاه گیرنده میکروسکوپی در ماهیچه ها و مفاصلها وجود دارند

هارون يحيي

که اطلاعات درباره شرایط موجود در بدن را ارائه می‌کنند. این پیغامها از گیرنده هایی که به سیستم عصبی مرکزی دسترسی داشته، می‌آیند و دستورات جدیدی را به ماهیچه‌ها طبق ارزیابیهای انجام شده می‌فرستند.

کمال هماهنگی بدن با مثال زیر بهتر فهمیده خواهد شد. برای اینکه فقط دستمان را بلند کنیم، شانه می‌بایستی تا شده، ماهیچه‌های جلو و عقب که " ماهیچه سه سر" و "دو سر" نامیده می‌شوند می‌بایستی منقبض و شل شده و ماهیچه‌های بین آرنج و میچ دست می‌بایستی پیچانده شود. در هر قسمت از این عمل، میلیونها گیرنده در ماهیچه‌ها اطلاعات مربوط به شرایط ماهیچه‌ها را فوری به سیستم مرکزی عصبی می‌فرستند. در عوض سیستم عصبی مرکزی به ماهیچه‌ها در این که چه کاری را باید در مرحله بعد انجام بدهد اطلاع می‌دهد. البته انسان از هیچ یک از این مراحل آگاه نیست زیرا دوست دارد که فقط دستش را بلند کرده و آن را فوراً انجام می‌دهد.

برای مثال برای اینکه دستتان را بالا ببرید بسیاری از اجزای اطلاعات که ناشی از بیلینونها گیرنده در ماهیچه‌های پا، پشت، شکم، سینه و گردن هستند ارزیابی شده و تعداد مشابهی از دستورات به ماهیچه‌ها در هر ثانیه داده می‌شود.

ما تلاش زیادی برای صحبت کردن انجام نمی‌دهیم. انسان هرگز دخالتی در این که تارهای صوتی در چه مسافتی می‌بایستی بوده، چند بار باید ارتعاش داشته باشد، به چه ترتیب و چند بار و کدام یک از صد ماهیچه‌ها در دهان، زبان و گلو می‌بایستی منقبض و رها شوند ندارد. انسان حتی به محاسبه این که چند سانتیمتر مربع از هوا می‌بایستی به ششها وارد شده و چقدر سرعت و در کدام فرکانس، هوا می‌بایستی خارج شود نمی‌پردازد. ما اگر هم می‌خواستیم نمی‌توانستیم این کارها را انجام دهیم! حتی کلمه ساده‌ای که از دهان بیرون می‌آید حاصل کار مجموعه بسیاری از سیستمهایی است که از دستگاه تنفسی انسان تا سیستم عصبی و از ماهیچه‌ها تا استخوانها را در بر می‌گیرد.

اگر مشکلی در این هماهنگی بوجود بیاید آنگاه چه اتفاقی می‌افتد؟ حالت‌های گوناگونی مانند هنگامی که می‌خندیم و یا در زمانی که می‌خواهیم صحبت کرده و یا قدم بزیم، ولی قادر به انجام آن نیستیم، ممکن است در چهره و یا در رفتارمان پدید آید. با این وجود ما قادر به خندیدن، صحبت کردن و قدم زدن در هر زمانی که بخواهیم و بدون آنکه هیچ مشکلی بوجود بیاید هستیم زیرا هر چیزی که در اینجا به آن اشاره شد پیامد آفرینشی است که از لحاظ منطقی " هوش و قدرت بی‌کران" را طلب می‌کند.

به همین دلیل انسان باید همیشه بخاطر بیاورد که او هستی و حیاتش را مدیون خالقش خدا است. انسان خود هیچ چیزی ندارد که بخاطر آن غرور یا تکبر

شناخت خدا از طریق برهان

از خود نشان دهد. سلامتی، زیبایی یا قدرت کار او نمی باشد و اینها تا ابد به او داده نمی شود. مطمئناً انسان پیر می شود و سلامتی و زیبایی اش را از دست می دهد. در قرآن این مسئله ذکر شده است که:

آنچه از نعمتهای این عالم به شما داده شده متاع و زیور بی قدر زندگانی دنیاست و آنچه نزد خداست بسیار برای شما بهتر و باقی تر است اگر عقل کار بندید؟ (سوره القصص، آیه: ۶۰)

اگر انسان بخواهد تا ابد به این ویژگیها نائل شود می بایستی برای نعماتی که خداوند به او داده است شکرگزاری کرده و زندگیش را مطابق با دستورات او ادامه دهد.

همانطور که در این مثالها دیده شد، تمام اجزاء و مکانیسمهایی که در بدن انسان وجود دارند از خصوصیات "معجزه آسایی" برخوردار است. وقتی که این خصوصیات بررسی می شوند انسان متوجه خواهد شد تناسب حساس تا چه حد زندگی او را به معجزات آفرینش وابسته کرده و از اینرو یکبار دیگر به هنر خداوند که در قالب انسان شکل گرفته است چنگ می زند.

حیوانات و گیاهان

میلیونها انواع گیاه و حیوان در دنیا وجود دارند که مدرکی دال بر اثبات وجود خالق توانای ما می باشد. تمام این موجودات زنده که تعداد محدودی از آنها بعنوان مثالهایی در اینجا مطرح شده است، لازم است تک تک مورد بررسی قرار بگیرند. آنها همگی ساختار بدنی متفاوت، ترفندهای دفاعی متنوع، شیوه های بی نظیر تغذیه و روشهای جالب جفتگیری را دارند. متأسفانه امکان این نمی باشد که همه آنها را با تمام ویژگیهایشان فقط در یک کتاب مورد بحث قرار داد. چندین جلد کتاب مرجع برای این کار هم کافی نمی باشد. با این وجود حتی مثالهای اندکی که در اینجا مورد بحث قرار گرفته است برای اینکه ثابت کند حیات بر روی کره زمین به هیچ وجه نمی توانسته از روی تصادف یا اتفاق باشد کافی خواهد بود.

از کرم پروانه تا پروانه

اگر شما بین ۵۰۰-۴۵۰ تخم داشتید و اگر مجبور بودید در بیرون از آنها نگهداری کنید چه کار می کردید؟ عاقلانه ترین کار برایتان این بود که جوانب احتیاط را در نظر گرفته تا تخمها در اطراف، از سوی باد یا عوامل محیطی دیگر پخش و پلا نشوند. کرم های ابریشم یکی از حیواناتی هستند که بیشترین تخم را در زمان (۵۰۰-۴۵۰) می گذارند و روش هوشمندانه ای برای محافظت از آنان



کرم پروانه پیله ای را به دور خود می پیچید و سپس آن را پاره کرده و از آن به شکل پروانه ای با طرح و رنگ بی نظیر بیرون می آید.

آیا آن خدائی که این همه نعمت را خلق کرده مانند
آنکس است که هیچ
چیز در عالم خلق نکرده. آیا متذکر نمی شوید؟
(سوره النحل، آیه: ۱۷)

شناخت خدا از طریق برهان

اتخاذ می کنند؛ آنها تخمها را از طریق ماده چسبناکی (ریسمان) که ترشح می کنند متصل کرده تا از پراکنده شدن تخمها در اطراف جلوگیری شود.



کرم حشره ابریشم در پیله اش؛ که با ریسمان ابریشمی به دور خود تنیده است.

کرم های پروانه که سر از تخم بیرون می آورند ابتدا شاخه امنی را برای خودشان پیدا کرده و سپس به آن شاخه با همان ریسمانی که در اختیار دارند می چسبند. بعد برای آنکه به رشد خود ادامه دهند شروع به تنیدن پیله با ریسمانی که دارند می کنند. برای یک کرم پروانه ۳-۴ روز طول خواهد کشید تا چشمانش را به روی زندگی که در راه است، این مراحل را انجام دهد. در طول این مدت کرم پروانه هزاران

پیچ را درست کرده و ریسمانی به میانگین ۱۵۰۰-۹۰۰ متر طول را تهیه می کند.^{۱۴} در انتهای این مرحله کرم پروانه شروع به وظایف جدیدی می کند که مرحله دگرذیسی بوده و باعث می شود تا این کرم به یک پروانه قشنگ تبدیل شود.

نه عملکردی از سوی مادر جهت مراقبت از تخمها صورت می گیرد و نه رفتار کرم کوچک پروانه عاری از هرگونه آگاهی، دانش یا تحصیلاتی است که بتوان آن را از طریق تکامل توضیح داد. در درجه اول قابلیت مادر در ساخت ریسمانی که برای مراقبت از تخمهایش بکار می برد اعجاب آور است. کرم پروانه تازه متولد شده، مناسبترین محیط برای خودش، تنیدن پیله مطابق با آن، تحمل دگرذیسی و بیرون آمدن از این مرحله را بدون مواجه شدن با مشکلی که در ماورای فکر بشر می باشد، طی می کند. از اینرو می توانیم به آسانی بگوییم که هرکرم پرنده با دانش قبلی از آنچه می بایستی انجام بدهد به دنیا آمده است به این معنی که به او همه این چیزها قبل از آنکه بدنیا بیاید "یاد" داده شده است.

اجازه دهید این موضوع را با یک مثال توضیح دهیم. چه فکری می کردید اگر بچه تازه متولد شده ای را می دیدید که پس از تولدش ایستاده و ساعتها وقت را مشغول فراهم کردن چیزهایی که برای خوابیدنش لازم دارد (مثل لحاف، بالش، تشک) صرف می کند و سپس همه اینها را مرتب چیده و جای خوابش را بر روی آن درست کند؟ بعد از آن که شما از این صحنه تکان خوردید احتمالاً فکر خواهید کرد که به بچه می بایستی از طریق خارق العاده ای در رحم مادرش آموزش چنین کارهایی را داده باشند. مورد کرم پروانه با مورد نوزاد



در این مثال تفاوتی ندارد.

این مسئله دوباره ما را به این نتیجه گیری می‌رساند که موجودات، زنده بدنیا می‌آیند و به طریقی رفتار می‌کنند که خداوندی که آنها را خلق کرده است به آنها یاد می‌دهد. آیه قرآن اظهار می‌دارد که خداوند به زنبور عسل وحی کرد و دستور داد تا عسل درست کند. (سوره النمل، آیه: ۶۸-۶۹) این خود نمونه ای از راز بزرگ دنیای موجودات زنده می‌باشد. این راز این است که تمام موجودات زنده تسلیم خدا هستند و کاری را دنبال می‌کنند که او تعیین کرده است. به همین علت است که زنبور عسل، عسل را درست می‌کند و کرم ابریشم، ابریشم را تهیه می‌کند.

تقارن در بالها

وقتی که به عکسهای پروانه نگاه می‌کنیم تقارن کلی و کاملی را بر روی آنها مشاهده می‌کنیم. این بالهای توری شکل چنان با طرحها، نقطه‌ها و رنگ‌ها تزئین شده‌اند که هر کدام به نوبه خود شاهکار هنری هستند.

وقتی که به بالهای این پروانه نگاه کنید متوجه خواهید شد که طرحها و رنگها در هر دو طرف بالها کاملاً یکسان است و این که چقدر تو در تو ممکن است دیده بشوند، اهمیت ندارد. حتی کوچکترین نقطه در هر دو بال آشکار است که نظم بی‌نقص و تقارن را عرضه می‌کند.

علاوه بر این هیچ یک از رنگها بر روی بالهای نازک با رنگهای دیگر



طرحهای جدا، آشکار و زیبا بر روی پروانه ها نشان می دهند که این موجودات زنده محصول اتفاق ناآگاهانه نیستند بلکه حاصل یک آفرینش بی نظیر و بی همتا می باشند.

هارون يحيي

ترکیب نشده و هر طرف از آن از یکدیگر جدا می باشد. در واقع این رنگها توسط گرد آمدن پوسته های نازکی که دور هم حلقه زده شده بود بوجود آمده اند. آیا جای شگفتی نیست که این پوسته های کوچک، که براحتی با کوچکترین لمس انگشتان می توانند خرد بشوند، قادرند در هر دو بال بدون آن که هیچ اشتباهی نکنند دقیقاً همان شکل را درست کنند. حتی تعویض یکی از پوسته ها این تقارن را در بالها خراب کرده و زیبایی آن را از بین می برد. با این وجود شما هرگز هیچ گونه آشفتگی در بالهای پروانه های دنیا مشاهده نمی کنید. بالها چنان خوب و قشنگ هستند که گویی هنرمندی آنها را طراحی کرده است. همانا که آنها را آفریدگاری توانا خلق کرده است.

حیوانهای گردن دراز: زرافه

زرافه ها خصوصیات بیشماری دارند. یکی از این ویژگیها اگرچه گردن آنها خیلی بلند است، این است که گردن آنها، درست مانند تمام حیوانات پستان دار دیگر، بر روی ۷ مهره می ایستد. خصوصیت دیگر درباره زرافه ها این است که آنها هیچ گونه مشکلی برای انتقال خون به مغز و نوک گردن بلندشان ندارند. کمی فکر باعث می شود که بیاندیشیم چقدر پمپاژ خون می بایستی به یک چنین ارتفاعی مشکل باشد. اما زرافه ها هیچ گونه مشکلی در این باره ندارند زیرا قلبشان با ویژگی هایی مجهز شده است که خون را تا بلندترین ارتفاع پمپاژ می کند. این امر آنها را قادر به ادامه زندگی بدون مشکل می کند.

با این وجود آنها هنوز هنگامی که می خواهند آب بخورند با مشکل دیگری مواجه هستند. در واقع زرافه ها هر وقت که می خواهند خم شده و آب بخورند می بایستی از فشار خون زیاد تلف بشوند. با این وجود مکانیسم کامل گردن آنها این خطر را بطور کامل از بین می برد. هنگامی که زرافه ها خم می شوند دریچه رگهای گردن بسته شده و از جاری شدن خون زیاد به مغز جلوگیری می کند.

هیچ شکلی وجود ندارد که زرافه ها این خصوصیات را با میل خود طراحی نکرده اند. حتی خیلی دور از حقیقت است که بگوییم همه این خصوصیات ضروری در طی زمان از طریق مراحل تدریجی شکل گرفته است. برای آن که یک زرافه بتواند زنده بماند لازم است که دستگاه پمپاژی

خدا، آفریننده، شکل
دهنده از هیچ و اعطا
کننده اشکال (یا رنگها)
می باشد.
زیباترین اسمها به او
تعلق دارد؛ و آن چه در
آسمانها و زمین است به
تسبیح و
ستایش جمال و جلالش
مشغولند و اوست خدای
مقتدر حکیم (سوره
الحشر، آیه: ۲۴)



درست مانند همه موجودات زنده، زرافه ها نیز با طرح کامل آفریده شده‌اند.

داشته باشد تا بتواند خون را به مغز و دستگاه دریچه، برای جلوگیری از فشار خون بالا، در زمان خم شدن انتقال دهد. چنانچه هر یک از موارد یاد شده وجود نداشته و یا درست انجام نشوند آنگاه زندگی برای زرافه غیر ممکن خواهد بود. نتیجه ای که می توان از تمام این مطالب گرفت این است که انواع زرافه ها با خصوصیات لازمه برای زنده ماندن به دنیا آمده اند. برای چیزی که وجود ندارد غیر ممکن است که بر بدن خود تسلط یافته و ویژگیهای لازمه برای زندگی را کسب کند. بنابراین زرافه ها بدون هیچ پرسشی اثبات می کنند که توسط آفرینشی آگاهانه که خدا مسبب آن است خلق شده اند.

لاک پشتهای دریایی

لاک پشتهای دریایی که در اقیانوسها زندگی می کنند به صورت دسته جمعی هنگامی که وقت تولید مثل فرا می رسد به ساحل هجوم می آورند. البته این ساحل، ساحلی معمولی نیست. ساحلی که آنها برای تولید مثل وارد آن می شوند می بایستی مکانی باشد که در آنجا متولد شده اند.^{۱۵} بعضی وقتها لاک پشتهای دریایی مجبور می شوند تا ۸۰۰ کیلومتر به راه خود جهت یافتن آن مکان ادامه دهند. ولی سفر سخت و طولانی، این شرایط را عوض نمی کند. آنها به ساحلی وارد می شوند که در آن متولد شده اند و از اینرو بچه های خود را در آنجا بدنیا می آورند؛ مهم نیست که به چه قیمتی برایشان تمام می شود! این که چطور یک موجود زنده می تواند راهش را به همان ساحلی که ۲۵-۲۰ سال از عظیمتش در آنجا گذشته، پیدا کند مسئله ای کاملاً توجیه نشدنی است.^{۱۶} خارق العاده تر از همه این است که لاک پشت قادر است جهت مکان

و در خلقت خود شما و انواع بی شمار حیوان
که پراکنده است آیات و حق برای اهل
یقین آشکار است.
(سوره الجاثیه، آیه: ۴۵)



(در بالا) لاک پشت جوان دریایی قصد ورود به
دریا را قبل از طلوع خورشید دارد.



شناخت خدا از طریق برهان

تولدش را در اعماق اقیانوس، جایی که نور خیلی کمی وجود دارد، پیدا کرده و آنجا را از میان بسیاری از سواحل مشابه دیگر تشخیص دهد.

سر انجام هزاران مسافر دیگر بدون داشتن هیچ قطب نمایی در آن واحد به یکدیگر در ساحل می‌رسند. در ابتدا که ممکن است اسرار آمیز بنظر آید، دلائلی که باعث می‌شود تا این ملاقات حتمی شکل بگیرد، زمانی تعجب‌ها را بر می‌انگیزد که برخی از حقایق روشن می‌شوند. از آنجایی که لاک پشت‌ها می‌دانند که نوزادانشان قادر به زنده ماندن در شرایط آب نیستند تخمهایشان را در زیر شنهای ماسه ساحل دفن می‌کنند. اما چرا همه آنها در یک زمان یکدیگر را در سواحل متفاوت ملاقات می‌کنند؟ آیا اگر این عظمت در زمانهای متفاوت و یا سواحل متفاوتی صورت بگیرد تخمها زنده نخواهند ماند؟ آنهايي که درباره این موضوع تحقیق کرده اند با موضوع جالبی مواجه شده اند. هزاران نوزاد در زیر شن مجبور هستند تا به برخی از موانع هولناک، پس از شکستن تخم با زائده سخت روی سرشان، غلبه کنند. نوزادان ۳۱ گرمی نمی‌توانند لایه زمین بالای سرشان را به تنهایی بکنند و از اینرو به یکدیگر کمک می‌کنند. هنگامی که هزاران نوزاد بر روی ساحل شروع به کندن زمین می‌کنند قادرند تا این کار را درباره سطوح ماسه‌ها ظرف چند روز انجام دهند. با وجود این قبل از آنکه بر روی زمین ظاهر شوند مدتی را در انتظار فرا رسیدن شب سپری می‌کنند. زیرا در موقع روز، خطر شکار شدن از سوی حیوانات وجود دارد. علاوه بر این حرکت کردن برای آنها از طریق خزیدن بر روی شن‌های آفتاب خورده و سوزان کاملاً مشکل است. هنگامی که شب فرا می‌رسد آنها پس از تکمیل مرحله حفر زمین بر روی سطح زمین ظاهر می‌شوند. اگرچه هوا تاریک است ولی به دریا هجوم می‌آورند و از ساحل تا ۲۵-۲۰ سال دیگر که دوباره به آنجا باز می‌گردند فاصله می‌گیرند.

برای این نوزادها غیر ممکن است پس از این که سر از تخم بیرون بیاورند به این مسئله واقف شوند که مجبور هستند راهشان را کنده و منتظر مسافت معینی از سطح دریا باشند. به هیچ طریقی برای آنها امکان پذیر نیست وقتی که در زیر زمین دفن هستند بدانند که روز است یا شب و یا این که در بیرون، حیواناتی هستند که ممکن است از آنها بعنوان طعمه استفاده کنند و نیز شن بخاطر آفتاب حرارت دیده که این حرارت می‌تواند برایشان مضر باشد و در نهایت می‌بایستی به دریا بروند. بنابراین این رفتار هوشمندانه از کجا آمده است؟

تنها پاسخ به این سؤال این است که نوزادان بطریقی " برنامه ریزی " شده اند تا به این شکل رفتار کنند. این به این معنی است که خالق آنها در آنها گزینه‌ای آفریده است که به آنها کمک می‌کند تا از جانشان محافظت کنند.

سوسک زهر افشان

سوسک زهر افشان حشره اي است که تحقیقت زيادي درباره آن انجام شده است. ويژگي خيلي قابل توجه اي که اين حشره دارد اين است که از روشهاي شيميايي براي محافظت از خود در برابر دشمنان استفاده مي کند.

شهره در لحظه هاي خطر براي دفاع از خود پروکسيد هيدروژن و هيدروکينون را که در بدنش ذخيره شده است به طرف دشمن پرتاب مي کند. قبل از شروع نبرد، ساختارهاي بخصوصي که موضع ترشحي ناميده مي شوند ترکيبي از اين دو ماده شيميايي را مي سازند. اين ترکيب در قسمت جداگانه اي که محفظه ذخيره ناميده شده قرار مي گيرد. اين قسمت به قسمت دومي متصل است که محفظه انفجار ناميده مي شود. اين دو قسمت توسط عضله تنگ شونده از يکديگر جدا شده اند. هنگامي که حشره ها با خطر مواجه مي شوند، در حالي که به طور همزمان عضله هاي تنگ شونده را شل مي کنند، ماهيچه هاي محفظه انفجار را که احاطه کرده است فشرده و باعث مي شود تا مواد شيميايي موجود در اتاق ذخيره، به سمت اتاق انفجار منتقل شود.

مقدار زيادي حرارت رها شده و تبخير صورت مي گيرد. بخار رها شده و گاز اکسيژن فشار را برروي ديواره هاي محفظه انفجار مي بندند و اين ماده

شيميايي به سمت دشمن از طريق دريچه اي که به بيرون از بدن سوسک منتهي مي شود پرتاب مي گردد.^{۱۷}



براي محققان باعث شگفتي است که چگونه يک حشره قادر است بدون آنکه ضري شامل حالش شود مکانيسم پرقدرتي را در خود نگه داري کند تا به اندازه کافي براي چکاندن ماشه ماده شيميايي قوي باشد. هيچ شكي نيست که وجود و کارکرد اين مکانيسم پيچيده تر از آن است که به خود حشره نسبت داده شود. همچنين موضوع اين مسئله سر بحث است که چگونه سوسک زهرافشان چنين دستگاهي را در



شناخت خدا از طریق برهان

بدن کوچک خود که در حدود ۲ سانتیمتر است جای می دهد در حالی که افراد متخصص آن را فقط می توانند در آزمایشگاهها تولید کنند.

تنها حقیقت بارزی که می توان از این مطلب استنتاج کرد این است که این حشره نمونه ملموسی از رد فرضیه تکامل می باشد زیرا برای یک چنین مکانیسم شیمیایی پیچیده ای غیر ممکن است که توسط یک سری تغییرات تصادفی شکل گرفته و به نسل بعد انتقال داده بشود. حتی یک نقص کوچک یا "عیب" در قسمتی از این دستگاه می تواند حیوان را بی دفاع کرده بطوری که خیلی زود کشته و یا خود منفجر شود. بنابراین تنها توضیح این است که سلاح شیمیایی در بدن حشره یکدفعه و بدون هیچگونه نقص بوجود آمده است.

آشیانه های موریانه

هیچ چیزی نمی تواند مانع شگفتی دیدن لانه موریانه بر روی زمین که توسط موریانه ها ساخته شده اند بشود. این لانه ها شگفتیهای هنر معماری بوده که ۵ تا ۶ متر ارتفاع دارند.

هنگامیکه اندازه موریانه و لانه اش را مقایسه می کنید متوجه خواهید شد که موریانه بطور موفقیته آمیزی طرح یک بنای معماری را که حدوداً ۳۰۰ مرتبه بزرگتر از جثه خودش است کامل کرده است. اما چیزی که شگفت انگیزتر از همه است این است که موریانه ها کور هستند.

انسانی که هرگز لانه های عظیمی را که موریانه های کور درست می کنند ندیده باشد، فکر می کند که آنها از توده های شن که بر روی یکدیگر جمع شده است درست شده اند. با این وجود، لانه موریانه می تواند طرحی شگفت انگیز اثبات شود که برای ذهن بشر غیر قابل درک است. در درون این لانه ها کانالهای متقاطع، راهروها، دستگاههای تهویه، حیاط مخصوص تولید قارچ و خروجی اضطراری موجود می باشد.

اگر شما هزاران نفر از افراد نابینا را جمع کرده و به تمام آنها ابزار فنی را بدهید قادر نخواهید بود آنها را وادار به ساختن آشیانه مشابه ای کنید که در حیطه موریانه ها درست می شود. بنابراین فقط در نظر داشته باشید که:

- چگونه یک موریانه که اندازه اش ۲-۱ سانتیمتر است اطلاعات معماری

و مهندسی را برای ساختن یک چنین طرح هوشمندانه ای فرا گرفته است؟

- چگونه هزاران موریانه قادرند با هماهنگی، این ساختمان را که یک

شاهکار هنری است انجام دهند؟

- اگر شما آشیانه موریانه را به دو قسمت در زمان مراحل اول ساخت

تقسیم کرده و سپس دوباره به هم متصل کنید متوجه خواهید شد که تمام مسیرها، دالانها و جاده ها با همدیگر مطابقت دارند. چنین معجزه ای را چگونه می



موریانه ها که اندازه شان به بیش از چند سانتیمتر نمی رسد، قادرند آسمان خراشهایی را با چندین برابر طول، بدون استفاده از هیچ ابزاری بنا کنند. این آشیانه تحسین برانگیز کاملاً از ساکنین حیطة موریانه ها که به بیش از یک میلیون موریانه می‌رسند، در برابر دشمنان و شرایط نامطلوب زندگی در بیرون، محافظت می کند.

توان توصیف کرد؟

مطلبی را که از این مثال می توان نتیجه گیری کرد این است که خداوند تمام موجودات زنده را منحصرأ و بدون نمونه قبلی آفریده است. حتی آشیانه موریانه برای انسان کافی خواهد بود تا خدا را درک کرده و باور کند که او خدائی است که همه چیز را آفریده است.

دارکوب

از آنجایی که همه ما مطلع هستیم، دارکوبها آشیانه شان را با حفره ایجاد کردن در تنه درخت بوسیله منقارشان می سازند. این عمل ممکن

شناخت خدا از طریق برهان



است برای بسیاری از مردم آشنا باشد. اما بسیاری از نکته هایی را که مردم از بررسی آن غافل هستند این است که چرا دارکوبها هنگامی که به شدت به درختان نوک می زنند به هیچ گونه خونریزی مغزی دچار نمی شوند؟ آن چیزی را که دارکوب انجام می دهد درست مانند این است که انسان، میخی را بر روی سرش گذاشته و محکم به دیوار بکوبد. اگر انسان دست به چنین کار خطرناکی بزند احتمالاً خونریزی مغزی کرده و دچار شک مغزی می شود. با این حال دارکوب قادر است ۳۸-۳۴ بار به تنه محکم درختی فقط در دو یا سه ثانیه نوک بزند؛ بدون اینکه هیچ اتفاقی رخ دهد.^{۱۸}

بخاطر آنکه ساختار سردارکوبها بطور ایده آل برای چنین کاری آفریده شده است هیچ مشکلی اتفاق نمی افتد. جمجمه دارکوب مکانیسم فیزیکی قابل ملاحظه ای دارد که نیروی ضربات را خنثی می کند. پیشانی و برخی از ماهیچه های جمجمه دارکوب با منقارش مجاورت دارند و مفصلهای آرواره اش چنان مستحکم است که اثرات ضربه های پر قدرت را در حین نوک زدن کاهش می دهد.^{۱۹}

این طرح و نقشه در اینجا خاتمه پیدا نمی کند. دارکوبها با انتخاب درختان کاج، در درجه اول، سن درختان را قبل از حفره ایجاد کردن در آن کنترل کرده و درختانی را انتخاب می کنند که بیشتر از ۱۰۰ سال عمر داشته باشند زیرا درختان کاج بالای ۱۰۰ سال از نوعی بیماری رنج می برند که باعث نرم شدن پوسته بدنه شان می شود. مطلبی که ذکر شد اخیراً توسط علم کشف شد و شاید شما برای اولین بار با این موضوع که در ابتدا از آن بی خبر بودید در اینجا آشنا شدید. اما دارکوبها در طی ادوار به این موضوع واقف بوده اند. دارکوبها حفره هایی را در اطراف آشیانه شان، کاری که اساساً علت آن معلوم نشد، می کنند. این حفره ها بعداً معلوم شد که آنها را در برابر خطرهای بزرگ محافظت می کند. پس از مدتی، رزین (نوعی سمغ) چسبناکی که از درختان کاج تراوش می شود این حفره ها را پوشانده و از اینرو نقطه دید آشیانه دارکوب را با حوضچه ای از این ماده پر می کند که باعث محافظت دارکوب از مارها، که بزرگترین دشمن آنها هستند، می شود.

هارون يحيي



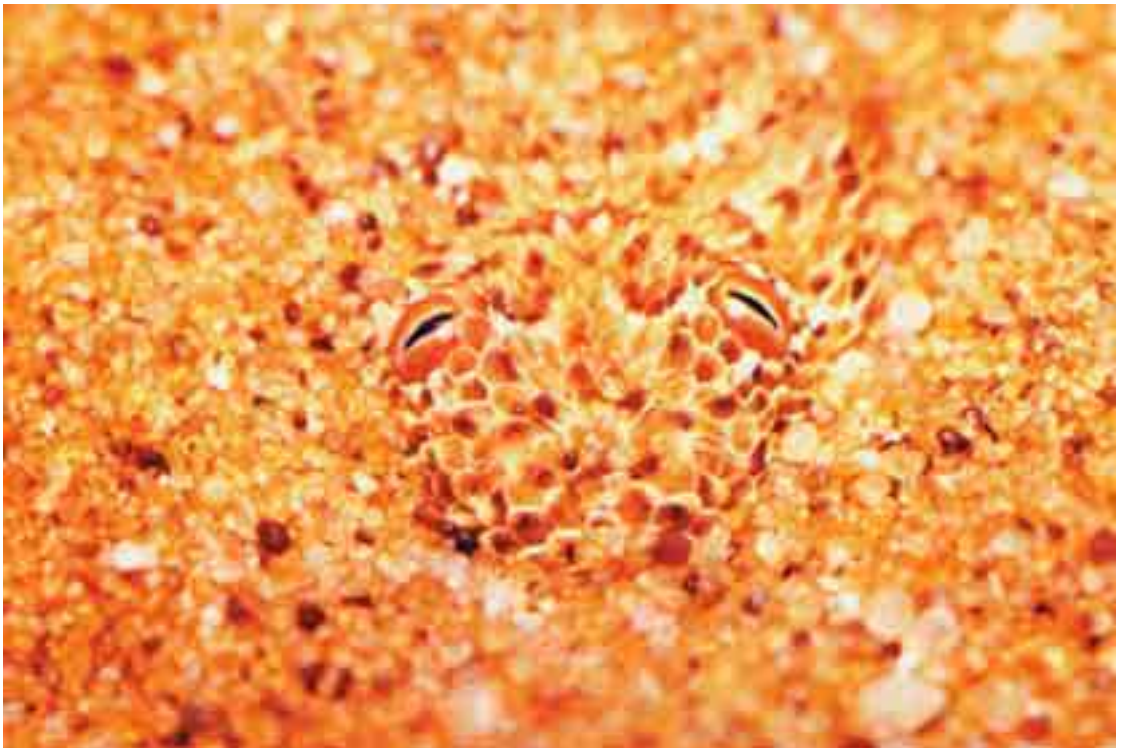
ویژگی دیگر دارکوبها این است که زبانشان برای نفوذ به حتی لانه های مورچه های داخل درخت به اندازه کافی نازک می باشد. زبانهای آنها آنقدر چسبناک است که به آنها اجازه می دهد تا مورچه هایی را که در آنجا زندگی می کنند، جمع آوری کند. تکمیل آفرینش آنها با این واقعیت بیشتر روشن می شود که زبانهای آنها ساختاری دارد که آنها را از آسیب اسیدهایی که در بدن مورچه ها موجود می باشد محفوظ می کند. ۲۰

دارکوبها، که خصوصیات آنها در پاراگراف بالا توضیح داده شد، با ویژگیهای مو به مو که به آنها اشاره شد ثابت می کنند که آنها "آفریده شده اند". اگر دارکوبها بطور تصادفی تکامل می یافتند، همانطور که فرضیه تکامل ادعا می کند، قبل از اینکه چنین ویژگیهای مقاوم خارق العاده ای را کسب می کردند، محکوم به مرگ و فنا می شدند. با این حال از آنجایی که آنها را خدا با "طرح" مخصوص مطابق با حیاتشان آفریده است، دارکوب ها زندگیشان را با بر خورداری از تمام خصوصیات ضروری ادامه می دهند.

شناخت خدا از طریق برهان

استتار

یکی از ترفندهای دفاعی حیوانات استتار است. برخی از حیوانات از ساختار و رنگ بندی بخصوصی برخوردار هستند که در مجموع با خصلت آنها سازگاری دارد. بدن این موجودات زنده چنان با محیط اطراف سازگاری دارد که وقتی که به عکس آنها نگاه می کنید نمی توانید آنها را در محیط اطراف شناسایی کنید و یا اینکه بگویید آیا آنها گیاه هستند یا حیوان. همانطور که در صفحات ذیل دیده می شود، شباهت باور نکردنی یک حشره نسبت به یک برگ به آن کمک می کند تا حواس دشمنان خود را پرت کند. واضح است که این حیوان کوچک بدن خود را شبیه به یک برگ نساخته است. شاید او حتی از اینکه شبیه یک برگ بنظر آمده تا محافظت شده خبر نداشته باشد. با این حال چنان مهارتی در استتار نهفته است که به آسانی از ترفند دفاعی طراحی شده و مخصوصاً "آفریده شده" برخوردار می باشد.



مار، خودش را از دید دشمن مخفی و در درون شن استتار کرده است. آیا امکان دارد که این مار رنگ پوست و طرحش را کاملاً با بوم خود همگون کرده باشد؟



در عکس سمت چپ، ماری
خودش را در میان بوته ها
مخفي کرده است.



این آفتاب پرست، که به گکو شناخته شده است،
رنگ محیط را ظرف ۲۰ دقیقه به خود می گیرد.

هنگامی که با دقت نگاه کنید متوجه خواهید شد که آن را شاخه
درخت تصور کردید در حالی که در واقع حشره می باشد.



برخی حشره ها خودشان را به شکل برگهای خشکیده
مبدل می کنند. تشخیص دادن شب پره های
پانامایی از برگهای پژمرده، کاملاً مشکل است.





تخمهاي يك پرنده كه
يلوه غربي ناميده مي
شود به مانند رنگهاي
اطراف مي باشند
تا از سوي دشمنان
محافظة بشود.



يك مورچه خوار در ميان
برگها قايم شده است! مي
توانيد ببينيد؟



برخي حشره ها خودشان را به
شكل برگهاي خشكيده مبدل
مي كنند. تشخيص دادن شب
پره هاي پانامايي از برگهاي
پژمرده، كاملاً مشكل است.



كرم پروانه اي كه در جنگلهاي
باراني پاناما زندگي مي كند
خالهائي مانند چشمان مار
دارد كه مي تواند حيوانات
شكارچي را بترساند.





کرم پروانه از جلب توجه کردن در برابر دشمنان اجتناب می کند زیرا بدنش را درست در وسط برگ قرار داده است.



آخوندک در حال دعا، بر روی این ارکید در فریب دادن ملخ به خاطر بالهایی که به شکل گلبرگ گل دارد موفق شده است.





این حشره از دشمنان خود با ظاهر برگ گونه
اش محافظت می شود.



حشراتی که شبیه به برگها هستند فراوان هستند . ما
می توانیم همه جزئیات برگها را در بدنشان
پیدا کنیم.



مار با معلق نگه داشتن خود در هوا
به مانند برگهای دیگر، به استتار می
پردازد.



شیشهای درخت سمت چپ قادرند
دشمنانشان را با شکل ظاهریشان
متقاعد کنند که آنها خارهای
درخت هستند.





چشمان کاذب سردرگم کننده!

هنگامي که برخي پروانه ها بالهائشان را باز مي کنند، ما با يك جفت چشم مواجه مي شويم. چشمها دشمنان را متقاعد مي کند که آنها پروانه نيستند. به خصوص، چهره هاي کاذب برخي از انواع پروانه ها مثل: پروانه شونلینگ (Shonling) که در بالا ديده مي شود، چنان با چشمان براق، ويژگيهاي صورت، ابروهاي برآمده، و دماغ و دهان کامل هستند که اين تصوير روي هم رفته کاملاً از دشمنانشان جلو گيري مي کند.



شناخت خدا از طریق برهان

چشمهای کاذب

روشهای دفاعی جالب، غیر قابل تصور و باور نکردنی در بین حیوانات جهان وجود دارد. یکی از این روشها چشمهای کاذب می باشد. پروانه های گوناگون، کرم پروانه و انواع ماهی ها با چنین چشمهای کاذبی به دشمنانشان اینطور وانمود می کنند که "خطرناک" هستند.

پروانه های در عکس سمت چپ، به محض آنکه احساس خطر می کنند بالهایشان را باز کرده و یک جفت چشم بر روی هر یک از بالها، که کاملاً برای دشمنان تهدید آمیز بنظر می رسند، را بنمایش می گذارند.

اجازه دهید کمی فکر کنیم: آیا این چشمان فوق العاده متقاعد کننده می توانند نتیجه تصادف باشند؟ چگونه پروانه می داند وقتی بالهایش را باز کند یک جفت چشم ترسناک ظاهر می شوند که باعث ترساندن دشمنانش می شود؟ آیا پروانه توانسته است این طرح را بر روی بالهایش دیده و متوجه بشود که این طرح برای دشمنان ترسناک بوده و می تواند در لحظه خطر از آنها استفاده بکند؟

چنین الگویی متقاعد کننده ای می تواند تنها ناشی از طرح آگاهانه و نه از روی تصادف باشد. علاوه بر این به هیچ طریقی امکان ندارد فکر کنیم که پروانه از نقوش روی بالهایش با خبر بوده و متوجه شده است که می تواند از آنها به عنوان ترفند دفاعی استفاده کند. پر واضح است که خداوند، که همه پروانه ها را آفرید، به بدن او چنین نقشی را اعطا کرد و به غریزه حیوان الهام بخشید تا از آن در برابر دشمنان استفاده بکند.



در سمت چپ، چشمان و سر واقعی ماهی خار پشتی برق دار دیده می شود. در سمت راست ماهی به آشیانه اش شنا می کند و دمش را که مثل یک جفت "چشم" می باشد به بیرون می اندازد. ماهیهای دیگر اطراف جرات نزدیک شدن به آن را ندارند از آنجایی که چشمان کاذب بر روی دم باعث می شود آنها فکر کنند که ماهی بیدار است.

گلهاي سوسن آبي

گلهاي کوچک بر روي زمين اکثراً از سوي مردم پيش پا افتاده تلقي شده و به کمال کلي آنها توجه نمي شود. آنچه که مردم را از دريافت فهم معجزات آفرينش در اين گلها باز مي دارد، شباهتي است که با دیدن آنها در هر جا و هر روز با آن مواجه مي شويم. بنابر اين گلهايي که در مناطق کاملاً متفاوت رشد مي کنند، تحت شرايط و اندازه هاي کاملاً متفاوتي بدون "آينه هاي شباهت" آريزايي شده و از اينرو به ما کمک مي کند تا به وجود خدا پي ببريم.

گلهاي سوسن آبي در آمازون در گلهاي چسبناکي که ته رودخانه آمازون را پوشانيده است به اندازه کافي براي برطرف کردن "آينه هاي شباهت" در ميان مردم جالب است زيرا اين گلها زندگيشان را به شيوه اي که مردم عادت کرده اند تا شاهد مسائل روزمره باشند، ادامه نمي دهند بلکه با تلاشي کاملاً متفاوت آن را پي مي گيرند.

اين گياهان در گلهاي ته رودخانه آمازون شروع به رشد کردن مي کنند و سپس به سطح رودخانه مي آيند. هدف آنها دسترسي به نور خورشيد است که براي وجودشان لازم است. هنگامي که بالاخره به سطح آب مي رسند رشدشان متوقف شده و شروع به تکثير غنچه هاي خاردار مي کنند. اين غنچه ها ظرف مدت کوتاهي در حدود چند ساعت به برگهاي عظيم الجثه اي که به ۲ متر مي



سوسنهائي آبي فقط در حالي مي توانند از روشنايي روز استفاده کنند که مسيرشان را از اعماق باتلاق به سطح آب، با رشد کردن به سمت بالا به ارتفاع ۲ متر ادامه دهند. با اين وجود، ريشه هاي اين گلها نيز احتياج به اکسيژن دارند. در عکس سمت چپ ساقه هاي ريشه اين گياه به بيرون از سطح آب آمده است و اکسيژن لازمه را به ريشه هائيش مي رساند.





رسند تبدیل می شوند. با " دانستن " اینکه هرچه بیشتر سطح رودخانه را با برگهای فراوان بپوشانند: بیشتر قادر خواهند بود تا از نور خورشید بهره مند شوند، گل‌های سوسن آبی از این طریق از نور کافی برای عمل فتوسنتز استفاده می کنند. این گل‌ها " می دانند " که اگر در ته رودخانه باقی بمانند، بعلت کمبود نور نمی توانند زنده بمانند. یقیناً این مطلب به گیاه جهت انجام چنین ترفند " هوشمندانه ای " الهام شده است.

با این حال نور خورشید به تنهایی برای گل‌های سوسن آمازون کفایت نمی کند. آنها به اکسیژن نیز بطور مساوی احتیاج دارند و این در حالی است که می دانیم اکسیژن در زمین گلی، جایی که ریشه های این گیاه در آن می باشد، وجود ندارد. به همین علت است که سوسنهای آبی ساقه هایشان را از ریشه به سمت بالا به طرف سطح آب، جایی که برگ‌هایشان شناور می ماند، دراز می کنند. بعضی وقتها این ساقه ها تا ۱۱ متر رشد می کنند: ساقه ها به برگ‌ها متصل بوده و بعنوان حامل اکسیژن بین برگ‌ها و ریشه عمل می کنند. ^{۲۱}

چگونه یک غنچه در مراحل اولیه حیاتش در اعماق رودخانه می داند که احتیاج به اکسیژن و نور خورشید برای زنده ماندن دارد؟ این مسئله با این شکل است که آن گیاه در نبود آنها نمی تواند زندگی کند و هرچیزی که به آن احتیاج دارد در سطح آب موجود می باشد. گیاهی که به تازگی وارد حیات می شود از این واقعیت که آب نقطه پایانی دارد و از بودن خورشید و اکسیژن اطلاعی ندارد.

بنابراین اگر تمام این وقایع را از نقطه نظر تکامل گرایان بررسی کنیم، این گیاهان خیلی وقتها پیش قبل از این که بتوانند با شرایط محیطی دست و پنجه نرم کنند می بایستی محو و نابود شده باشند. با این وجود گل‌های سوسن آبی هنوز تا امروز با تمام کمالشان زنده هستند.

تقلای باورنکردنی برای حیات از سوی سوسنهای آبی به خوبی پس از این که آنها نور و اکسیژن سطح آب، جایی که این گیاه لبه های برگ‌های عظیم الجثه اش را به سمت بالا برای جلوگیری برگ‌ها از فرود آمدن به آب تاب می دهد، را

هارون يحيي

دریافت می کنند به زندگی ادامه می دهند. آنها با این احتیاطها به زندگی خود ادامه می دهند در حالی که همچنین می دانند اینها تنها برای تولید مثل کافی نیست. آنها به یک موجود زنده احتیاج دارند تا گرده هایشان را به سوسن آبی دیگری برساند و این موجود زنده، سوسک کولئوپترانس (Coleoptera) است که اشتیاق بیش از حدی به رنگ سفید دارد. این سوسکها رنگ سفید سوسنهای آبی را از گل های جذاب سوسنهای آبی در رودخانه آمازون ترجیح می دهند. هنگامی که سوسنهای آبی آمازون با موجوداتی که هم جفتان خود را دنبال می کنند مواجه می شوند، برگهای خود را بسته، آنها را محبوس می کنند و به آنها به اندازه کافی گرده می پاشند. گلها پس از یک شب نگهداری از آنها این حشرات را رها کرده و رنگ خود را تغییر می دهند تا گرده مشابه خود را دوباره از سوی این حشرات دریافت نکنند. بمحض آن که سوسنها به رنگ زیبای سفید درآمدند به تزئین کردن رودخانه آمازون به رنگ صورتی می پردازند.

آیا چنین طرح بی نقص، ظریف و محاسبه شده ای می تواند کارغنچه ای باشد که از هیچ چیزی خبر ندارد؟ البته که نه. آنها کار خدای باخردی است که همه چیز را خلق کرد. تمام جزئیاتی که در اینجا خلاصه بندی شد نشان می دهد که گیاهان بمانند تمام موجودات زنده دیگر در جهان، از قبل با راحتترین مکانیسم مجهز شده اند و این را باید مدیون خالقشان در نظر گرفت.

آیا یک هواپیما می تواند از روی تصادف بوجود آمده باشد؟

فیزیکدان مشهور سر فرد هویل اظهار نظر جالبی را درباره منشاء حیات بیان می کند. در کتاب او تحت عنوان جهان هوشمند، نظریات ذیل را درباره فرضیه تکامل، که ادعا می کند چیزهای زنده از روی تصادف به وجود آمده اند، ابراز می کند:

شانسی که ممکن است حیات از این طریق ظهور کرده باشد (از روی تصادف) با شانسی که توفانی از روی خدمه کشتی عبور کرده و بوئینگ ۷۴۷ را از وسایل موجود در آنجا مونتاژ کرده باشد قابل مقایسه است. ۲۲ مقایسه هویل کاملاً درست است. مثالهایی که در بالا به آن اشاره شد نیز نشان می دهند که هم وجود حیات و هم کمال دستگاه های حاضر آن، ما را مجبور می کند تا به قدرت بزرگتری که باعث شد تا این چیزها وارد هستی بشوند تامل کنیم. همانطور که یک توفان نمی تواند هواپیمایی را از روی تصادف خلق

شناخت خدا از طریق برهان

کند، برای جهان نیز امکان پذیر نیست که از روی حوادث غیر پیش بینی شده بوجود آمده باشد و علاوه بر آن، ساختارهای بی نهایت پیچیده ای را در درون خود جای دهد. در حقیقت جهان با دستگانهایی گوناگون و بی نهایت پیچیده تری تا هواپیما مجهز شده است.

هر چیزی را که ما در این فصل به آن اشاره کردیم ما را با مدرک بی نقص طراحی، که نه تنها در اطراف نزدیک بلکه در اعماق فضا نیز مواجه می کند. کسی که این علائم را، که کاملاً از طریق برهان و عقل غیر قابل انکار هستند، بررسی می کند می تواند تنها به یک نتیجه برسد: هیچ گونه مجالی برای اینکه جهان تصادفی بوجود آمده است نمی باشد. جهان و گیتی با تمام جزئیات درونش خلق شده اند.

و خداوند، خالق بی نقص این دستگاه، آن کسی است که قدرت و دانش لایتنه‌های را دارد.

دانشمندان وجود خدا را تایید کرده اند

آنچه را که تاکنون گزارش کردیم بما نشان داد که ویژگیهای جهان که توسط علم کشف شد دلالت بر وجود خدا می کند. علم، ما را به این نتیجه که جهان خالقی دارد و این خالق در قدرت، خرد و دانش با کمال است منتهی می کند. مذهب مسیری را که می توان از طریق آن خدا را شناخت به ما نشان می دهد. بنابراین امکان دارد بگوییم که علم روشی است که ما برای بهتر درک کردن و بررسی کردن واقعیهایی که از سوی مذهب عنوان شده است از آن استفاده می کنیم. با این وجود امروزه برخی از دانشمندان که به نام علم پا پیش گذاشته اند، موضع کاملاً متفاوتی را اتخاذ کرده اند. از نقطه نظر آنها اکتشافات علمی دلالتی بر آفرینش خدا ندارد. آنها بالعکس برداشتی کفرآمیز از علوم را با عنوان کردن این که دسترسی به خدا از طریق اطلاعات علمی غیر ممکن است مطرح می کنند. آنها اظهار می کنند که علم و مذهب دو عقیده کاملاً متضاد هستند.

در حقیقت این برداشت کفرآمیز از علوم کاملاً تازه است. تا چند قرن قبل، علم و مذهب هرگز برای اینکه با یکدیگر متضاد باشند آموزش داده نمی شد و علم بعنوان روشی که وجود خدا را می توانست اثبات کند پذیرفته شده بود. این نوع برداشت ملحد آمیز از علوم تنها پس از این که ماده گرایی و فلسفه های اثبات گرایانه، که در دنیای علوم قرن هجدهم و نوزدهم رایج بودند، کنار زده شد شکوفا شد.

بخصوص پس از اینکه چارلز داروین (Charles Darwin) فرضیه تکامل را در سال ۱۸۵۹ اصل قرار داد، محافلی که نقطه نظرهای ماده گرایی داشتند شروع به دفاع ایدئولوژیکی از این فرضیه کردند که راه حلی بر ضد مذهب محسوب می شد. فرضیه تکامل استدلال می کرد که جهان را کسی نیافریده بلکه از روی تصادف به هستی گراییده است. در نتیجه اینطور تلقی شد که مذهب با علم مغایرت دارد. محققان بریتانیایی: مایکل بیگنت (Michael Baigent)، ریچارد لیگ (Richard Leigh) و هنری لینکلن (Henry Lincoln) در باره این موضوع اظهار کردند:

شناخت خدا از طریق برهان

در زمان اسحاق نیوتن، یک قرن و نیم قبل از داروین، علم جدا از مذهب نبود ولی بالعکس جنبه مذهب و در نهایت فرمانبرداری از آن... ولی علم دوران داروین دقیقاً خودش را از مفاهیمی که در قبل وجود داشت جدا کرد و خود را بعنوان رقیبی مطلق و گنجینه اطلاعات معانی مطرح کرد. در نتیجه مذهب و علم دیگر با یکدیگر ارتباطی نداشتند ولی مخالف یکدیگر ایستادند و بشریت مجبور شد بین آنها یک کدام را انتخاب کند.^{۲۳} همانطور که قبلاً بیان شد شکاف به اصطلاح بوجود آمده بین مذهب و علم در مجموع مکتبی بنظر می رسیدند. برخی از دانشمندانی که مشتاقانه به ماده گرایی اعتقاد داشتند برای خود شرط کردند تا به اثبات این که جهان هیچ خالقی ندارد بپردازند و فرضیه های گوناگونی را در این چهارچوب ابداع کردند. فرضیه تکامل مشهورترین و مهم ترین آنها بود. در زمینه اختر شناسی نیز برخی فرضیه ها از قبیل "فرضیه حالت ساکن" یا "فرضیه اغتشاش" شکل گرفت. با این وجود تمام این فرضیه ها، همانطور که در فصلهای گذشته کاملاً به آن اشاره شد، آفرینش را با علم خود نفی می کردند.

امروزه دانشمندانی که هنوز به این نظریه ها پابند بوده و به انکار تمام مذاهب یا فشاری می کنند افرادی متعصب و مرتجع می باشند که با خود شرط بسته اند که به خدا ایمان نیاورند. جانور شناس و تکامل گرای مشهور انگلیسی، دی. ام. اس. واتسون (D.M.S. Watson) هنگامی که به اینکه چرا او و همکارانش با تعصب فرضیه تکامل را پذیرفته اند، اعتراف می کند:

اگر چنین شود، همتایی برای خود فرضیه تکامل پدید می آید: فرضیه ای که از لحاظ جهانی پذیرفته شده است نه به این خاطر که صحت آن می تواند توسط مدارک منطقی و واضحی ثابت شود بلکه به این خاطر است که تنها جایگزین آفرینش استثنایی آشکارا غیر باورکردنی می باشد.^{۲۴} آنچه که واتسون به "آفرینش استثنایی" قلمداد می کند منظورش آفرینش خدا است. همانطور که اذعان شد این دانشمند این مهم را "غیر قابل پذیرش" استنباط می کند. اما چرا؟ به این خاطر که علم این چنین می گوید؟ حقیقتاً علم چنین مطلبی نمی گوید. بالعکس علم حقیقت آفرینش را ثابت می کند. تنها دلیلی که چرا واتسون این واقعیت را بعنوان مسئله ای پذیرفته نشدنی تلقی می کند به این علت است که او با خودش شرط کرده تا وجود خدا را نفی کند. بقیه تکامل گرایان دیگر نیز همین موضع را می گیرند.

تکامل گرایان به علم تکیه نمی کنند ولی در عوض به فلسفه ماده گرایی روی آورده و خاصیت علم را از این که با این فلسفه بایستی موافق باشد، از بین می برند. یک متخصص ژنتیک و تکامل گرای مشهور دانشگاه هاروارد، ریچارد لیوانتین

هارون يحيي

(Richard Lewontin) به این حقیقت اعتراف می کند:

ه این خاطر نیست که روشها و نهادهای علمی، ما را وادار به پذیرش توصیف ماده گرایانه دنیای خارق العاده می کند ولی بالعکس ما بخاطر پایبندی قبلی به دلایل ماده گرایی، که ابزار تحقیق را فراهم کرد و مفاهیمی را بوجود آورد که به توصیف ماده پرداخته مجبور هستیم که به اصرار بورزیم و مهم نیست که چقدر نامعقول بوده و یا چقدر افراد نا آگاه را گیج می کند. علاوه بر این ماده گرایی مسئله ای کامل است و از اینرو ما اجازه نمی دهیم گامی ربانی در آن رخنه کند.^{۲۵}

از طرف دیگر امروزه، همانطور که در تاریخ بوده است، دانشمندان وجود دارند که با این گروه متعصب ماده گرا مخالفت ورزیده و وجود خدا را تایید می کنند و به علم بعنوان وسیله ای برای شناخت خدا می نگرند. برخی گرایشهای در حال گسترش در ایالت متحده آمریکا از قبیل "آفرینش باوری" یا "طرح هوشمند" از سوی شواهد علمی، که تمام موجودات توسط خدا خلق شده اند اثبات می شود.

این مسئله بما نشان می دهد که علم و مذهب منابع متضاد اطلاعات نیستند بلکه بالعکس، علم روشی است که حقیقتهای مطلق را که از سوی مذهب عنوان شده تایید می کند. تضاد بین علم و مذهب تنها می تواند برای برخی مذاهب معین که برخی عناصر خرافاتی را در کنار منابع الهی گنجانده اند صورت بدهد. با این وجود این مسئله مسلماً ارتباطی با اسلام، که تنها به افشاگری خالص خداوند تکیه می کند، ندارد. علاوه بر این، اسلام مخصوصاً از کند و کاوهای علمی حمایت می کند و اعلام می کند که تحقیق کردن بر روی جهان، روشی برای کشف آفرینش خداوند است. آیه ذیل در قرآن این موضوع را بیان می کند:

آیا منکران حق آسمانها را فراز خود نمی گرند که ما چگونه بنای محکم نهاده ایم و آن را به زیور ستارگان آراسته ایم و هیچ شکافی در آن وجود ندارد؟ و زمین که آن را بگستریم و در آن کوههای استوار بیفکنیم و هر نوع گیاه با حسن و طراوت از آن برویاندیم. و ما از آسمان آب با برکت را نازل کردیم و باغهای میوه و خرمنها از کشت حبوبات برویاندیم و نیز نخلهای بلند خرما که میوه آن منظم روی هم چیده شده است برانگیختیم. (سوره ق، آیه: ۱۰-۹-۷-۶)

همانطور که در آیه های بالا اشاره شد قرآن همیشه از مردم می خواهد تا به علتها فکر کرده و هر چیزی را در دنیایی که در آن زندگی می کنند جستجو کنند. این به این خاطر است که علم از مذهب دفاع می کند و شخص را از گمراهی نجات داده و او را وادار به تفکر هوشمندانه تر می کند: مذهب، دنیای اندیشه

شناخت خدا از طریق برهان



فیزیک دان آلمانی، ماکس پلانک
سر اسحاق نیوتون

انسان را باز کرده و کمک می کند تا نشانه های واضح خداوند را در گیتی بهتر استنباط کند. فیزیکدان مشهور آلمانی، ماکس پلانک (Max Planck) اظهار داشت که " هر کسی که ، صرف نظر از تخصصش، به مطالعه جدي علوم بپردازد، مطلب زیر را بر روی در معبد دانش می خواند که: " ایمان داشته باشید". طبق نظریه او ایمان ویژگی لازمه یک دانشمند می باشد. ۲۶

همه این مطالبی که ما تاکنون به آسانی با آنها پرداختیم، به این مسئله که جهان و تمام موجودات زنده نمی توانند از روی تصادف توصیف شوند اشاره می کند. تعداد بیشماری از دانشمندانی که شهرتشان را در دنیای علم باقی گذاشته اند، این موضوع را تایید کرده و هنوز هم به این واقعیت بزرگ اعتقاد دارند. هرچه مردم بیشتر درباره جهان و گیتی بدانند بیشتر نظم بی نقص موجود را مورد تحسین قرار می دهند. هر جزء تازه کشف شده ای، آفرینش را در مسیر بی چون و چرایش تایید می کند.

اکثریت قریب به اتفاق فیزیک دانان مدرن، حقیقت خلقت را در حالی که پا به قرن ۲۱ می گذاریم پذیرفته اند. دیوید دارلینگ (David Darling) اذعان می کند نه زمان، نه فضا، نه ماده، نه انرژی و نه حتی نقطه ای کوچک یا حفره ای در ابتدا وجود نداشته است. حرکت جزئی سریع و لرزش و نوسان متعادل پدید آمد. دارلینگ با این نکته اظهاراتش را تمام

هارون يحيي

مي کند که هنگامی که پوشش این جعبه کیهانی باز شد پیچکهای ناشی از معجزه آفرینش از زیر آن ظاهر شد. ^{۲۷}

علاوه بر این، بیشتر معلوم شده است که تقریباً تمام بنیانگذاران شاخه های علوم مختلف به خداوند و کتابهای مقدسش ایمان داشته اند. بزرگترین فیزیکدانان در طول تاریخ را می توان از اشخاصی چون: نیوتن (Newton)، فارادای (Faraday)، کلونین (Kelvin) و ماکس ول (Maxwell) نام برد.

در زمان اسحاق نیوتن، بزرگترین فیزیکدان، دانشمندان اعتقاد داشتند که حرکت سیارات و صور فلکی با قوانین متفاوتی قابل توضیح می باشد. با این وجود نیوتن اعتقاد داشت که خالق زمین و آسمان یکی است و بنابراین آن حرکتها می بایستی با قوانین مشابه توصیف بشوند. او می گفت:

دستگاه زیبای خورشید، سیارات و ستاره های دنباله دار تنها با راهنمایی و تسلط یک موجود قدرتمند و با هوش می توانند بکار خود ادامه دهند. ^{۲۸}

همانطور که مسلم است هزاران دانشمندی که تحقیقاتی را در زمینه فیزیک، ریاضیات و نجوم انجام دادند، از قرون وسطی تا به حال همگی به این ایده موافق هستند که جهان توسط خالق مفردی آفریده شده است و همیشه به این مطلب تکیه کرده اند. یوهانس کپلر (Johannes Kepler) بنیانگذار فیزیک نجوم، در یکی از کتابهایش از ایمان قوی که به خدا دارد نوشته است:

از آنجایی که ما اخترشناسها در ارتباط با کتاب طبیعت، بالامرته ترین کشیشان خدا هستیم، بنابراین در خور ماست که نه فقط از روی بزرگی تفکرمان بلکه بالاتر از همه چیز، بخاطر شکوه پروردگار ممنون او باشیم. ^{۲۹}

ویلیام تامپسون (William Thompson) (لرد کلونین) که ترمودینامیک را بر اساس علم صوری به ثبت رساند یک مسیحی بود که به خدا اعتقاد داشت. او شدیداً با فرضیه تکامل داروین مخالف بود و آن را بطور کامل رد کرد. در سال ۱۹۰۳ کمی قبل از مرگش صحبت بی پرده ای کرد: "با توجه به منشاء حیات، علوم گاملا قدرت آفریننده را تایید می کنند." ^{۳۰}

یکی از استادان فیزیک در دانشگاه آکسفورد، رابرت ماتیوس (Robert Mattheus) نکته مشابهی را در جایی که او به توصیف مولکولهای DNA که توسط خدا آفریده شده اند، پرداخت؛ که در کتابش که در سال ۱۹۹۲ چاپ شد. ماتیوس اظهار می کند که تمام مراحل که از سلولی ساده تا نوزادی زنده و بعد به شکل کودکی کوچک و نهایتاً به انسانی بالغ شکل می گیرد دارای نظم کاملی است. تمام این حوادث، درست مثل تمام مراحل دیگر زیست شناسی می توانند تنها از طریق معجزه توصیف بشوند. ماتیوس این پرسش را مطرح می کند که

شناخت خدا از طریق برهان

چگونه یک چنین مکانیسم پیچیده و کاملی می تواند از یک چنین سلول ساده و کوچکی پدید بیاید و چگونه انسان با عظمت، از سلولی که حتی از نقطه ای بر روی کاغذ کوچکتر است آفریده می شود. او در نهایت نتیجه می گیرد که این چیزی کمتر از یک معجزه نیست.^{۳۱}

برخی دانشمندان دیگر که وجود خالق را در آفرینش جهان پذیرفتند و با ویژگیهای ذکر شده شان معروف هستند، قبول دارند که جهان و گیتی توسط خالقی آفریده شده است:

رابرت بویل، Robert Boyle (پدر شیمی مدرن)
یونا ویلیام پتی، Iona William Petty (شناخته شده برای مطالعاتش در زمینه استاتیک و اقتصاد مدرن)
مایکل فارادای، Michael Farady (یکی از بزرگترین فیزیک دانان تمام ادوار)

گرگوری مندل، Gregory Mendel (پدر علم ژنتیک: او داروین گرایی را با اکتشافاتش در علم ژنتیک از اعتبار انداخت)

لوئیز پاستور، Louis Pasteur (بزرگترین اسم در زمینه میکروب شناسی: او جنگ بر علیه داروین گرایی را اعلام کرد)

جان دالتون، John Dalton (پدر فرضیه اتمی)
بلیز پاسکال، Blaise Pascal (یکی از مهم ترین ریاضی دانها)

جان ری، John Ray (مهم ترین نام در تاریخ طبیعی بریتانیا)
نیکلاس استنو، Nicolas Steno (معروفترین تقسیم کننده دوره های زمین شناسی که درباره لایه های زمین تحقیق کرد)

کارلوس لیناوس، Carlos linaeus (پدر طبقه بندی زیست شناختی)
جورجز کوویر، Georges Cuvier (مؤسس کالبد شکافی تطبیقی)

ماتیو موری، Matthew Maury (مؤسس اقیانوس شناسی)
توماس آندرسون، Thomas Anderson (یکی از پیشگامان در زمینه

شیمی آلی)

واقعتهای علمی و معجزه قرآن

قرآن ۱۴ قرن پیش از سوی خداوند به زمین نازل شد. قرآن یک کتاب علمی نیست. با این همه، قرآن دارای توضیحات علمی در بافت مذهب می باشد. این توصیفات هرگز یافته های دوران معاصر را تکذیب نمی کند. بالعکس برخی از واقعیتها را که تنها با دانش فنی قرن ۲۰ می توانست کشف بشود، در واقع؛ توسط قرآن طی ۱۴ قرن پیش پرده برداشته شد. این مسئله نشان می دهد که قرآن یکی از مهمترین دلایلی است که بر وجود خدا گواهی می دهد.

نگرشی بر جهان از دیدگاه قرآن پیدایش جهان به هستی

منشاء جهان در قرآن در آیه ذیل شرح داده شده است:

" اوست پدید آورنده آسمان و زمین. " (قرآن، سوره الانعام، آیه : ۱۰۱)

این خبر که در قرآن آمده است، پذیرش کاملی درباره یافته های علوم معاصر می باشد. نتایجی را که علوم اختر فیزیک تا به امروز کسب کرده است این است که تمام جهان به همراه ابعاد ماده و زمان، در نتیجه انفجار بزرگی که در زمان صفر پدید آمد به وجود آمد. این حادثه که به " انفجار بزرگ " شهرت یافت ثابت کرد که جهان از هیچ، در نتیجه انفجار از نقطه ای مفرد پدید آمد. محافل علوم معاصر در این که انفجار بزرگ تنها دلیل منطقی و قابل اثبات درباره شروع جهان است و این که جهان چگونه به هستی گرایید، نظر موافق را دارند.

قبل از انفجار بزرگ چیزی بعنوان ماده وجود نداشته است. در شرایط نیستی؛ نه ماده، نه انرژی و نه حتی زمان وجود دارد. از لحاظ علم ماورالطبیعه: ماده، انرژی و زمان همگی آفریده شده اند. این مهم که اخیراً از سوی فیزیک مدرن کشف شد، ۱۴۰۰ سال پیش توسط قرآن مطرح شد.

در قرآن، که ۱۴ قرن پیش - در زمانی که علوم ستاره شناسی هنوز بدوی بود - وارد شد، انبساط جهان به این شکل توصیف شده است:

او آفریننده آسمانها و زمین
است و چون اراده آفریدن
چیزی کند به محض آن که
بگوید " موجود باش " ، موجود
خواهد شد.
(سوره البقره، آیه: ۱۱۷)

هارون يحيي

" کاخ آسمان را ما به قدرت خود برافراشتیم و مائیم که بر هر کار عالم مقتدریم و زمین را بگسترديم... " (سوره الذاریات، آیه: ۴۷)
کلمه " آسمان"، که در آیه بالا به آن اشاره شده است، در جاهای مختلفی در قرآن به معنای فضا و جهان بکار گرفته شده است. در اینجا دوباره این کلمه با این معنی بکار رفته است. به بیان دیگر در قرآن فاش شده است که جهان " انبساط پیدا می کند". و این نهایت نتیجه گیری است که علم امروز به آن رسیده است.

تا ظهور قرن ۲۰، تنها نظریه ای که در دنیای علم آن زمان رایج بود این بود که " جهان ماهیت ثابت و از ازل وجود داشته است". با این حال در ابتدای قرن ۲۰ فیزیکدان روسی، آلکساندر فریدمان (Alexander Friedmann) و اختر شناس بلژیکی، جورج لمتر (Georges Lemaitre) از لحاظ تئوریک محاسبه کردند که جهان حرکت پایدار داشته و در حال انبساط می باشد.

این واقعیت توسط اطلاعات یافته شده در سال ۱۹۲۹ نیز ثابت شد. ادوین هابل دانشمند آمریکایی، هنگامی که با تلسکوپ به آسمان نگاه می کرد کشف کرد که ستاره ها و کهکشانها بطور دائم از یکدیگر فاصله می گیرند. در جهانی که همه چیز بطور دائم از یکدیگر فاصله می گیرند دلالت بر این دارد که دائماً در حال انبساط می باشد. مشاهداتی که در سالهای اخیر صورت گرفت، انبساط دائمی جهان را تصدیق کرد.

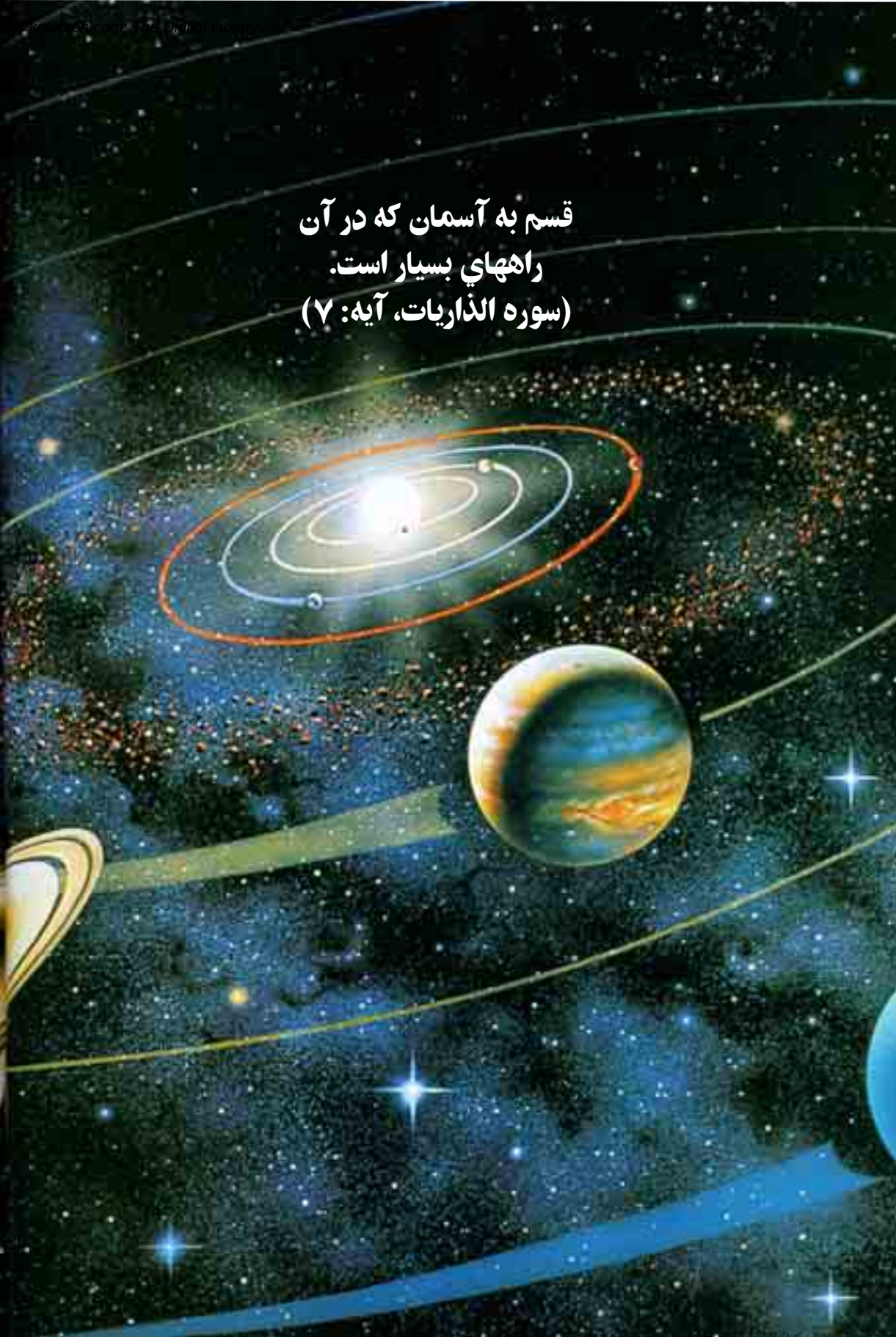
این حقیقت در قرآن هنگامی که این مسئله هنوز برای همه مبهم بود، توضیح داده شد. این به این خاطر است که قرآن کلام خدا، خالق و حکمران تمام جهان می باشد.

شکاف سخت در " زمین و آسمانها" آیه ای دیگر درباره آفرینش آسمان به شرح ذیل

آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین بسته بود ما آنها را بشکافتیم (بعنوان یک واحد آفرینش) و از آب، هر چیزی را زنده گردانیدیم چرا باز به خدا ایمان نمی آورند؟ (سوره الانبیاء، آیه: ۳۰)

کلمه نخستین " رتق" که به " بسته شدن" در آیه ترجمه شده است، طبق فرهنگهای لغت عربی به معنی " هر چیزی به هم چسبیده، جامد و نفوذ ناپذیر که با یکدیگر در توده ای جامد به هم وصل شده باشد" است. به این معنی که این لغت جهت مشخص کردن دو تکه متفاوت که ماهیتی را بوجود آوردند، بکار گرفته شده است. عبارت " شکاف سخت یا بسته" در عربی فعل " فَتَقَّ" می باشد و به معنای شکاف چیزی در حالت " بسته" می باشد. بعنوان مثال: جوانه زدن دانه و شکل

قسم به آسمان که در آن
راههای بسیار است.
(سوره الذاریات، آیه: ۷)



هارون يحيي

جوانه هایش بر روی زمین، توسط این فعل در عربی بیان می شود. حال اجازه دهید دوباره به آیه ای که به حالت زمین و آسمان در شرایط " بسته " اشاره می کند نظر بیاندازیم. این امر به این صورت می تواند باشد که یکی از آنها دیگری را شکسته و مسیر خود را باز کند. در واقع، هنگامی که اولین لحظه انفجار بزرگ برایمان یاد آوری می شود، به این نکته پی خواهیم برد که نقطه مفردی شامل تمام ماده های موجود در جهان بوده است. همه چیز حتی " زمین و آسمان " که هنوز آفریده نشده بودند در این نقطه در حالت " بسته " قرار داشتند. پس از آن این نقطه منفجر شد و سبب شد تا ماده های درونش " شکافته " شوند و در مرحله ای که خلق شد، ساختار کلی جهان پدید آمد.

زمانی که ما حالت های مطرح شده را در این آیه با یافته های علمی مقایسه می کنیم، متوجه می شویم که آن دو مقوله با یکدیگر در موافقت کامل بسر می برند. جالب تر از همه آن که این یافته ها تا قرن بیستم ظهور نکرد.

مدارها

وقتی قرآن به خورشید و ماه اشاره می کند، به معرفی این که هر کدام در مداری مشخص حرکت می کنند پرداخته است:

و اوست خدائی که شب و روزه و ماه خورشید و سایر انجم را به قدرت کامل بیافرید که هر یک در مدار معینی سیر می کنند. (سوره النبیا، آیه: ۳۳)

همچنین در آیه ای دیگر اشاره شده است که خورشید ساکن نمی باشد بلکه در مداری مشخص حرکت می کند:

" و خورشید تابان که بر مدار معین خود دائم به گردش است، برهان دیگر بر قدرت خدای مقتدر است. " (سوره الیاسین، آیه: ۳۸)

حقیقتهایی که در قرآن درباره اش صحبت شده است با مشاهدات نجوم شناسی در عصر ما کشف شد. طبق محاسبات کارشناسان نجوم، خورشید با سرعت بسیار زیاد ۷۲۰۰۰۰ کیلومتر در ساعت در مسیر ستاره وگا (Vega) در مدار مخصوصی که رأس خورشید نامیده می شود حرکت می کند. این به این معنی می باشد که خورشید تقریباً ۱۷۲۸۰۰۰۰ کیلومتر در روز حرکت می کند. به همراه خورشید، سایر سیارات و قمرهای دیگر در درون دستگاه نیروی جاذبه خورشید نیز در مسافتی مشابه حرکت می کنند. در واقع تمام ستاره های موجود در جهان در حالت طرح ریزی شده مشابه ای قرار دارند.

اینکه کل جهان مملو از مسیرها و مدارهایی، مانند آن، می باشد در قرآن به این شکل شرح داده شده است:

شناخت خدا از طریق برهان

"قسم به آسمان که در آن راه‌های بسیاری است." (سوره الذاریات، آیه: ۷)

چیزی در حدود ۲۰۰ بیلیون کهکشان در جهان وجود دارد که تقریباً ۲۰۰ بیلیون ستاره در هر کدام از آنها وجود دارد. اکثر این ستاره‌ها سیاراتی داشته و اکثر این سیارات دارای قمر می باشند. تمام این اجرام آسمانی در مدارهای خیلی دقیق و محاسبه شده‌ای حرکت می کنند. طی میلیون‌ها سال هر یک از آنها در امتداد مدار خود با همان‌گی و نظم کامل با سایر اجرام در حال شناور می باشند. علاوه بر این بسیاری از ستاره‌های دنباله دار نیز در امتداد مدارهایی که برای آنها مشخص شده است حرکت می کنند.

مدارهای جهان تنها به اجرام آسمانی متعلق نمی باشند. کهکشانها نیز با سرعت فوق العاده زیاد در مدارهای طراحی شده و محاسبه شده حرکت می کنند. در طول این حرکت، هیچ یک از این اجرام آسمانی مسیر دیگری را قطع و یا تداخل ایجاد نمی کند.

یقیناً در زمانی که قرآن وحی شد، بشر دارای تلسکوپها یا ابزارهای پیشرفته تکنولوژی و یا دانش فیزیک و ستاره شناسی امروزی برای مشاهده میلیون‌ها کیلومتر دورتر در فضا نبود. بنابراین در آن زمان امکان این وجود نداشت که از لحاظ علمی تعیین شود که فضا "پر از مسیرها و مدارها"، چنانکه در آیه بالا ذکر شد، می باشد. با این وجود این مسئله آشکارا در قرآن در آن زمان وحی و بیان شد؛ زیرا قرآن کلام خدا است.

کروی بودن زمین

"آسمانها و زمین را برای حکمت ایجاد کرد و شب را بر روز و روز را بر شب پوشانید." (سوره الزمر، آیه: ۵)

کلماتی که جهت توصیف جهان در قرآن بکار رفته است کاملاً قابل ملاحظه می باشد. لغت عربی که بعنوان "پوشاندن" در آیه بالا ترجمه شده است "تکویر" می باشد. این لغت در انگلیسی به معنای "روی یکدیگر قرار گرفتن، تا کردن لباس و کنار گذاشتن آن" است. (بعنوان مثال: در فرهنگهای لغت عربی این کلمه برای عمل پوشاندن چیزی بر روی چیز دیگر، مانند عمامه‌ای که به سر می گذارند استفاده می شود.)

مطلبی که در آیه مذکور، در این باره که شب و روز یکدیگر را می پوشانند، ارائه شده است شامل اطلاعاتی دقیق درباره قالب دنیا می باشد. این امر تنها زمانی می تواند صحت پیدا کند که زمین کروی باشد. این بدین معنی است که قرآن، که در قرن هفتم ظهور یافت، کروی بودن دنیا را در آن

هارون يحيي

اشاره کرده است.

با این حال می بایستی یادآوری شود که فهم نجوم زمان، دنیای متفاوتی را تعبیر کرد. همچنین تصور بر این بود که عالم سطح صاف و مسطحی است و تمام محاسبات و توصیفات بر اساس این عقیده بوده است. با این همه آیه های قرآن اطلاعاتی را در بر دارد که فقط در قرن گذشته ما آن را فراگرفتیم. از آنجایی که قرآن کلام خدا است، صحیح ترین کلمات در هنگامی که می خواهد به توصیف جهان، سقف محافظت شده، پردازد بکار گرفته شده است. خداوند در قرآن نظر ما را به یکی از خصوصیت‌های جالب آسمان جلب می کند:

"آسمان را سقفي محفوظ و طاقي محکم آفریدیدم و این کافران غافل از مشاهده آیات آن را اعراض می کنند." (سوره الانبیاء، آیه: ۳۲)

این خصوصیت آسمان توسط تحقیقات علمی در قرن بیستم یافت شده است.

جوّ احاطه کننده کره زمین عملکردهای حیاتی را برای ادامه حیات ایفا می کند. در حالی که بسیاری از شهابهای کوچک و بزرگ در نزدیک شدن به زمین تخریب می شوند، در نتیجه جوّ از سقوط آنها به زمین و آسیب موجودات زنده جلوگیری می کند.

علاوه بر این جوّ باعث صاف کردن اشعه های نوری ناشی از فضا که برای موجودات زنده مضرّ می باشند می شود. شگفت این که جوّ تنها به اشعه های سودمند و بی ضرر- نورهای مرئی، نورهای نزدیک فرابنفش و امواج رادیویی اجازه عبور می دهد. تمام این اشعه ها برای حیات ضروری می باشند. نورهای نزدیک فرابنفش، که فقط جوّ به آنها نصفه نیمه اجازه ورود می دهد، برای فتوسنتز گیاهان و بقای تمام موجودات زنده خیلی مهم می باشند. اکثر اشعه های فرابنفش قوی که از خورشید متصاعد می شوند از طریق لایه اوزون جوّ صاف شده و تنها بخش ضروری و محدودی از طیف نور فرابنفش به زمین می رسد.

عملکرد حفاظتی جوّ در اینجا ختم نمی شود. جوّ همچنین زمین را از یخ بستن ناشی از هوای سرد فضا، که چیزی در حدود ۲۷۰ درجه سانتیگراد زیر صفر می باشد، محافظت می کند.

تنها جوّ نیست که از زمین را از اثرات مخرب محافظت می کند. علاوه بر جوّ، کمر بند وان آلن (Van Allen)؛ لایه ای که توسط میدانهای مغناطیسی زمین شکل می گیرد، نیز همانند سپری در مقابل تشعشعات مضرّی که سیاره ما را به خطر می اندازد عمل می کند. این تشعشعات که دائماً از خورشید و دیگر ستارگان متصاعد می شوند برای موجودات زنده کشنده است. اگر کمر بند وان آلن وجود نداشت طغیان انبوه انرژی، نورهای خورشیدی که در خورشید پدید می

شناخت خدا از طریق برهان

آیند، همه حیات را بر روی زمین از بین می بردند.
دکتر هاف راس درباره اهمیت کمربند وان آلن برای ادامه حیات چنین می گوید:

در واقع زمین بیشترین چگالی را نسبت به سایر سیارات دیگر در منظومه شمسی دارد. هسته بزرگ فلزی و نیکلی، وظیفه میدان بزرگ مغناطیسی زمین را به عهده دارد. میدان مغناطیسی، اشعه محافظ وان آلن را تولید کرده که باعث می شود زمین از انفجارهای تشعشعی محافظت بشود. اگر این محافظ وجود نداشت حیات بر روی زمین امکان پذیر نبود. سیاره تیر، یکی دیگر از سیاره های صخره ای شکل است که میدان مغناطیسی دارد؛ با این تفاوت که قدرت میدان جاذبه آن ۱۰۰ برابر کمتر از میدان مغناطیسی زمین است. حتی سیاره ناهید، سیاره در مجاورت ما، هیچ گونه میدان مغناطیسی ندارد. اشعه محافظ وان آلن طرحی بی نظیر برای زمین می باشد. ۳۲



اگر "حفاظ به خوبی محافظت شده" وجود نداشت، خطرانی که در انتظار زمین بود، بدون تردید کمتر از آنهایی که در عکس دیده می شوند نبود.

هارون يحيي

میزان انتقال انرژی که در یکی از این انفجارها در سالهای اخیر تعیین شد چیزی بالغ بر ۱۰۰ بیلیون بمب اتمی است که با بمبی که در هیروشیما انداخته شد شباهت دارد. پنجاه و هشت ساعت پس از انفجار معلوم شد که سوزنهای آهن ربایی قطب نما حرکتی غیر طبیعی و ۲۵۰ کیلومتر بالای جو زمین را نشان می دهند که درجه حرارت در آن ناگهان به ۲۵۰۰ درجه سانتیگراد افزایش پیدا می کرد.

بطور خلاصه مکانیسم کاملی در بالای زمین انجام وظیفه می کند. این مکانیسم دنیای ما را احاطه کرده و در برابر تهدیدهای خارجی، زمین را محافظت می کند. دانشمندان تنها اخیراً متوجه این موضوع شدند در حالی که قرنهای پیش خداوند در قرآن درباره جوی که بعنوان سپر محافظ انجام وظیفه می کند ما را آگاه کرد.

نقش کوهها

قرآن توجه ما را به عملکرد مهم وضعیت زمین شناختی کوهها جلب می کند:

" در روی زمین کوههای استوار قرار دادیم تا خلق را از اضطراب حفظ کند" (سوره الانبیاء، آیه: ۳۱)

همانطور که از این آیه متوجه شدیم و به آن اشاره شد، کوهها از امواج تکانشی غالب در زمین جلوگیری می کنند.

این حقیقت توسط هیچ شخصی، در زمانی که قرآن نازل شد شناخته نشده بود. در واقع، این مسئله تنها به خاطر یافته های زمین شناسی مدرن کشف شد. طبق این یافته ها کوهها ناشی از تکانها و برخوردهای صفحه های انبوهی که پوسته زمین را تشکیل می دهند به وجود می آیند.

هنگامی که دو صفحه به یکدیگر برخورد می کنند، صفحه قوی تر بر روی صفحه ضعیف تر می لغزد. لایه ای که در بالا خم می شود، ارتفاع کوه را تشکیل می دهد. لایه زیری به حرکت خود در زمین ادامه داده و باعث بسط خود به طرف پایین می شود. در یک متن علمی، ساختار کوهها به شرح ذیل می باشد:

در جایی که قاره ها ضخیم تر هستند، مانند رشته کوهها، پوسته در داخل جبه بیشتر فرو می رود.^{۳۳}

نقش کوهها بعنوان محافظ در این آیه مقایسه و بیان شده است:

آیا ما زمین را مهد آسایش نگردانیدیم و کوهها را نگهبان آن نساختم؟
(سوره النباء: آیه شماره: ۷-۶)

در نتیجه این خصوصیات، کوهها در نقاط تلاقی صفحه هات زمین هنگامی

او خدائست که زمین را برای شما نرم و
هموار گردانید پس در پست و بلندی های
آن حرکت کنید و روزی او خورید که
بازگشت خلاق به سوی اوست و پس از
مرگ به سوی او باز می گردید.
(سوره الملک، آیه: ۱۵)



هارون يحيي

که به هم نزدیک می شوند خیلی به یکدیگر فشرده شده، بالا می آیند و این نقاط را محکم می کنند. با در برداشتن این خصوصیات کوهها ممکن است تشبیه به میخهایی شوند که قطعات چوبی را به یکدیگر متصل می سازند.

نقش محکم کننده کوهها در نوشتجات علمی با کلمه " ایزوستازی" (Isostasy) توصیف شده است. معنی ایزوستازی به شرح ذیل می باشد:

ایزوستازی: تعادل کلی پوسته زمین است که با خم شدن حرکت مواد صخره ای شکل در زیر سطح پایین فشارهای گرانشی ادامه پیدا می کند. ^{۳۴}

نقش اساسی کوهها، که از سوی زمین شناسی مدرن و تحقیقات درباره زلزله صورت گرفته است، قرنهای پیش در قرآن بعنوان نمونه خرد کامل در آفرینش خدا مطرح شد. در آیه ای دیگر دوباره اذعان شده است که:

کوههای بزرگ را در زمین بنهاد تا از اضطراب برهید. (سوره لقمان، آیه: ۱۰)

معجزه در آهن

آهن یکی از عناصری است که در قرآن بطور عمده عنوان شده است. در سوره حدید، به معنی آهن، به ما گفته شده است:

"... و آهن را که در آن هم سختی و هم منافع بسیار بر مردم است فرستادیم..." (سوره الحدید، آیه: ۲۵)

واژه " فرستادیم" که بخصوص در این آیه بکار گرفته شده است می تواند بعنوان معنی مجازی، جهت توضیح این که آهن برای نفع مردم ارائه شده است تلقی شود. اما زمانی که معنی تحت الفظی آن را در نظر بگیریم، که به " فرستادن آهن از آسمان از طریق فیزیکی آن" اشاره می کند، در می یابیم که این آیه به معجزه علمی خیلی مهم اشاره می کند.

این بدان علت است که یافته های نجوم شناسی مدرن نشان می دهند که آهنی که در دنیای ما یافت می شود از ستاره های غول پیکر فضاهای بیرون آمده است.

فلزهای سنگین موجود در جهان از هسته ستاره های بزرگ تهیه شده اند. با این همه، منظومه شمسی ما از ساختار مناسب برای تهیه آهن از خود برخوردار نیست. آهن تنها می تواند در ستاره های بزرگتر از خورشید، جایی که درجه حرارت به چند صد میلیون درجه سانتیگراد می رسد، تهیه بشود. وقتی که میزان آهن از مقدار معینی در ستاره ای افزایش پیدا کند، ستاره دیگر قادر به جا دادن آن نیست و عاقبت باعث منفجر کردن آن چه که " نواختر" یا " نواختر فوق العاده" است می شود. پس از انفجار، شهابهایی که دارای آهن می باشند در اطراف

شناخت خدا از طریق برهان

جهان پخش می شوند و از میان فضا عبور کرده تا اینکه توسط نیروی گرانشی اجرام سماوی جذب می شوند.

تمام این مطالب نشان می دهند که آهن بر روی زمین شکل نگرفته است بلکه توسط ستاره های منفجر شده در فضا بوسیله شهابها حمل شده و " به زمین فرستاده شده است؛" به همان روشی که در آیه مطرح شد. پر واضح است در زمانی که قرآن نازل شد، این امر نمی توانسته از لحاظ علمی در قرن هفتم شناخته شود.

علاوه بر این، آیه بیست و پنجم سوره الحديد که به آهن اشاره می کند به دو قانون ریاضی اشاره می کند:

سوره الحديد پنجاه و هفتمین سوره در قرآن می باشد. ارزش ارقامی کلمه " الحديد" در عربی، به بیان دیگر؛ حروف ابجد، همان عدد ۵۷ است. ارزش ارقامی کلمه " حديد" به تنهایی ۲۶ می باشد و ۲۶ عدد اتمی آهن است.

باران

باران در حقیقت یکی از مهمترین عوامل برای ادامه حیات بر روی زمین می باشد. لازمه ادامه فعالیت در هر منطقه ای باران است که اهمیت خیلی زیادی برای تمام موجودات زنده از قبیل انسانها داشته و در آیه های متفاوتی در قرآن، در جایی که اطلاعات بنیادی درباره تشکیل باران و نسبت و تاثیرات آن ارائه گردیده به آن اشاره شده است. این اطلاعات که هرگز برای مردم زمان شناخته شده نبود بما می فهماند که قرآن کلمه خدا است.

حال اجازه دهید به بررسی اطلاعاتی که در قرآن پیردازیم.

و هم اوست خدائی که
از آسمان باران فرود
بارد تا هر نبات بدان
برویانیم و
سبزه ها را از زمین
برون آوریم و در آن
سبزه ها و دانه هایی
که بر روی هم
چیده شده پدید آوریم.
(سوه الانعام، آیه:
۹۹)

تناسب باران

یک مورد از اطلاعاتی که در قرآن راجع به باران که باران طبق اندازه به زمین می بارد. این مطلب زیر بیان شده است:

و آن خدایی که از باران آسمان آبی به اندازه دیار خشک را زنده گردانیدیم و همین گونه مرد آیند. (سوره الزخرف، آیه: ۳۰)

این کمیت تناسب یافته، دوباره از سوی تحفه تخمین زده شده است که در یک ثانیه، ۱۶ میلیون

اوست خدائي که آب را از آسمان فرو
فرستاد که از آن بياشامد و درختان
پرورش دهيد
(تا به ميوه آن شما و به برگش
حيوانات شما برخوردار شود) و هم
زراعتهاي شما را از آن
آب باران بروياند و درختان زيتون و
خرما و از هر گونه ميوه پرورد. در
اين کار آيت و نشانه
رحمت و قدرت الهي براي اهل فکرت
پديدار است.
(سوره النحل، آيه: ۱۱ - ۱۰)

شناخت خدا از طریق برهان

شود. این رقم بالغ بر ۵۱۳ تریلیون تن آب در سال می شود. این عدد مساوی با میزان آبی است که در سال بر روی زمین می چکد. این بدان معنی است که آب بطور دائم در چرخه تعادل مطابق با "تناسب" بسر می برد. حیات در زمین بستگی به چرخه آب دارد. حتی اگر مردم از تمام تکنولوژی قابل دسترس در دنیا استفاده کنند، قادر نخواهند بود تا این چرخه را بصورت مصنوعی ایجاد کنند.

حتی کوچکترین انحراف در این تعادل، خیلی سریع منجر به عدم توازن بوم شناختی شده که باعث پایان حیات در زمین می شود. با این وجود این پدیده هرگز اتفاق نمی افتد و باران هر ساله دقیقاً به بارش خود همانطور که در قرآن آشکار شد ادامه می دهد.

شکل گیری باران

چگونه ترکیبات باران برای انسان در طول سالهای مدیدی اسرار آمیز بوده است؟ آیا پس از کشف رادار امکان دارد تا مراحل را که باعث ایجاد ترکیبات باران می شوند کشف کرد. شکل گیری باران در سه مرحله صورت می گیرد. در مرحله اول "ماده خام" باران به هوا بلند می شود. در مرحله دوم، ابرها شکل می گیرند و نتیجتاً در مرحله سوم قطرات باران پدید می آیند. این مراحل بطور واضحی در قرآن، جایی که اطلاعات دقیق درباره شکل گیری باران ارائه شده است، قرنهای پیش مطرح شد.

خدا آن کسی است که بادهای را میفرستد، آنگاه باران را بنگری که قطره قطره از درونش ریزد و به یک لحظه آن قوم (از غم رمیده) مسرور و شادمان گردند. (سوره الروم، آیه: ۴۸)

حال اجازه دهید به سه مرحله ای که در آیه بالا به آن اشاره شد بپردازیم:

اولین مرحله: "خدا آن کسی است که بادهای را می فرستد...."

کفهای بیشمار ناشی از هوا که در اقیانوسها پدید می آیند بطور مداوم ترکیده و باعث می شوند تا ذرات آب به سمت آسمان پرتاب شوند. این ذرات، که دارای نمک غنی هستند، سپس توسط بادهای حمل شده و به سمت بالا بسوی جو حرکت می کنند. این ذرات، که به افشانه شهرت دارند، با جمع کردن بخار آب در اطراف خود- که بعنوان قطرات کوچک، توسط مکانیسمی که "دام آبی" نامیده می شود دوباره از دریا به بالا می آیند- ابرها را تشکیل می دهند.

دومین مرحله: ".... تا ابرها را برانگیزد و در اطراف آسمان متفرق گرداند...."

هارون يحيي



آثار انگشت هر شخصي که تاکنون زندگي کرده است با بقيه فرق داشته است.

ابرها از بخار آبي تشکيل مي شوند که اطراف کریستالهاي نمکدار يا ذرات غبار درون هوا را متراکم کرده باشند. از آنجايي که قطرات آب در موارد ذکر شده خيلي کوچک هستند (با قطري بين $0/01$ و $0/02$ ميليمتر)، در نتيجه ابرها در هوا معلق شده و در آسمان پخش مي شوند. از اينرو آسمان با ابرها پوشانیده مي شود.

سومين مرحله: "... آنگاه باران را بنگري که قطره قطره از درونش ريزد."

ذرات آبي که کریستالهاي نمک و ذرات غبار را احاطه مي کند باعث غليظ شدن و شکل دادن قطرات باران مي شود. بنابراین قطراتي که سنگين تر از هوا مي باشند از ابرها جدا شده و شروع به ريزش باران برروي زمين مي کنند.

هر مرحله شکل گيري باران در آيه هاي قرآن ذکر شده است. علاوه بر اين، مراحل به ترتيب درست توضيح داده شده است. درست به مانند بسياري از پديده هاي طبيعي در دنيا، دوباره اين قرآن است که توضيحات درستي را درباره اين پديده داده و اين واقعيتها را براي مردم، قرنها پيش از آن که اين مطالب توسط انسان کشف بشود، مطرح کرده است.

در آيه اي ديگر اطلاعات ذيل درباره شکل گيري باران آمده است:

" آيا نديدي که خدا ابر را از هر طرف براند تا بهم در پيوند و باز انبوه و متراکم سازد آنگاه بنگري قطرات باران از ميان اغبر فرو ريزد و نيز از جبال آسمان تگرگ فرود بارد که آن بهره خدا خواهد اصابت کند و از هر که خواهد باز دارد و روشني برق چنان بتابد که خواهد روشني ديده ها را از بين ببرد .." (سوره النور، آيه: ۴۳)

دانشمنداني که به مطالعه انواع ابرها مي پردازند با نتايج شگفت آوري که مربوط به ابرهاي باران مي شود برخورد کردند. ابرهاي باران طبق ساختارها و مراحل مشخصي شکل مي گيرند. مراحل متراکم شدن یک نوع ابر مي تواند به اين شکل باشد:

شناخت خدا از طریق برهان

مرحله ۱ : به سویی حرکت کردن: ابرها به سمتی حمل می شوند؛ به این معنی که به سویی بوسیله باد حرکت می کنند.

مرحله ۲ : الحاق: سپس ابرهای کوچکی (ابرهایی متراکم) که توسط باد حمل می شوند به یکدیگر ملحق شده و ابرهای بزرگتر را تشکیل می دهند.

مرحله ۳ : توده شدن: هنگامی که ابرهای کوچک به یکدیگر ملحق می شوند، جریان هوای بالایی ابرهای بزرگ افزایش پیدا می کند. جریان هوای بالایی مرکز ابر قوی تر از جریان هوایی است که نزدیک حاشیه ها می باشند. این جریانهای هوای بالا سبب می شوند که بدنه ابر بصورت عمودی رشد کند و از اینرو به توده ابر تبدیل می شود. این رشد عمودی باعث می شود که بدنه ابر به سمت مناطق خنک تر، جایی که قطرات آب و تگرگ برای بزرگتر و بزرگتر شدن شکل می گیرند، امتداد پیدا کند. هنگامی که قطرات آب و تگرگ برای جریان هوای بالا جهت نگهداشتن آنها خیلی سنگین می شوند، شروع به باریدن از ابرها به شکل باران و تگرگ و غیره می کنند.^{۳۵}

بایستی مد نظر داشته باشیم که هواشناسان اخیراً به جزئیات ساختار و عملکرد و شکل گیری ابرها با استفاده از تجهیزات پیشرفته شبیه هواپیماها، ماهواره ها، کامپیوترها و غیره پی برده اند. آشکار است که خداوند بخشی از اطلاعاتی را بما داده است که در ۱۴۰۰ سال پیش نمی توانسته شناخته بشود.

نطفه هایی که تخمک را احاطه کرده است.



دریاها با یکدیگر تداخل نمی کنند

یکی از خصوصیات دریاها که اخیراً کشف شده است، مربوط به آیه ای از قرآن به شرح ذیل می باشد:

" اوست که دو دریا را درآمیخت و میان آن دو دریا فاصله ایست که تجاوز به حدود دیگر نمی کنند... " (سوره الرحمن، آیه ۲۰-۱۹)

خاصیت دریاها، که به یکدیگر در می آمیزند ولی با یکدیگر برخورد نمی کنند، اخیراً توسط اقیانوس شناسها کشف شد. بعلت نیروی فیزیکی که " کشش سطحی " نامیده می شود، آبهای دریای مجاور با یکدیگر مخلوط نمی شوند. بعلت تفاوت در غلظت آبها، کشش سطحی از تداخل با یکدیگر، درست مثل این که دیواری بین آنها وجود داشته باشد جلوگیری می کند.^{۳۶}

مسئله جالب در این باره این است که طی مدتی که انسان دانشی درباره فیزیک در خصوص کشش سطحی یا اقیانوس شناسی نداشته در قرآن افشا شده است.

تولد انسان

موضوعات بسیار متنوعی در قرآن وجود دارند که در ارتباط با دعوت مردم به ایمان مطرح شده است. بعضی وقتها درباره آسمانها، بعضی وقتها درباره حیوانات و بعضی وقتها گیاهان بعنوان مدرکی برای انسان از سوی خداوند فاش شده اند. در بسیاری از آیه ها از مردم خواسته شده است تا به خلقت خود توجه نکنند. به انسانها اغلب یادآوری شده است که چگونه آنها به دنیا آمده اند؟، چه مراحل را پشت سر گذاشته اند؟ و ماهیت آنها چه بوده است؟

ما شما را بیافریدیم پس چرا آفریننده را تصدیق نمی کنید؟ آیا ندید که نخست شما نطفه ای بودید؟ آیا شما آن را به صورت انسان آفریدید یا ما آفریدیم؟ (سوره الواقعة، آیه: ۵۹-۵۷)

به خلقت انسان و ویژگی معجزه آسای آن در بسیاری از آیه های دیگر تاکید شده است. برخی از این اطلاعات در آیه ها چنان مو به مو مطرح شده اند که برای انسانی که در قرن هفتم زندگی می کرد غیر ممکن بود آنها را بداند.

برخی از آنها به شرح ذیل می باشند:

۱- انسان از منی کامل، آفریده نشده است بلکه از بخشی از آن خلق شده است (نطفه)

۲- این مردان هستند که جنسیت بچه را تعیین می کنند.

۳- سلول اولیه انسان به رحم مادر مثل زالو می چسبد.

۴- انسان در سه منطقه تاریک در رحم رشد می کند.

شناخت خدا از طریق برهان

انسان در زمانی که قرآن نازل شد یقیناً می دانست که عنصر اصلی تولد مربوط به منی است که از مرد در حین آمیزش جنسی به بیرون می آید؛ و این حقیقت که بچه پس از نه ماه متولد می شود، آشکارا حادثه ای معلوم بود که هیچ گونه تحقیقات بیشتری را احتیاج نداشت. با این وجود خرده اطلاعاتی که در بالا بیان شد بالاتر از سطح یادگیری مردمی که در آن زمان زندگی می کردند بود. اینها تنها می توانست در علوم قرن بیستم اثبات شود. حال اجازه دهید آنها را یکی یکی مرور کنیم.

یک قطره منی

در حین آمیزش جنسی ۲۵۰ میلیون نطفه از مرد در یک لحظه بیرون می آید. نطفه ها یک سفر طاقت فرسای ۵ دقیقه ای را در بدن مادر تا رسیدن به رحم طی می کنند. تنها هزار نطفه از بین ۲۵۰ میلیون نطفه می توانند وارد تخمک بشوند. تخمک، که اندازه نصف یک دانه نمک می باشد، تنها به یک نطفه اجازه ورود می دهد. این بدان معنی می باشد که ماهیت انسان تمام منی نیست بلکه فقط بخش کوچکی از آن است. این مطلب در قرآن آمده است که:

**آیا آدمی می پندارد که او را مهمل گذارند آیا آدمی قطره آب نطفه نبود؟
(سوره القیامه، آیه: ۳۶-۳۷)**

همانطور که دیدیم قرآن به ما می فهماند که انسان از تمام منی شکل نمی گیرد بلکه بخشی از آن در شکل گیری او نقش دارد. نکته تاکید شده در این مطلب این است که واقعیت اذعان شده توسط علوم جدید ثابت کرده است که این مطلب منشائی الهی دارد.

آمیزه منی

مایعی که منی نام گرفته است از نطفه به تنهایی تشکیل نشده است. بالعکس، این مایع از آمیزه ای از مایعات تشکیل شده است. این مایعات کارکردهایی را از قبیل در برداشتن نمک لازم جهت تهیه انرژی برای نطفه ها، خنثی کردن اسیدها در ورود به رحم و ایجاد محیطی لغزنده برای حرکت آسان نطفه ها می باشند. جالب تر از همه این که وقتی به منی در قرآن اشاره شد، این حقیقت از سوی علوم مدرن نیز کشف شد و از آن به عنوان مایع مختلط تعبیر شد.

ما او را از آب نطفه مختلط خلق کردیم و دارای قوای چشم و گوش (و مشاعر و عقل و هوش) گردانیدیم. (سوره الانسان، آیه: ۲)
در آیه دیگر، منی دوباره به آمیزه اشاره شده و تاکید شده است که انسان

آیه خود خویشتن را خلق
کردند یا آن که آسمانها
و زمین را آفریدند،
بلکه به یقین خدا را
نشاخند.
(سوره الطور، آیه:
۳۶-۳۵)



از "ماهیت" این آمیزه تشکیل شده است:

آن خدائی که هر چیز را به نیکوترین وجه خلقت کرد و آدمیان را نخست
از خاک بیافرید آنگاه خلقت نژاد نوع بشر را از آب بی قدر مقرر گرد
انید. (سوره السجده، آیه: ۸-۷)

لغت عربی "سلاله" که به عنوان "نوع" ترجمه شده است به معنای لازم ترین
بخش هر چیزی می باشد. معنی ضمنی دیگر آن "بخشی از کل" می باشد. این
نشان می دهد که قرآن کلام اراده ای است که خلقت بشر را تا جزئی ترین مطلب
آن را می داند. این اراده از سوی خالق بشر می باشد.

جنسیت نوزاد

تا کمی پیش معلوم شده بود که جنسیت نوزاد توسط سلولهای مادر تعیین
می شود، یا حداقل اینطور برداشت می شد که جنسیت توسط سلولهای مرد و زن
باهم معین می شود. اما قرآن چیز دیگری به ما گفته است و آن در جایی اظهار

شناخت خدا از طریق برهان

شده است که مرد و زن توسط "قطره ای از منی که به بیرون می جهد آفریده می شوند"،

"و او خلق را با هم جفت نر و ماده از نطفه ای آفرید.. (سوره النجم، آیه: ۴۶-۴۵)

شیوه های در حال گسترش ژنتیک و زیست شناسی مولکولی بطور مهمی صحت این اطلاعاتی را که توسط قرآن مطرح شده است تایید کرده اند. در حال حاضر مشخص شده است که جنسیت توسط



سلولهای نطفه از طریق مرد تعیین می شود و زن هیچ نقشی در این فرآیند ندارد. **ای انسان! چه باعث شد که به خدای کریم بزرگوار خود مغرور گشتی؟**

کروموزومها عناصر اصلی در تعیین جنسیت می باشند. دوتا از ۴۶ کروموزومی که ساختار بدن انسان را تعیین می کنند، کروموزومهای جنسی می باشند. کروموزومها در مردان به نام "XY" و در زنان به نام "XX" نامیده می شوند زیرا اشکال کروموزومها شبیه به این حروفها است. کروموزوم Y کروموزومی است که تمام خصوصیتهای نهفته در ژنهای مرد را در بر می گیرد.

شکل گیری نوزاد از طریق ترکیب شدن دو کروموزوم صورت می گیرد: یکی از پدر و دیگری از مادر. چون که زن تنها کروموزومهای X را دارد سلولهای جنسی (تخمکها) فقط این کروموزومها را دارا می باشند. مردها از طرف دیگر هم کروموزوم X و هم کروموزوم Y را دارند. بنابراین نیمی از سلولهای جنسی (نطفه ها) X و نیمی دیگر Y خواهند بود. اگر تخمکی با نطفه ای که شامل کروموزوم X می باشد ترکیب بشود، اولاد دختر خواهد بود: اگر تخمک با کروموزومی که شامل Y است ترکیب شود، اولاد پسر می شود.

به بیان دیگر جنسیت بچه از کروموزومهای (X و Y) مرد که با کروموزومهای زن ترکیب می شود تعیین می گردد.

هیچ یک از این مطالب تا کشف ژنتیک در قرن بیستم شناخته نشد. در واقع در بسیاری از فرهنگها عقیده بر آن بود که جنسیت طفل توسط شرایط جسمانی (سلامتی و غیره) مادر تعیین می شود. این مسئله به این علت است که زنان هنگامی که فرزند دختر به دنیا می آورند مقصر بنظر می آیند. سیزده قرن قبل از این که ژنها کشف بشوند قرآن، با این حال، اطلاعاتی را که به نفی این موضوع مربوط می شد افشا کرد. در آیه ای بیان شده است که مذکر یا مؤنث بودن از قطره ای منی که از مرد ناشی می شود آفریده می شود.

اي انسان! چه باعث شد که
به خدای کریم بزرگوار خود
مغرور گشتی؟ آن
خدایی که تو را به وجود
آورد و به صورتی کامل
بیاراست و به اعتدال
برگزید
و به هر صورتی که خواستی
خلق توانستی کرد.
(سوره الانفطار، آیه: ۸-۶)



لخته ای که به رحم متصل است

اگر ما به بررسی حقیقتهایی که در قرآن درباره انسان برایمان مطرح شده است پردازیم دوباره به برخی معجزات علمی مهم دست پیدا می کنیم. هنگامی که نطفه مذکر با تخمک مؤنث ترکیب می شود ماهیت کودکی که قرار است به دنیا بیاید شکل گرفته است. این سلول مفرد، که به عنوان "تخم بارور شده" در زیست شناسی نام گرفته است، فوراً شروع به تولید مثل از طریق تقسیم شدن کرده و در نتیجه به یک تکه "گوشت خیلی کوچک" تبدیل می شود.

با این حال تخم بارور شده، دوره رشد خود را در فضای خالی نمی گذراند بلکه به رحم درست مانند ریشه های پیچنده ای که به سختی به زمین متصل هستند می چسبند. از طریق این چسبندگی، تخم بارور شده قادر است مواد اولیه برای رشد خود را در درون بدن مادر بدست بیاورد. در اینجا در این نکته، یکی دیگر از معجزات مهم در قرآن آشکار می شود. در حالی که به سلول اولیه که در رحم مادر رشد می کند اشاره شده است، خداوند از کلمه "اللق" در قرآن استفاده می کند:

قرآن را بنام پروردگارت که خدای آفریننده عالم است بر خلق قرائت کن آن خدائی که آدمی را از خون بسته بیافرید. (سوره الالق، آیه: ۱-۳)

شناخت خدا از طریق برهان

معنای کلمه "الق" در عربی "چیزی است که به جایی چسبیده باشد". این واژه از لحاظ تحت الفظی برای توصیف زالوهایی که برای مکیدن خون به بدن می چسبند بکار می رود. یقیناً استفاده مناسب یک چنین کلمه ای برای سلول اولیه ای که در رحم مادر رشد می کند، یکبار دیگر ثابت می کند که قرآن وحی خداوند که سالار تمام دنیاها می باشد است.

پوشش ماهیچه ها بر روی استخوانها

ویژگی دیگر از اطلاعات ارائه شده ای که در آیه های قرآن آمده است، مراحل رو به شد انسان در رحم مادر می باشد. در آیه ها بیان شده است که در رحم مادر ابتدا استخوانها رشد کرده و سپس ماهیچه هایی که دور آن را می پوشانند شکل می گیرند.

"پس آنگاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار قرار دادیم، آنگاه نطفه علقه علقه را گوشت پاره و باز آن گوشت را استخوان و بر استخوانها گوشت پوشانیدیم پس از آن، خلقتی دیگر انشا نمودیم. آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده." (سوره المؤمنون، آیه: ۱۴)

جنین شناسی شاخه ای از علم است که به مطالعه رشد جنین در رحم مادر می پردازد. تا کمی پیش جنین شناسان فرض می کردند که استخوانها و ماهیچه ها در جنین در یک زمان شروع به رشد می کند. به همین علت در طول مدت زیادی، برخی مردم ادعا می کردند که این آیه ها با علم مغایرت دارد. با این وجود تحقیقات میکروسکوپی پیشرفته که به موجب توسعه های تکنولوژی اجرا شد نشان داد که رازگشایی در قرآن بر مبنای کلمات صحیح بوده است.

این مشاهدات در سطح میکروسکوپی نشان داد که رشد در درون رحم مادر درست همانطوری اتفاق می افتد که در آیه های قرآن توضیح داده شده است. در درجه اول بافت غضروبی جنین سخت می شود. سلولهای ماهیچه ای که از میان بافت اطراف استخوانها انتخاب می شوند به یکدیگر ملحق شده و دور استخوانها را می پوشانند.

این واقعه در نشریه ای علمی تحت عنوان رشد انسان، در کلمات ذیل بیان شده است:

در طول هفت هفته، استخوان بندی شروع به شکل گیری در سر تا سر بدن کرده و استخوانها شکل دلخواهشان را پیدا می کنند. پس از پایان هفت هفته و طی هفته هشتم، ماهیچه ها در اطراف استخوانها شکل می گیرند.^{۳۷} بطور خلاصه مراحل رشد انسان که در قرآن توصیف شده است سازگاری

هارون يحيي

کاملي با یافته هاي جنين شناسي مدرن دارد.

مراحل شکل گيري نوزاد در رحم

در قرآن آمده است که انسان در سه مرحله در رحم مادر آفریده مي شود:
" شما را در باطن رحم مادران در سه تاريخي بدین خلقت زیبا آفرید.
این خداست پروردگار شما که سلطان ملک وجود اوست و هیچ خدائي
جز او در عالم نیست. پس اي مشرکان از درگاه او به کجا مي روید؟
(سوره الزمر، آیه: ۶)

همانطور که متوجه خواهيد شد در این آیه اشاره شده است که انسان در رحم مادر در سه مرحله مشخص آفریده مي شود.

در واقع، زیست شناسي جديد نشان داده است که رشد جنين شناختي نوزاد در سه مرحله مشخص در رحم مادر شکل مي گيرد. امروزه در تمام کتابهاي جنين شناسي که در دانشکده هاي پزشکي مطالعه مي شوند این موضوع به عنوان رکن اساسي این آگاهی در نظر گرفته مي شود. به عنوان مثال در جنين شناسي پایه انساني، متن مرجع پایه در زمينه جنين شناسي، این حقيقت به این شکل عنوان شده است:

" حیات در رحم، سه مرحله دارد: مرحله قبل از جنين: دو هفته و نیم اول، مرحله نخستين: تا پایان هفته هشتم و مرحله جنيني: از هفته هشتم تا زایمان. " ۳۸

این مراحل به مراحل رشد متفاوت در بدن اشاره شده اند. بطور خلاصه ویژگیهاي اصلي مراحل رشد به شرح ذیل مي باشند:

مرحله قبل از جنين:

در این دوره تخم بارور شده با تقسیم شدن، رشد کرده و وقتي که به خوشه سلولي تبديل مي شود خودش را در دیواره رحم پنهان مي کند. در حالي که خوشه ها شروع به رشد مي کنند سلولها خودشان را در سه مرحله تشکیل مي دهند.

مرحله نخستين:

دومین دوره، که نوزاد را " جنين مي نامند"، پنج هفته يا بیش تر طول مي کشد. در این مرحله اندامهاي اصلي و مکانسیم هاي بدن شروع به ظاهر شدن در لایه هاي سلولي مي کنند.

مرحله جنين:

از این مرحله به بعد، سلول اوليه، جنين نامیده مي شود. این مرحله در هشتمین هفته بارداري شروع شده و تا لحظه تولد ادامه پیدا مي کند. ویژگیهاي بارز این مرحله این است که جنين درست با صورت، دستان و پاهایش شبیه

شناخت خدا از طریق برهان

انسان می باشد. اگرچه در مرحله آغاز فقط ۳ سانتی متر طول دارد ولی تمام اندامهای او آشکار هستند. این مرحله در حدود ۳۰ هفته طول می کشد و رشد تا هفته زایمان ادامه دارد.

تنها پس از مشاهدات با ابزار مدرن، اطلاعات درباره رشد درون رحم مادر قابل دسترس شده است. با این وجود مثل خیلی واقعیت‌های دیگر، این ذره اطلاعات در آیه های قرآن به نحو شگفت‌انگیزی بیان شده است. این واقعیت که چنین اطلاعات دقیق و جزئی در قرآن در زمانی که مردم اطلاعات ناقصی را درباره موضوعات پزشکی داشته اند آمده است، مدرک روشنی را در این که قرآن کلام انسان نیست بلکه کلام خدا است بما نشان می دهد.

هویت در اثر انگشت

در حالی که در قرآن آمده است که دوباره زنده کردن انسان پس از مرگ برای خداوند آسان می باشد، به اثر انگشت افراد نیز به خصوص تاکید شده است:

بلی، ما قادریم که سر انگشتان او را هم درست گردانیم (سوره القیامه، آیه: ۴-۳)

تاکید بر روی اثر انگشتان معنی خیلی بخصوصی دارد. این به آن علت است که اثر انگشت هر کسی منحصر به خودش می باشد. هر شخصی که زنده است و یا در این دنیا زندگی کرده است آثار انگشت منحصر بفردی دارد. به این علت است که اثر انگشتان به عنوان مدرک خیلی مهم شناسایی که منحصر به خود فرد می باشد پذیرفته شده است و به این علت در سراسر دنیا از آن استفاده می شود.

اما آنچیزی که خیلی مهم است این است که ویژگی اثر انگشتان تنها در اواخر قرن نوزدهم کشف شد. قبل از آن مردم آثار انگشتان را خطوطی منحنی پیش پا افتاده و بدون هیچ اهمیت یا مفهومی می پنداشتند. با این همه در قرآن خداوند به اثر انگشتان، که نظر هیچ کسی را در آن زمان جلب نمی کرد، اشاره می کند و توجه ما را به اهمیت آنها که بلاخره در زمان ما معلوم شد فرا می خواند.

قسمت دوم (۲)

خطاي انكار واقعيت خلقت

(آنهائي كه قادر به درك
واقعيت خلقت نيستند)

حقه تکامل

فرضیه تکامل، فلسفه و برداشتی از دنیا است که فرضیه ها، تصورات و فیلمنامه های خیالی نادرست را به خاطر وجود و منشاء حیات تنها بر حسب اتفاقات و تصادفات توضیح می دهد. ریشه این فلسفه به قدمت دوران یونان باستان می رسد. تمام فیلسوفهای ملحدی که آفرینش را انکار می کردند بطور مستقیم و یا غیر مستقیم ایده تکامل را پذیرفته و یا از آن دفاع می کردند. امروزه همین شرایط برای همه مکتبها و ساختارهایی که با مذهب حالت خصمانه دارند نیز صادق است.

تصور تکاملی طی یک قرن و نیم گذشته جهت توجیه کردن خود با تغییر قیافه علمی، خود را مخفی کرد. اگرچه این فرضیه بعنوان یک نظریه علمی بنا به فرض، در طول اواسط قرن نوزدهم به عرصه گذاشته شد ولی علی رغم کوششهای بیشمار طرفدارانش، تاکنون از سوی هیچ یافته و یا تجربه علمی تایید نشده است. در واقع "علوم واقعی"، در فرضیه ای که بیش از حد وابسته می باشد، نشان داده و دائماً نشان خواهند داد که این فرضیه هیچ گونه استحقاقی در واقعیت ندارد.

تجربیات آزمایشگاهی و محاسبات احتمالی مشخصاً روشن کرده است که اسیدهای آمینه که حیات از آن برخاست نمی توانسته اند از روی تصادف شکل بگیرند. طبق نظریه تکامل گرایان، سلول که بنا به فرض از روی تصادف تحت شرایط زمینی کنترل نشده و اولیه آن ظهور یافت، هنوز نمی تواند حتی در پیچیده ترین آزمایشگاههای مدرن قرن بیستم ترکیب شود. نه تنها "شکل انتقالی"، بلکه موجوداتی که به نظر می رسند تکامل تدریجی را به سمت موجودات پیشرفته از شکل قدیمی خود پیدا کرده اند - همانطور که فرضیه داروین گرایی جدید ادعا می کند - هرگز در هیچ جای دنیا علی رغم تحقیقات طولانی و طاقت فرسا، آثار فسیلهای آنها پیدا نشده است.

هارون يحيي

تکامل گرایان برای کوشش در جمع آوری مدارک، توسط دستان خودشان ناخواسته اثبات کردند که تکامل نمی تواند هرگز اتفاق بیافتد! شخصی که در اصل فرضیه تکامل را مطرح کرد، بطوری که لزوماً امروزه از آن دفاع می شود، یک زیست شناس غیر حرفه ای انگلیسی به نام چارلز رابرت داروین (Charles Robert Darwin) بود. داروین نظریه اش را ابتدا در کتابی تحت عنوان منشاء موجودات بوسیله گزینش طبیعی، در سال ۱۸۵۹ چاپ کرد. داروین در این کتاب ادعا کرد که تمام موجودات زنده دارای نیاکان مشترک بوده و از یکدیگر بوسیله گزینش طبیعی تکامل یافته اند. آن موجوداتی که به بهترین شکل با بوم خود سازگاری داشتند، خصوصیاتشان را به نسلهای بعد منتقل کرده و در مدت دوران زیادی، این صفتهای ممتاز آنها را بطور کلی با نیاکانشان عوض کرد. انسان از اینرو تکامل یافته ترین محصول مکانیسم گزینش طبیعی به حساب می آمد. بطور خلاصه منشاء موجودات، موجودات دیگر بودند.

ایده های خیال پردازانه داروین غنیمت شمرده شد و توسط محافل سیاسی و مکتبی معینی مورد تشویق قرار گرفت و خیلی محبوب شد. دلیل اصلی، مربوط به سطح آگاهی آن روزهایی بود که هنوز به اندازه کافی برای افشای فیلمنامه های تخیلی داروین، که غلط بود، کافی نبود. وقتی که داروین تصورات خود را به عرصه گذاشت، رشته های تحصیلی ژنتیک، میکروبی شناسی و زیست شیمی هنوز وجود نداشتند. زیرا اگر وجود داشتند

ممکن بود داروین براحتی متوجه بشود که این فرضیه در مجموع غیر علمی بوده و از اینرو تلاش برای ادعاهای بی معنایش را پیش نمی انداخت. اطلاعاتی که به شناسایی موجودات می پردازد پیشتر در ژنها وجود داشته و غیر ممکن است که گزینش طبیعی، موجودات زنده را با تغییر ژنتیکی آنها بوجود بیاورد.

در حالی که انعکاس کتاب داروین بازتاب گسترده ای پیدا کرد، یک گیاه شناس اتریشی به نام گریگور مندل (Gregor Mendel) قوانین وراثت را در سال ۱۸۶۵ کشف کرد. اگرچه اطلاعات کمی قبل از پایان قرن در این زمینه وجود داشت ولی



چارلز داروین

شناخت خدا از طریق برهان

کشف مندل اهمیت زیادی را در اوایل سالهای ۱۹۰۰ با ظهور علم ژنتیک کسب کرد. چند وقت بعد ساختارهای ژنها و کروموزومها کشف شد. در سال ۱۹۵۰ با کشف مولکول DNA که اطلاعات ژنتیکی را در بر می گرفت، فرضیه تکامل را در بحران شدید قرار داد زیرا منبع عظیمی از اطلاعات در DNA نمی تواند از طریق اتفاقات تصادفی قابل توجیه باشد.

با وجود تمام پیشرفتهای علمی علی رغم سالها تحقیق، هرگز هیچگونه اشکال انتقالی که به نظر می رسید تکامل تدریجی موجودات زنده را از شکل قدیمی تا جدیدشان نشان دهد یافت نشد. این تحولات را می بایستی در فرضیه داروین، که به زباله دان تاریخ دور انداخته شد، منتج کرد. با این حال این امر صورت نگرفت زیرا بعضی محفلها اصرار بر تصحیح، تجدید و ارتقا دادن این فرضیه به یک صحنه علمی را داشتند. این تلاشها تنها زمانی معنی دار می شد که ما درک کردیم پشت این فرضیه اهداف مکتبی بوده تا مسائل علمی.

با این وجود برخی محافل دفاع از فرضیه ای که فوراً به بن بست خورده را لازم می دیدند تا طرح جدیدی را برای آن ابداع کنند. اسم این طرح جدید داروین گرایی نو بود. طبق عقیده این فرضیه موجودات در نتیجه جهش و تغییرات جزئی در ژنهایشان تکامل یافتند و سالم ترین آنها از طریق مکانیسم گزینش طبیعی زنده ماندند. با این وجود وقتی ثابت شد که مکانیسمهای مطرح شده توسط داروین گرایان جدید بی اعتبار است و تغییرات جزئی برای شکل گیری موجودات زنده کافی نبوده است، تکامل گرایان در صدد الگوهای جدید شدند. تکامل گرایان با ادعایی جدید که "توازن تایید شده" نام گرفت، بر زمینه های علمی و منطقی تکیه می کردند. این طرح اذعان می داشت که موجودات زنده بطور ناگهانی به موجودات دیگر بدون هیچ گونه شکل گیری انتقالی تکامل یافته اند. به بیان دیگر موجودات بدون هیچ گونه تکامل از سوی "نیاکانشان" ناگهان ظاهر شدند. اگرچه تکامل گرایان برای پذیرش این امر بی میل بودند ولی این شیوه ای بود که به توصیف خلقت می پرداخت. آنها سعی بر پوشاندن مسئله با فیلمنامه های نامفهوم خود داشتند. بعنوان مثال آنها اظهار می داشتند که اولین پرنده در تاریخ می توانسته بطور ناگهانی و غیر قابل توصیف از تخم یک جانور خزنده بیرون آمده باشد. همان فرضیه همچنین اعتقاد داشت که حیوانات گوشتخواری که بر روی زمین زندگی می کردند می توانسته اند از طریق دگرگونی ناگهانی و وسیع به نهنگها تبدیل شوند.

این ادعاها که در مجموع با تمام قوانین ژنتیک، زیست فیزیک و زیست شیمی مخالفت می کرد شبیه به افسانه تبدیل شدن قورباغه به شاهزاده است. با این وجود، با ایجاد ناراحتی که از سوی بحران داروین گرایان جدید بوجود آمد، برخی تکامل گرایان دیرین شناس این فرضیه را که تفاوتی عجیب و غریب با خود

هارون يحيي

داروين گرايي جديد داشت پذيرفتند.

تنها هدف اين طرح براي اين بود كه مثالي را براي اختلافاتي كه در آثار فسيلها وجود داشت، و طرح داروينيسم جديد نمي توانست آن را توضيح دهد، مهيا كند. با اين همه خيلي دور از منطق است كه سعي بر توصيف شكافي كه در آثار فسيلى شكل تكامل پرنده ها وجود داشته، با اين ادعا پذيريم كه "پرنده بطور ناگهاني سر از تخم جانوري خزنده بيرون آورده است" زيرا طبق اعترافات خود تكامل گرايان، تكامل موجودي به موجود ديگر لازمه تغييرات زياد و ممتازي در اطلاعات ژنتيكي مربوط به آن مي باشد. با اين وجود هيچ گونه جهشي، اطلاعات ژنتيكي را بهبود و يا به آن اضافه نمي كند. جهش ها فقط اطلاعات ژنتيكي را نابسمان مي كنند. از اينرو "جهش ناخالص" كه از سوي الگوي تعادل قطع شده بود گمان مي شد فقط باعث "ناخالصي"، كه تقليل و آسيبهاي "زيادي" را در اطلاعات ژنتيكي پديد مي آورد داشته باشد.

فرضيه تعادل قطع شده مشخصاً فقط حاصل قدرت تخيل بوده است. علي رغم اين حقيقت، طرفداران تكامل در گرامي داشت اين فرضيه عجله به خرج ندادند. اين واقعيت كه طرح تكامل مطرح شده از سوي داروين نمي توانسته توسط آثار فسيلها اثبات شود، آنها را وادار به چنين كاري كرد. داروين ادعا مي كرد كه موجودات دستخوش تغييرات تدريجي كه وجود نصف پرنده / نصف خزنده يا نصف ماهي / نصف خزنده عجيب و غريب را ايجاد مي كرد بوده اند. با اين وجود هيچ يك از اين "اشكال انتقالی" علي رغم مطالعات وسيع تكامل گرايان و صدها هزار فسيلى كه از زير خاك بيرون كشيده شد يافت نشد. تكامل گرايان به الگوي تعادل قطع شده به اين اميد روي آوردند تا شكست كامل و بزرگ فسيلها را مخفي كنند. همانطور كه پيشتر به آن اشاره كرديم، كاملاً واضح بود كه اين فرضيه اي خيال پردازانه است بنابراین خودش را خيلي زود از بين برد. نمونه تعادل قطع شده هرگز به عنوان الگوي ثابت مطرح نشد بلكه ترجيحاً بعنوان راه فرار، در شرايطي كه با طرح تكامل تدريجي آشكارا همخواني نداشت، استفاده شد. از آنجا كه تكامل گرايان امروزي مي دانند اعضاي پيچيده اي مانند چشمها، بالها، ششها، مغز و غيره آشكارا تكامل تدريجي را تكذيب مي كنند، در اين نكته هاي بخصوص، تكامل گرايان وادار به پناه گرفتن در برداشتهاي خيالي - طرح تعادل قطع شده - مي شوند.

آيا هيچ گونه آثار فسيلى وجود دارد كه فرضيه تكامل را تايد كند؟

فرضيه تكامل نشان مي دهد كه تكامل موجودات به موجودات ديگر به تدريج و مرحله به مرحله طی ميليونها سال صورت گرفته است. استنباط منطقي كه از يك چنين ادعايي مي توان گرفت اين است كه موجودات زنده غول پيكري كه

شناخت خدا از طریق برهان

"گونه های انتقالی" نامیده می شدند می بایستی در طول دوران انتقال، زندگی می کردند. همانطور که تکامل گرایان ادعا می کردند، تمام موجودات زنده که مرحله به مرحله از یکدیگر تکامل یافتند، تعداد و تنوع این گونه های انتقالی می بایستی طی میلیونها سال بوده باشد.

اگر چنین موجوداتی واقعاً زندگی می کردند آنگاه می بایستی بقایای آنها را در هر گوشه می دیدیم. در واقع اگر این نظریه درست باشد تعداد گونه های انتقالی بینابین می بایستی بیشتر از تعداد حیوانات زنده امروزی باشد و بقایای فسیلی آنها می بایستی در سراسر دنیا فراوان یافت شود.

از زمان داروین، تکامل گرایان به جستجوی فسیلها پرداختند و نتیجه آن برای آنها شکستی خردکننده بود. در هیچ جای دنیا، نه در زمین و نه در اعماق دریا، هرگز هیچ نوع گونه انتقالی بینابینی در میان هیچ دو موجودی پیدا نشد. داروین خود کاملاً از نبود چنین گونه های انتقالی باخبر بود. بزرگترین آرزوی او این بود که این گونه ها در آینده کشف شوند. او علی رغم امیدهایش متوجه شد که بزرگترین مانع این فرضیه، از دست رفتن گونه های انتقالی است. به همین علت، او در کتابش با نام منشاء موجودات می نویسد:

چرا ما، اگر موجودات از موجودات دیگری به طریقه تغییرات تدریجی بوجود آمده اند، نباید همه جا گونه های انتقالی فراوان را ببینیم؟ چرا همه طبیعت همانطور که بخوبی آن را می بینیم، بجای موجودات، در اختلال بسر نمی برد؟... اما از آنجایی که فرضیه گونه های انتقالی فراوان می بایستی وجود داشته باشد، چرا نمی توانیم تعداد بیشتری از آنها را که در پوسته زمین حک شده اند پیدا کنیم؟... اما در ناحیه میانی، با داشتن شرایط بینابین حیات، چرا نمی دانیم که چگونه می توان انواع آنها را پیدا کرد؟ این مسئله مدتهاست که مرا کاملاً گیج کرده است. ۳۹

داروین حق داشت که نگران باشد. این مسئله، تکامل گرایان دیگر را نیز آزرده. دیرین شناس مشهور بریتانیایی، درک. وی. آجر.

(Dreck V. Ager) این واقعیت نامطلوب را پذیرفته است که:

این نکته نشان می دهد که اگر ما آثار فسیلها را بطور جزئی بررسی کنیم، چه در ترتیب مقاطع و چه موجودات، دوباره و دوباره متوجه خواهیم شد که تکامل تدریجی نبوده بلکه فوران ناگهانی یک گروه به قیمت گروه دیگر بوده است. ۴۰

وقفه در آثار فسیلی نمی تواند توسط خواب و خیال در این که فسیلها به اندازه کافی از زیر خاک به بیرون کشیده نشده اند و یا این که فسیلهای گم شده روزی پیدا خواهند شد، تاویل شود. یکی دیگر از تکامل گرایان دیرین شناس، تی. نویل جورج (T. Neville George)

هارون يحيي

فرضیه تکامل ادعا می کند که موجودات به طور مداوم از موجودات دیگر تکامل یافته اند. با این وجود، هنگامی که ما به مقایسه فسیلهای این موجودات زنده می پردازیم متوجه می شویم که آنها طی میلیونها سال تغییر نکردند. فسیل یک ککروچ Cockroach ۳۲۰ میلیون ساله (چپ). فسیل تریلوبیت Trilobite ۳۶۰ میلیون ساله (پایین).



این علت را توضیح می دهد:
هیچ احتیاجی نیست که دیگر بخاطر کمبود آثار فسیلی عذری داشته باشیم. فسیلها تقریباً در برخی مسیرها بطور غیر قابل کنترلی، غنی بوده و اکتشافات تندتر از تلفیق..... با این وجود آثار فسیلی در اصل همچنان به ایجاد فاصله هایش ادامه خواهد داد. ۴۱

حیات بر روی زمین بطور ناگهانی و با اشکال پیچیده ظاهر شد

هنگامی که چینهای زمینی و آثار فسیلی بررسی شدند، معلوم شد که موجودات زنده همزمان ظاهر شده اند. قدیمی ترین لایه زمین که فسیلهای موجودات زنده در آن کشف شده است لایه "کامبرین" (Cambrian) می باشد که سن آن در حدود ۵۳۰-۵۲۰ میلیون سال قبل تخمین زده شده است. فسیل موجودات زنده ای که در این پوسته ها یافت شد متعلق به دوره کامبرین بود که ناگهانی و بدون داشتن هیچ نیاکانی ظاهر شدند. توده انبوه



- بیشترین مدارک زنده نگاه داشته شده تکامل نامعتبر اثبات شده است.

- فسیل یکصد و سی و پنج میلیون ساله یک آرکیا اوپتریگس Archaeoptreyx، که به نیاکان پرندگان نسبت داده شده است، گفته می شود که از دایناسورها تکامل یافته است (چپ). تحقیقات بر روی فسیل نشان داد که بالعکس، این موجود پرنده نابود شده ای بوده که زمانی پرواز می کرده است ولی بعدها توانایش را از دست داد.

- فسیل چهارصد و ده میلیون ساله ماهی کولاکانت (Coelacanth) (پایین). تکامل گرایان ادعا می کردند که شکل انتقالی باعث حرکت این ماهی از آب به خشکی بوده است. این مطلب که بیش از چهل گونه از ماهیهای زنده ای که در پنجاه سال گذشته گرفته شدند نشان می دهد که این ماهی کاملاً از نوع معمولی بوده و هنوز به حیات خود ادامه می دهد.

معرق کاری شده موجودات زنده، که از تعداد کثیری از موجودات پیچیده تشکیل شده بود، چنان بطور ناگهانی ظهور یافت که این حادثه اعجاب آور به " انفجار کامبرین" در نوشته های علمی شهرت یافت.

اکثر موجوداتی که در این لایه ها پیدا شدند دارای اندامهای پیشرفته مثل چشم یا دستگانهایی که در اندامهای پیشرفته مانند آبششها، دستگانهایی مربوط به دوران خون و غیره می شد داشتند. هیچ گونه علامتی که نشان دهد این موجودات زنده دارای نیاکانی بوده اند وجود نداشت. ریچارد مونستارسکی، (Richard Monestarsky)، سردبیر مجله علوم زمین، درباره ظهور ناگهانی موجودات زنده اظهار می کند که :

اشکال پیچیده قابل توجه حیواناتی را که امروزه می بینیم ناگهان نیم میلیون سال قبل ظاهر شدند. این لحظه، درست هنگام شروع دوره کامبرین در زمین، در حدود ۵۵۰ میلیون سال قبل، انفجار تکاملی را در دریاها که با اولین موجودات پیچیده پرکرد نشان می دهد. شاخه حیوانات بزرگ امروزی، پیشتر در اوایل دوره کامبرین حاضر بوده و از آن وقت به بعد، مثل امروز، این حیوانات از یکدیگر متمایز بودند.^{۴۲}

هارون يحيي

از آنجايي که تکامل گرايان قادر به جواب دادن اين سؤال که چگونه زمين با فوران هزاران نوع از حيوانات مختلف مواجه شد نبودند، دوره غير واقعي ۲۰ ميليون ساله را قبل از دوره کامبرين تصور کردند تا به توضيح اينکه چگونه حيات شروع شد و "ناشناخته ها اتفاق افتاد" بپردازند. اين دوره را "فاصله تکاملي" ناميدند. هيچ گونه مدرکي براي اين فرضيه پيدا نشده است و مفهوم آن هنوز حتي تا امروز به راحتی گنگ و ناشناخته است.

در سال ۱۹۸۴ تعداد فسیلهای بیشماري از بي مهرگان از زیر زمين در شنگ ژيانگ (Chengjiiang)، که در فلات مرکزي يونان (Yunnan) واقع در نقطه جنوب غربی چین بود، بیرون کشیده شد. در میان آنها تریلوبیتهها (Trilobite) که در حال حاضر نابود شده اند بچشم می خورد اما هيچ ساختار ساده تري نسبت به بي مهرگان جديد يافت نشد. تکامل گرا و دیرینه شناس سوئدي، استفان بنگستن (Stefan Bengston) اين حالت را به اين شکل شرح مي دهد:

اگر هر حادثه اي در تاريخ حيات، شبیه به آفرينش افسانه اي انسان باشد آنگاه همان تنوع ناگهاني حيات در دريا، در زماني که ارگانيسمهاي چند سلولي به عنوان عامل ژن مسلط در بوم شناسي و تکامل غالب يافت، بوجود مي آيد. براي داروين گيچ کننده (و شرم انگيز) است که اين حادثه هنوز برايمان خيره کننده باشد.^{۴۳}

پيدایش ناگهاني اين موجودات زنده و پیچیده بدون هيچ نمونه قبلي، چيزي کمتر از گيچ شدن (و شرمندگي) براي تکامل گرايان معاصر نمي باشد تا اين که براي داروين ۱۳۵ سال قبل. تقريباً در یک قرن و نیم گذشته آنها نتوانستند حتي یک گام به جلوتر از نکاتي که داروين مطرح کرده بود بگذارند.

همانطور که مي توان مشاهده نمود، آثار فسیلي نشان مي دهند که موجودات زنده از شکل قديمي به شکل پیشرفته تکامل پيدا نکردند بلکه در عوض بطور ناگهاني در حالي کامل ظاهر شدند. نبود گونه هاي انتقالي، منحصر به دوره کامبرين نمي باشد. هيچ نوع گونه انتقالي که ادعای تکامل را در "پیشرفت" بي مهرگان از ماهي به دوزيستان، از خزندگان به پرندگان و پستانداران تاييد کرده باشد هرگز پيدا نشده است. هر موجود زنده اي بالفور با شکل ظاهري کامل و بي نقصش در آثار فسیلي نمايان شده است. به بيان ديگر، موجودات زنده از طريق تکامل بوجود نيامدند. آنها آفريده شدند.

جعل تکامل حقه ها در نقاشیها

آثار فسیلی، منشاء اصلی برای آن کسانی است که به دنبال مدرکی برای فرضیه تکامل می باشند. وقتی که فسیلها با دقت و بدون پیش داوری بررسی شدند، فرضیه تکامل ترجیحاً تکذیب شد تا این که از آن دفاع بشود. با این وجود تعبیرات گمراه کننده فسیلها از سوی تکامل گرایان و بازنمایی تعصب آمیزشان برای عموم، به بسیاری از افراد این احساس را داد که آثار فسیلی، در واقع، از فرضیه تکامل پیروی می کند.

حساسیت برخی از یافته ها در آثار فسیلی با هر نوع تعبیری، آن چیزی است که برای اهداف تکامل گرایان به بهترین شکل کافی است. در اکثر مواقع فسیلهایی که از زیر زمین به بیرون کشیده شدند برای شناسایی موثق رضایت بخش نبوده اند. این فسیلها معمولاً از تکه های استخوانی ناقص و از هم پاشیده می باشند. به همین علت، خیلی راحت است که اطلاعات در دسترس را غیر عادی جلوه کنیم و از آنها آنطوری که مطلوب است استفاده کنیم. شگفت نیست که بازسازی های انجام شده (نمونه ها و نقاشیها) که توسط تکامل گرایان بر اساس فسیلهای باقی مانده ساخته شده بود تماماً از روی کنجکاوی برای تایید نظریه های تکاملی مهیا شده بود. از آنجایی که مردم براحتی تحت تاثیر اطلاعات بصری قرار می گیرند، این گونه مدلهای بازسازی شده خیالی جهت متقاعد کردن آنها در این که این موجودات واقعاً در گذشته وجود داشته اند بکار می رفت.

محققان تکامل گرا، موجودات خیالی شبیه به انسان را ترسیم می کردند که معمولاً با تکه دندان، آرواره های پایینی و یا استخوان بازو

آنها را نشان می دادند و آنها را در معرض عموم چنان احساس برانگیز جلوه می دادند که گویی با تکامل انسانی ارتباطی داشته است. این نقاشیها نقش بزرگی را در ایجاد تصور "انسان اولیه" در اذهان بسیاری از مردم بوجود آورد.

مطالعاتی که بر اساس بقایای استخوانها می باشد فقط قادرند ویژگیهای کلی را در خصوص انسان نشان دهند. جزئیات بارز، در بافتهای نرم می باشد که به سرعت در طی زمان محو می شوند. بافتهای نرمی که با کنجکاوی تفسیر می شوند، همه چیز را در حیطه تخیلات بازسازنده امکان پذیر می کند. ارنست. آ. هوتن (Ernst A. Hooten) از دانشگاه هاروارد این حالت را به شرح ذیل توضیح می دهد:

تلاش برای مرمت کردن قسمتهای نرم حتی کار خطرناک تری را به دنبال دارد. لبها، چشمها، گوشها و نوک بینی هیچ گونه سرنخی را در

هارون يحيي

اجزای استخوانی نهفته به جای نمی گذارد. شما می توانید با امکانات یکسان بر روی جمجمه یک نئاندرتالوئید (Neanderthaloid)، ویژگیهای یک شامپازه یا خطوط چهره یک فیلسوف را قالب ریزی کنید. مرمت‌های ادعا شده بر روی انواع گونه های قدیمی انسان ارزش علمی بسیار کمی دارد، چنانچه اصلاً ارزش علمی داشته باشد، و احتمالاً تنها برای گمراه کردن عوام بکار می رود... بنابراین به این بازسازیها اعتماد نکنید.^{۴۴}

مطالعاتی که برای سر هم بندی کردن فسیلهای تقلبی بکار گرفته شد

از آنجایی که تکامل گرایان قادر به پیدا کردن مدرک آثار فسیلی برای فرضیه تکامل نبودند برخی از آنها جرئت کرده و فسیلهای دست ساز خود را ارائه کردند. این تلاشها، که در دائرة المعارفها تحت عنوان "جعل تکامل" شناخته شده بود، بیشترین دلالت گویا برای این است که فرضیه تکامل را مکتب و فلسفه ای بدانند که تکامل گرایان در آن بسختی از خود دفاع کنند. دو مورد از این جعلهای فاحش و مشهور در زیر شرح داده شده است.

انسان پیلت دان (Piltdown)

چارلز داوسون (Charles Dawson) دکتر مشهور و دیرینه شناس غیر حرفه ای با این ادعا آمد که استخوان آرواره و قطعه ای جمجمه را در گودالی در حوالی پیلت دان انگلستان در سال ۱۹۱۲ پیدا کرده است. اگرچه جمجمه شبیه به انسان بود، استخوان آرواره کاملاً به شکل میمون بود. این نمونه ها را "انسان پیلت دان" نام گزاری کردند. با این ادعا که این جمجمه به ۵۰۰ هزار سال قبل مربوط می شد، آن را بعنوان مدرک قطعی برای تکامل انسان نمایش دادند. طی بیش از ۴۰ سال اکثر مقالات علمی موضوعات خود را بر "انسان پیلت دان" متمرکز کردند و بسیاری از تفسیرها و نقاشیها در این باره انجام شد و این فسیل به عنوان مدرک حیاتی برای تکامل بشر معرفی شد.

در سال ۱۹۴۹ دانشمندان فسیل را یکبار دیگر بررسی کردند و نتیجه گرفتند که این "فسیل" عمداً جعلی شده و شامل جمجمه انسان و استخوان آرواره یک اوران گوتان می باشد.



فسیل تقلبی: انسان پیلت دان

با استفاده از فلوتور و روش قدمت گذاری، محققان متوجه شدند که قدمت جمجمه تنها به چند هزار سال قبل می رسد. دندانهای آرواره، که متعلق به یک اوران گوتان بود، بطور مصنوعی پوسانیده شده بود و ابزار "کهنی" که به راحتی فسیلها را همراهی می کرد، جعل های ناشیانه ای بودند که با ابزار فولادی تراشیده شده بودند. در تجزیه و تحلیلی که از سوی اوکلی (Oakley)، واینر (Weiner) و کلارک (Clark) صورت گرفت، آنها این جعل را برای عموم در سال

شناخت خدا از طریق برهان



شکل بالا که با توجه به دندان‌های
ترسیم شده است، در روزنامه لندن
مورخه ۲۴ ژوئیه
۱۹۲۲ چاپ و به تصویر کشانیده
شد. با این وجود تکامل گرایان
هنگامی که معلوم شد
که این دندان متعلق به نه انسان و
نه موجود میمون نما می باشد بلکه
یک نوع خوک ناپود
شده است کاملاً مایوس شدند.

۱۹۵۳ فاش کردند. مجموعه متعلق به ۵۰۰ سال قبل بود و استخوان آرواره تعلق
به بوزینه ای که بتازگی کشته شده بود داشت! دندانها بخصوص بانظم چیده و به
آرواره ضمیمه شده بود و مفصلها را برای این که به مانند انسان تشبیه کنند پر
کرده بودند. سپس تمام تکه ها را با پتاسیم دیکرومات رنگ آمیزی کرده بودند
تا به آنها حالتی کهنه را بدهند. (این رنگها هنگامی که فسیل را درون اسید فرو
کردند از بین رفت.) لوگروس کلارک، که عضو تیمی بود که این کلاه برداری را
کشف کرد، نمی توانست جلوی شگفتی خود را بگیرد:
شواهد خراشیدگیهای مصنوعی فوراً در جلوی چشمان بارز می شد. آنها
چنان واضح به نظر می رسیدند که خوب است سؤال شود: این فسیل
چگونه بوده که بار اول ماهیتش شناخته نشد؟ ۴۵

انسان نبراسکا (Nebraska)

در سال ۱۹۲۲ هنری فرفیلد اوسبورن (Henry Fairfield Osborn)، مدیر
موزه تاریخ طبیعی آمریکا اظهار کرد که فسیل دندان کرسی، در نبراسکای غربی
نزدیک استنیک بروک، متعلق به دوره پلیوسن (Pliocene) را پیدا کرده است.
این دندان ظاهراً خصوصیات مشترک هم انسان و هم بوزینه را داشت. بحثهای
علمی عمیقی از سر گرفته شد که برخی عقیده داشتند که این دندان مربوط به
پسته کانتروپوس ارکتوس (Pithecanthropus erectus) می باشد در حالی که برخی
دیگر ادعا داشتند که این دندان به دندان انسان جدید بیشتر شباهت دارد. این
فسیل، که مبحث گسترده ای را به میان آورد، به طور عامه "انسان نبراسکا" نام
گزاری شد. همچنین بلافاصله "نامی علمی" را به او دادند: "هسپراوپیتکوس
هارولد کوکی". (Hesperopithecus Haroldcooki)
بسیاری از مقامات از اوسبورن حمایت کردند. بر اساس این تک دندان،

هارون يحيي

بازسازیهای سر و بدن انسان نبراسکایی انجام شد. علاوه بر این، انسان نبراسکا حتی در کنار تمام خانواده اش نقاشی شد. در سال ۱۹۷۲ قسمتهای دیگری نیز از استخوان بندی یافت شد. طبق این تکه های کشف شده، دندانها نه به انسان و نه به بوزینه شبیه بودند. در نتیجه استنباط شد که این دندان متعلق به یک نوع خوک آمریکایی از نابود شده که آن را پروستنوپس (Prosthennops) نامیدند، بوده است.

آیا انسان و میمونها از یک نیاکان بوده اند؟

طبق ادعاهای فرضیه تکامل، انسانها و میمونهای معاصر دارای یک نیاکان بوده اند. این موجودات به مرور زمان تکامل یافته و برخی از آنها به میمونهای امروزی تبدیل شدند در حالی که گروه دیگر که شاخه دیگری از تکامل را دنبال می کردند به انسان امروزی مبدل شدند.

تکامل گرایان اولین گروه مشترک از اجداد انسانها و میمونها را " آسترالوپیتکوس" (Australopithecus) نام گذاری کردند که به معنای " میمون آفریقایی جنوبی" بود. آسترالوپیتکوس که هیچ نبود بلکه در واقع میمون قدیمی نابود شده محسوب می شد، انواع مختلفی داشت. برخی از آنها تنومند و برخی دیگر کوچک و ضعیف بودند.

تکامل گرایان مرحله بعدی تکامل انسان را با عنوان "هومو (Homo)" ، به معنای " انسان" طبقه بندی کردند. طبق ادعای تکامل گرایان، موجودات زنده در مجموعه انسانها تکامل یافته تر از آسترالوپیتکوسها بودند و با انسان معاصر تفاوت چندانی نداشته اند. انسان مدرن عصر ما، هومو ساپینها (Homo sapiens) ، گفته شده است که آخرین مرحله تکامل را از این موجودات داشته اند.

واقعیت موضوع در این است که تمام موجوداتی که در این فیلمنامه تخیلی، آسترالوپیتکوس نامیده شده اند با سرهم بندی کردن نژادهای انسانی که در گذشته زندگی می کردند و سپس نابود شدند درست شده است. تکامل گرایان فسیلهای انسانی و میمونهای متفاوت را با نظم خاصی از کوچک تا بزرگ، برای ایجاد طرح " تکامل انسانی" تدارک دیدند. با این حال، تحقیق نشان داده است که این فسیلها به هیچ طریقی دلالت بر فرآیند تکاملی نداشته و برخی از این نیاکان ادعا شده به انسانها در حقیقت مربوط به میمونهای واقعی می شدند؛ در حالی که برخی از آنها نیز انسانهای واقعی بودند.

حال اجازه دهید نگاهی به آسترالوپیتکوسها که تکامل گرایان آنها را به عنوان اولین مرحله طرح تکاملی انسان می پنداشتند بیندازیم.

آسترالوپیتکوس: میمونهای نابود شده

شناخت خدا از طریق برهان

تکامل گرایان ادعا می کنند که آسترالوپیتکوسها قدیمی ترین نیاکان انسان معاصر می باشد. آسترالوپیتکوسها موجودات دیرینه ای بودند که دارای سر و ساختار جمجمه ای شبیه به میمونهای زمان حال بودند؛ با این وجود محفظه جمجمه آنان کوچکتر از میمونهای معاصر بود. طبق ادعاهای تکامل گرایان، این موجودات ویژگی خیلی مهمی که اصالت آنها را به عنوان نیاکان بشر ثابت می کرد، خاصیت دو پا بودنشان بود.

حرکات میمونها و انسانها کاملاً متفاوت است. انسانها تنها موجوداتی هستند که براحتی بر روی دوپا حرکت می کنند. برخی از حیوانات دیگر از قابلیت کمتری در این مورد برخوردار هستند ولی این قابلیت را آن دسته از موجوداتی دارند که دارای استخوان بندی تا شو هستند.

طبق نظر تکامل گرایان، این موجودات زنده که آسترالوپیتکوس نامیده شدند می توانستند با خم شدن تا این که در حالتی ایستاده باشند، شبیه به انسانها راه بروند. حتی این پرش محدود برای تکامل گرایان کافی بود تا افکارشان را در این که این موجودات نیاکان انسان بوده اند غالب ریزی کنند.

با این وجود اولین مدرکی که ادعاهای تکامل گرایان را که عقیده داشتند آسترالوپیتکوسها بر روی دوپا راه می رفتند، توسط خودشان تکذیب شد. مطالعات دقیقی که بر روی فسیلهای آسترالوپیتکوس انجام شد حتی تکامل گرایان را وادار به پذیرش این که این موجودات "نیز" شبیه به میمون هستند کرد. با انجام تحقیقات دقیق بافت شناسی بر روی فسیلهای آسترالوپیتکوس در اواسط سالهای ۱۹۷۰، چالرز. ای. اوکسنارد (Charles E. Oxnard)، ساختار استخوانی آسترالوپیتکوس را شبیه به اوران گوتان زمان حال دانست:

بخش مهمی از دانش مرسوم امروز درباره تکامل بر اساس مطالعات دندانها، آرواره ها و تکه جمجمه هایی از فسیلهای آسترالوپیتکوس می باشد. تمام اینها نشان می دهند که ارتباط نزدیک آسترالوپیتکوس با دودمان انسان امکان ندارد درست باشد. همه این فسیلها با نوع گوریلها، شامپانزه ها و انسانها تفاوت دارند. همانطوری که به صورت جمعی مطالعه شد، آسترالوپیتسین بیشتر شبیه به اوران گوتانها بنظر می رسد.^{۴۶} آنچه که واقعاً تکامل گرایان را شرمنده کرد این بود که آسترالوپیتکوس نمی توانست با دو پا و با حالتی خمیده راه برود. از لحاظ فیزیکی برای آنان خیلی بی ثمر بود که آشکارا بر روی دوپا با حالتی خمیده، بخاطر انرژی زیادی که می بایست صرف می شد، حرکت کنند. به وسیله شبیه سازهای کامپیوتری که در سال ۱۹۹۶ صورت گرفت، دیرینه شناس انگلیسی: رابین کرومپتون (Robin Crompton) نیز نشان داد که چنین گام بلند و "ترکیبی" از سوی آنها غیر ممکن بوده است. کرومپتون به نتایج ذیل دست یافت: یک موجود زنده یا به صورت

هارون يحيي

ايستاده و يا به شكل خميده مي تواند بر روي چهار پايش حرکت كند. حالت بين اين دو نمي تواند طبي مدتهاي مديدي به علت مصرف انرژي زياد دوام بياورد. اين به آن معني است كه آسترالوپيتكوس نمي توانسته هم بر روي دوپا و هم به حالت قوزي شكل حرکت كند.

احتمالاً مهمترين مطالعه اي كه نشان داد آسترالوپيتكوس نمي توانسته بر روي دوپا حرکت بكنند، در سال ۱۹۹۴ از سوي محقق كالبدشناس، فرد اسپور (Fred Spoor) و گروهش در بخش كالبد شناسي انساني و سلولي موجودات زنده مطرح شد. تحقيقات آنها مكنيسم توازن غير عمدي كه در حلزون گوش يافت شده بود را در بر مي گرفت و اين يافته ها با قاطعيت نشان دادند كه آسترالوپيتكوس نمي توانسته جانور دوپا باشد. اين امر مانع هرگونه ادعايي كه اذعان مي كرد آسترالوپيتكوسها شبیه به انسانها بودند مي شد.

مجموعه هومو: انسانهاي واقعي

مرحله بعدي در تكامل خيالي انسان، "هومو" است كه مجموعه اي از انسانها مي باشد. موجودات زنده انسانها هستند و اگر چه با انسان امروزي تفاوتي ندارند ولي از نژادهاي مختلفی تشكيل مي شوند. در جستجوي مبالغه كردن در اين تفاوتها، تكامل گرايان اين افراد را نه تنها به عنوان "نژاد" انسان جديد معرفي نمي كنند بلكه آنها را به عنوان "موجودات" متفاوتي تلقي مي كنند. با اين همه همانطور كه بزودي خواهيم ديد، انسان در مجموعه هومو چيزي بغير از نوع عادي نژاد بشري نمي باشد.

طبق نقشه خيال پردازانه تكامل گرايان، تكامل غير واقعي و ذاتي اين نوع به شرح ذيل است: مرحله اول: هومو اركتوس (Homo Erectus)، مرحله دوم: هومو ساپينز (Homo Sapiens) و مرحله سوم: انسان نئاندرتال (Neanderthal Man) كه بعد از آن كرو ماگنون (Cro-Magnon) و در نهايت به انسان امروزي (Modern Man) ختم مي شود.

به رغم ادعاهاي ضد و نقيصي كه تكامل گرايان داشتند، تمام "موجوداتي" كه در بالا يكي يكي آنها را ذكر كرديم، در واقع چيزي به غير از انسان واقعي نبوده اند. اجازه دهيد ابتدا هومو اركتوس را، كه تكامل گرايان از آنها به عنوان قديمي ترين نوع بشر ياد مي كنند، بررسي كنيم.

چشمگيرترين مدركي كه نشان مي دهد هومو اركتوس نوع "ديرينه" نمي باشد، فسيل "پسر توركانا" (Turkana Boy) است كه يكي از قديمي ترين فسيلهاي هومو اركتوس بجاي مانده مي باشد. تخمين زده شده است كه اين فسيل مربوط به يك پسر ۱۲ ساله بوده است كه ۱/۸۳ متر در زمان نوجواني اش قد

شناخت خدا از طریق برهان

داشته است. ساختار استخوانی قسمت بالایی فسیل هیچ فرقی با نمونه انسان امروزی ندارد. ساختار استخوانی بلند و لاغر آن در مجموع با انسانی که در مناطق استوایی عصر ما زندگی می‌کند مطابقت دارد. این فسیل یکی از مهمترین مدرکی است که هومو ارکتوسها به راحتی نوع دیگری از نژاد انسانی معاصر بوده اند. دیرینه شناس تکامل گرا، ریچارد لیکي (Richard Leakey) هومو ارکتوسها را با انسان معاصر به شرح ذیل مقایسه می‌کند:

تفاوتهایی نیز در شکل جمجمه - در مقدار برآمدگی صورت، سفتی پیشانی و غیره - وجود دارد. این فرقهها را احتمالاً دیگر نمی‌توان درباره اش، از چیزی که ما امروزه به عنوان نژادهای جداگانه بومی بین انسانهای معاصر در نظر می‌گیریم، اظهار نظر کرد. چنین تفاوت زیستی هنگامی ظهور پیدا می‌کند که جمعیتها از لحاظ جغرافیایی در طول مدت زمان قابل توجه ای از یکدیگر جدا قرار بگیرند.^{۴۷}

لیکی منظورش این بود که تفاوت بین هومو ارکتوس و ما، کمتر از تفاوت بین سیاه پوستان و اسکیموها نیست. ویژگیهای جمجمه ای هومو ارکتوس ناشی از نحوه تغذیه، برون کوچی ژنتیکی و همگون نشدن آنها با نژادهای انسانی دیگر در طول مدت زیاد بوده است.

یکی دیگر از مدرکهای قوی که نشان می‌داد هومو ارکتوسها از نوع "دیرینه" نمی‌باشند این است که قدمت فسیلهای این نوع که از زیر زمین به بیرون کشیده شدند، به بیست و هفت هزار سال و حتی سیزده هزار سال قبل می‌رسید. طبق مقاله ای که در مجله تایم (Time) به چاپ رسید، که ماهنامه علمی نیست ولی با این وجود تاثیر گسترده ای در دنیای علم داشته است، فسیلهای هومو ارکتوسهایی که به بیست و هفت هزار سال پیش می‌رسید در جزیره جاوا پیدا شد. در باتلاق کو (Kow) واقع در استرالیا، برخی فسیلهای سیزده هزار ساله یافت شد که خصوصیات هومو ساپینز و هومو ارکتوسها را در برداشتند. تمام این فسیلها نشان می‌دادند که هومو ارکتوسها به زندگی خود تا زمان نزدیک ما ادامه دادند و چیزی بجز نژاد انسانی که در تاریخ مدفون شدند نبوده اند.

هومو ساپینزهای اولیه و انسان نئاندرتال

هومو ساپینزهای اولیه، اولین صورت ابتدایی انسان معاصر در نقشه خیالی تکامل بودند. در واقع از آنجایی که تفاوتهای کمی بین آنها و انسان مدرن وجود داشت. تکامل گرایان چیز زیادی را درباره گفتن در خصوص این انسانها نداشتند. برخی محققان حتی بیان می‌کنند که نمونه های این نژاد هنوز امروزه

هارون يحيي

مشغول زندگي مي باشند و به بوميهاي اوليه استراليا بعنوان مثال اشاره مي کنند. درست شبیه هومو ساپینها، این بوميهاي اوليه نیز ابروهاي ضخيم و برآمده، ساختار آرواره اي شکل تورفته و شیب دار و حجم جمجه اي کوچکتر داشته اند. علاوه بر این، اکتشافات مهمي که انجام شده به افراي که در مجارستان و برخي روستاها در ایتالیا کمي قبل زندگي مي کردند اشاره مي کند.

تکامل گرایان به فسیلهای انسانی که در دره نئاندر در هلند از زیر زمین به بیرون کشیده شد، انسان نئاندرتال نامیدند. بسیاری از محققان معاصر انسان نئاندرتال را بعنوان زیر مجموعه انسان مدرن معین کردند و آن را "هومو ساپینس نئاندرتال" نامیدند. روشن است که این نژاد با انسان معاصر در یک زمان و مکان زندگي کرد. یافته ها نشان داد که نئاندرتالها مردگانشان را با نواختن ابزار موسیقي ساخته شده دفن مي کردند و شباهتهای فرهنگی با هوموساپینزهایی که در طی همان مدت زندگي مي کردند داشتند. بطور کلی جمجمه های جدید و ساختارهای استخواني شکل فسیلهای نئاندرتال برای هیچ فکري روشن نیست. یکی از صاحب نظران مشهور، اریک ترینکائوس

(Eric Trincaus) از دانشگاه نیو مکزیکو مي نویسد:

مقایسه های دقیق بقایای اسکلت نئاندرتال با انسانهای جدید نشان مي دهد که هیچ چیزی در کالبد شناسي نئاندرتال که منحصرأ به قابلیت های زباني، عقلاني، فریب بازي یا محرکه اي که نسبت به انسانهای جدید حقیرتر بوده باشد وجود ندارد.^{۴۸}

در واقع نئاندرتالها حتي از برخي مزیت های "تکاملی" نسبت به انسانهای جدید برخوردار بوده اند. حجم جمجمه نئاندرتالها بزرگتر از انسان جدید بوده و آنها قوي تر و زورمند تر از ما بودند. تریناکوس مي افزاید: "یکی از بارزترین ویژگی های نئاندرتالها حجیم بودن بیش از حد استخوانهای دست و پا و بالاتنه شان بود. تمام استخوانهای سالم مانده، خبر از قدرتي مي دهند که به ندرت توسط انسان معاصر کسب مي شود. علاوه بر این نه تنها این قدرت و استحکام در میان مذکرهای بالغ آنان به چشم مي خورد، همانطور که مي توان حدس زد، بلکه در مؤنث های بالغ، نوجوان و حتي کودکان نیز دیده مي شود."

به بیان دیگر نئاندرتالها نژاد انسانی بخصوصي هستند که با نژادهای دیگر زمان خود همگون شدند. همه این عوامل نشان مي دهند که فیلمنامه "تکامل انسان" که از سوي تکامل گرایان ساخته شد، توهمي از تصوراتشان است. در نتیجه، انسانها همیشه انسان و میمون ها همیشه میمون بوده اند.

حیات نمی تواند ناشی از تصادف باشد

فرضیه تکامل عقیده دارد که حیات با سلولي که از روي تصادف، تحت شرایط دیرینه زمین پیدا شد بوجود آمد. بنابراین اجازه دهید با مقایسات ساده،

شناخت خدا از طریق برهان

به بررسی سلول جهت نشان دادن این که چقدر غیر منطقی است که وجود سلول را - ساختاری که هنوز اسرارش را در بسیاری از لحاظ حفظ کرده است - به تصادف و پدیده های طبیعی، حتی در زمانی که می خواهیم به قرن بیست و یکم پا بگذاریم، نسبت دهیم.

با تمام مکانیسمهای عملیاتی، مکانیسمهای ارتباطات، حمل و نقل و مدیریت، پیچیدگی سلول کمتر از پیچیدگی یک شهر نیست. سلول دارای ایستگاههای قدرت می باشد که انرژی مصرف شده از سوی خود را تامین می کنند، دارای کارخانه هایی می باشد که آنزیمها و هورمونهای لازم را برای حیات می سازند، دارای منبع اطلاعاتی می باشد که تمام اطلاعات لازمه درباره تمام محصولات که قرار است تولید بشود را در اختیار می گذارد، دارای دستگاهی حمل و نقل پیچیده و لوله هایی برای حمل مواد خام و محصولات از نقطه ای به نقطه دیگر می باشد، دارای تصفیه خانه ها و آزمایشگاههایی برای خرد کردن مواد خام وارداتی به شکل قابل مصرف و نهایتاً پروتئینهای غشاء سلولی مخصوص برای کنترل مواد ورودی و خروجی می باشد. این تنها بخشی از قسمت کوچک این دستگاه پیچیده و باورنکردنی است.

خارج از شکل گرفتن در تحت شرایط زمین دیرینه، سلول، که در ترکیبات و مکانیسمهای خیلی پیچیده می باشد، نمی تواند حتی در پیشرفته ترین آزمایشگاههای عصر ما به طور مصنوعی ساخته شود. حتی با استفاده از اسید آمینه ها، ساختمانهای سازنده سلول، امکان ندارد یک سلول ساده سازنده را مانند میتوکوندریا (Mithochondria) یا ریبوسوم (Ribosome)، که کمتر از یک سلول کامل است تهیه کنیم. اولین سلولی که ادعا شد از روی تصادف تکاملی درست شده است، بیشتر شبیه به یک توهم خیالی به مانند یک تک شاخ بود.

پروتئینها، تصادف را به چالش گرفتند

این تنها سلول نیست که نمی تواند ساخته بشود؛ حتی شکل گیری، تحت شرایط طبیعی، از پروتئینی که از هزاران مولکولهای پروتئینی پیچیده برای ساختن یک سلول بکار می رود امری غیر ممکن است.

پروتئینها مولکولهای بزرگی هستند که از اسید آمینه هایی که در توالی بخصوص در ساختارها و کمیتهای معین نظم یافته اند تشکیل می شوند. این مولکولها شامل عناصر سازنده ای از سلولهای زنده هستند. آسانترین این مولکولها از ۵۰ اسید آمینه تشکیل می شود ولی بعضی پروتئینها وجود دارند که از هزاران اسید آمینه تشکیل می شوند. فقدان، ضمیمه یا جانشینی یکی از اسیدهای آمینه ها در ساختار پروتئینی در سلولهای زنده، که هر کدام عملکرد مخصوصی دارند، باعث می شود تا پروتئین به توده ای از مولکولهای بی مصرف تبدیل شود. با

هارون يحيي

اظهار ناتواني در باره " شکل گيري تصادفي " اسيد هاي آمينه، فرضيه تکامل در نقطه شکل گيري پروتئينها با شکست مواجه شد.

ما مي توانيم براحتي، با احتمال ساده محاسبات که هر شخصي قادر به درک آن است، نشان دهيم که ساختار عملي پروتئينها به هيچ طريقي نمي تواند از روي تصادف بوجود آمده باشد.

بيست نوع اسيد آمينه مختلف وجود دارد. اگر در نظر بگيريم که یک مولکول پروتئين با اندازه متوسط از ۲۸۸ اسيد آمينه تشکیل شده است، ۱۰۳۰۰ ترکیبات مختلف از اسيدها وجود خواهند داشت. در تمام اين زنجيره ها تنها " يکي " به شکل مولکول پروتئيني دلخواه در مي آيد. زنجيره هاي ديگر اسيد آمينه يا بطور کلي بي استفاده هستند و يا اين که بالقوه براي موجودات زنده خطرناک هستند. به بيان ديگر احتمال شکل گيري تصادفي از تنها یک مولکول پروتئين که در بالا ذکر شد " یک (۱) در ۱۰۳۰۰ " مي باشد. احتمال عدد ۱ از عدد " نجومی " که به همراه ۳۰۰ تا صفر تشکیل شده است، در تمام نتايج عملي، صفر و غير ممکن است. علاوه بر اين یک مولکول پروتئين که از ۲۸۸ اسيد آمينه تشکیل شده است ترجيحاً متعادل تر از آني است که در مقايسه با مولکولهاي پروتئيني زيادي که شامل هزاران اسيد آمينه هستند مطرح مي باشد. هنگامی که محاسبات احتمالي را با اين مولکولهاي پروتئيني به کار مي بنديم، متوجه خواهيم شد که حتي واژه " غير ممکن " نیز کافي نخواهد بود.

اگر شکل گيري حتي يکي از اين پروتئينها غير ممکن باشد، تقريباً بيليونها بار براي یک ميليون پروتئينهايي که از روي تصادف، در حالي منظم بوجود مي آيند، امكانش کمتر است. علاوه بر اين، سلول فقط مجموعه اي از پروتئينها نيست. علاوه بر پروتئينها، سلولها داراي اسيدهاي نوکلئیک (Acid nucleic)، هيدراتهاي کربن، ليپيدها (lipid)، ویتامينها و بسياري از مواد شيميايي از قبيل الکتروليتها، که تماماً با همگوني و طراحي مشخص در خاصيتها- که هم در ساختار و هم در شکل مرتب شده اند- نیز مي باشند. هر کدام بعنوان عنصر يا جزئي در سازنده هاي گوناگون بکار مي روند.

همانطور که دیديم، تکامل قادر به توضيح حتي یک پروتئين واحد در میان ميليونها پروتئين داخل سلول نيست چه برسد به خود سلول.

پروفسور، دکتر علي دميرسوي (Ali Demirsoy)، يکي از سرشناسترين صاحب نظران اندیشه تکامل در ترکیه، در کتابش با عنوان (وراثت و تکامل) به بحث درباره احتمال شکل گيري تصادفي سيتوکروم- سي (Cytochrom- C)، يکي از آنزيمهاي لازمه حيات مي پردازد:

احتمال تشکیل زنجيره سيتوکروم- سي احتمالاً صفر است. يعني اگر حيات احتياج به زنجيره اي معين داشته باشد، مي توان گفت اين احتمال وجود

شناخت خدا از طریق برهان

دارد که در کل جهان برای یکبار به آن پی برده شود. وگرنه برخی نیروهای متافیزیکی بر فراز حد ما می بایستی در شکل گیری خود نقشش را بازی کرده باشد. پذیرش شق دوم مناسب با اهداف علم نیست. بنابراین مجبوریم که ذهنمان را به فرضیه اول معطوف کنیم.^{۴۹} پس از این طرحها، دمیرسوی می پذیرد که این احتمال، که او آن را فقط به این خاطر پذیرفت که "بیشتر متناسب با اهداف علم" باشد، غیر واقع بینانه است:

احتمال تهیه زنجیره اسید آمینه مخصوص سیتوکروم سی، به ضعیفی احتمال نوشتن تاریخ بشر با دستگاه تایپ توسط میمون است؛ با حتمی دانستن این که میمون کلیدها را از روی تصادف تایپ کرده باشد.^{۵۰} توالی صحیح اسیدهای آمینه تنها به راحتی برای شکل گیری یکی از مولکولهای پروتئینهای موجود در اجزاء زنده کافی نمی باشد. علاوه بر این، هریک از بیست نوع مختلف اسید آمینه های موجود در ترکیب پروتئینها می بایستی چپ دست باشند. از لحاظ شیمیایی دو نوع مختلف از اسید آمینه ها که "چپ دست" و "راست دست" نامیده می شوند وجود دارد. تفاوت بین آنها تقارن آینه ای شکل بین ساختارهای ابعادیشان است که شبیه به دست چپ و راست یک شخص می باشد. اسید آمینه های هریک از این دو نوع به تعداد مساوی در طبیعت یافت شدند و می توانند بطور کامل و بخوبی به یکدیگر بچسبند. با این وجود تحقیقات، واقعیت شگفت انگیزی را نشان می دهند: همه پروتئینهای موجود در ساختار اجزاء زنده، از اسیدهای آمینه دست چپ درست شده اند. حتی یک اسید آمینه دست راستی متصل به ساختار پروتئینی موجب بی مصرف بودن آن می شود.

اجازه دهید برای لحظه ای فرض کنیم که حیات از روی تصادف، آنطوری که تکامل گرایان ادعا می کنند، بوجود آمده است. در این حالت اسید آمینه های دست راست و دست چپ که از روی تصادف بوجد آمدند می بایستی در طبیعت بصورت یکسان وجود داشته باشند. این سؤال که چگونه پروتئینها می توانند تنها اسید آمینه های دست چپ را انتخاب کنند و این که چگونه اسید آمینه دست راست حتی در فرآیند حیات دخالت دارد، چیزی است که هنوز تکامل گرایان را متعجب می کند. در دایر المعارف علمی بریتانیکا، یکی از مدافعین دو آتشه تکامل، مؤلفان آن اشاره می کنند که اسید آمینه های تمام موجودات زنده بر روی زمین و عناصر پیچیده پلیمرها از قبیل پروتئینها، همان ناهمانگی دست چپ را دارند. آنها می افزایند که این امر در حکم میلیونها بار انداختن سکه بوده و همیشه متقاعد کننده می باشد. آنها در همین کتاب مرجع اذعان می کنند که ممکن نیست بفهمیم چرا مولکولها دست چپ یا دست راست می شوند و این که این انتخاب به

هارون يحيي

طرز جالبي، مربوط به منشاء حيات بر روي زمين بوده است.^{۵۱} براي اسيد آمينه ها تنها كافي نيست كه به تعداد، توالي و ساختارهاي ابعادي سه جانبه صحيح مرتب شوند. شكل گيري پروتئين، همچنين به مولكولهاي اسيد آمينه به پيش از يك شاخه متصل به يديگر - تنها از طريق شاخه هاي معين - احتياج دارد. چنين پيوندی را " پيوند پپتيد " مي نامند. اسيد آمينه ها قادرند پيوندهاي متفاوتی را با يكدیگر بسازند ولي پروتئينها فقط اسيد آمينه هايي را در بر مي گيرند كه توسط پيوندهاي " پپتيد " به يكدیگر متصل باشد.

تحقيقات نشان داده است كه فقط ۵۰٪ از اسيد آمينه ها، كه بطور اتفاقي با يكدیگر تركيب شدند، با پيوند پپتيد تركيب شده و بقيه با پيوندهاي متفاوتی كه در پروتئينها وجود ندارند تركيب مي شوند. براي اين كه اين عملكرد به طور درست انجام شود هر اسيد آمينه اي كه پروتئيني را مي سازد مي بايستي با اسيد آمينه هاي ديگر با پيوند پپتيد، ملحق شود؛ با توجه به اين كه اين اسيدها فقط مي بايست از نوع چپ دست ها انتخاب شوند. متاسفانه هيچگونه مكانيسم كنترل شده اي براي انتخاب و باقي گذاشتن اسيد آمينه هاي دست راست وجود ندارد و

شخصاً اطمینان داشته باشيد كه هر اسيد آمينه، پيوند پپتیدی را با بقيه مي سازد.

تحت اين شرايط، يك مولكول متوسط پروتئيني پانصد اسيد آمينه را دربر مي گيرد كه خودش را با كميتها و زنجيره هاي مناسب تنظيم مي كند. علاوه بر احتمالات تمام اين اسيد آمينه ها، اين مولكول داراي نوع دست چپ بوده و تنها از پيوندهاي پپتیدی به شرح ذيل استفاده مي كند:

- احتمال بودن در زنجيره دست راست

$$1/2^{۰۰۰} = 1/۱۰۰۰۰۰۰۰۰$$

- احتمال بودن در زنجيره دست چپ

$$1/2^{۰۰۰} = 1/۱۰۰۰۰۰۰۰۰$$

- احتمال تركيب شدن با استفاده از يك " پيوند پپتيد "

$$1/2^{۴۹۹} = 1/۱۰۰۰۰۰۰۰۰$$

احتمال در مجموع = $10^{۹۵۰}$ است كه يعني در آن احتمال " ا " در $10^{۹۵۰}$ وجود دارد. شما در بالا مي توانيد، احتمال شكل گيري مولكول پروتئيني را كه با گذاشتن ۹۵۰ صفر بعد از يك (۱) در بر مي گيرد، عددي را كه براي ذهن بشر غير قابل مفهوم است، ببينيد. از لحاظ علمي چنين احتمالي شانس " صفر " را براي فهم دارد. در رياضيات احتمال كمتر از ۱ در $10^{۵۰}$ از لحاظ آماری مفهوم احتمال " صفر " را دارد.

در حالي كه غير ممكن بودن ايجاد پروتئين ساخته شده از پانصد اسيد

احتمال مولکول متوسط پروتئینی که از پانصد اسید آمینه که در توالی و تناسب صحیحی تنظیم و تشکیل شده است و علاوه بر احتمال تمام اسید آمینه‌هایی که فقط دست راستی می‌باشند و با زنجیره‌های پیچیده ترکیب می‌شوند به نسبت "۱" تقسیم بر 10^{950} می‌باشد. می‌توان این رقم را که با گذاشتن ۹۵۰ صفر جلوی (۱) می‌باشد نوشت:

$$10^{950} =$$

100.000.
 000.
 000.
 000.
 000.
 000.
 000.
 000.
 000.
 000.
 000.
 000.
 000.

آمینه به چنین فاصله‌ای می‌رسد، می‌توانیم سطوح بیشتری را برای ذهن حلاجی کنیم. در مولکول "هموگلوبین"، پروتئینی حیاتی، پانصد و هفتاد و چهار اسید آمینه وجود دارد که عدد بزرگتری نسبت به اسید آمینه‌هایی که در پروتئین بالا ذکر شد وجود دارد. حال این حالت را در نظر بگیرید: در تنها یک در بیلیون از سلولهای خون قرمز در بدنتان، ۲۸۰ میلیون مولکول هموگلوبین وجود دارد. عمر تخمین زده شده زمین برای فراهم کردن تشکیل حتی یک پروتئین تکی کافی نیست، چه برسد به یک سلول خونی قرمز؛ آن هم از طریق "آزمایش و خطا". نتیجه‌گیری از تمام این مطالب این است که تکامل در ورطه وحشتناکی از غیر ممکنها، درست در مرحله شکل‌گیری یک پروتئین ساده قرار می‌گیرد.

در جستجوی جواب برای تشکیل حیات

با خوب آشنا شدن احتمال وحشتناک در امکان ایجاد حیات بوسیله اتفاق، تکامل‌گرایان قادر به ارائه توضیح منطقی برای عقایدشان نبودند و دست به اقداماتی زدند تا نشان دهند که احتمال آن چندان مغرضانه نیست. آنها به آزمایشاتی در آزمایشگاه پرداختند و این سؤال را که حیات خود چگونه از ماده‌ای که وجود نداشته پدید آمده است، مطرح کردند. مشهورترین و بلند پایه‌ترین این آزمایشها بعنوان "آزمایش میلر (Miller)" یا "آزمایشات

هارون يحيي

اوري (Urey) ميلر " شهرت يافت که از سوي محقق آمريکايي، استانلي ميلر در سال ۱۹۵۳ انجام شد.

با نيت اثبات اين که اسيدهاي آمينه از روي تصادف بوجود آمده اند، ميلر اتمسفري را در آزمايشگاه خود درست کرد که فرض مي کرد در آغاز زمين وجود داشته است (ولي بعدها ثابت شد که تصنعي بوده) و از اينرو شروع به کار کرد. ترکيبي را که او براي جو آغازين بکار برد، متشکل از آمونيا، متان، هيدروژن و بخار آب بود.

ميلر مي دانست که آمونيا، بخار آب و هيدروژن با يکديگر تحت شرايط طبيعي واکنش نمي دهند. او واقف بود که بايد انرژي را به داخل ترکيب، جهت شروع واکنش وارد کند. او پيشنهاد داد که اين انرژي مي توانسته از تابش روشني که در جو اوليه وجود داشته بوجود آمده باشد و با تکیه بر اين فرضيه، از الکتريسيته در آزمايشاتش استفاده کرد.

او ترکيب گاز را در ۱۰۰ درجه سانتیگراد تا یک هفته جوشاند و در واقع الکتريسيته را به داخل اتاق وارد کرد. در پايان هفته ميلر مواد شيميايي را که در اتاق شکل گرفته بودند تجزيه و تحليل کرد و مشاهده کرد که سه مورد از بيست عدد اسيد آمينه، که عناصر اساسي پروتئينها را تشکيل مي دهند، با يکديگر ترکيب شده اند.

اين آزمايش هيچان زيادي را در ميان تکامل گرايان و آنهايي که اين طرح را به عنوان یک موفقیت بزرگ تبليغ کرده بودند ايجاد کرد. با تشويق شدن توسط اين اندیشه که اين آزمايش به طور قطعي فرضيه آنها را تايد مي کند، تکامل گرايان بلافاصله فيلمنامه هاي جديدي را ارائه کردند. ميلر از روي گمان اثبات کرد که اسيد آمينه ها مي توانسته اند توسط خودشان شکل بگيرند. با تکیه بر اين، تکامل گرايان با عجله مراحل زير را فرض کردند. طبق فيلمنامه آنها اسيد آمينه ها از قبل از روي اتفاق با زنجيره هاي مناسبي به هم متصل شدند تا پروتئينها را بوجود آورند. برخي پروتئينهاي از روي تصادف شکل گرفته خودشان را در ساختار شبیه به غشاء سلولي قرار دادند، که " بطريقي" بوجود آمدند و سلول اوليه را شکل دادند. سلولها به موقع با يکديگر ترکيب شدند و موجودات زنده را درست کردند. بزرگترين نقطه اتکا اين فيلمنامه، آزمايش ميلر بود.

با اين همه، آزمايش ميلر چيزي به غير از وادار کردن به پذيرش نبود و از لحاظ بسياري تا الآن بي اعتبار ثابت شده است.

بي اعتباري آزمايش ميلر

تقریباً نيم قرن از آزمايشي که ميلر انجام داده است مي گذرد. اگرچه بي اعتباري اين آزمايش از لحاظ بسياري ثابت شد ولي تکامل گرايان هنوز ميلر و

شناخت خدا از طریق برهان

آزمایشاتش را به عنوان مدرک قطعی که توانسته است خود به خود از ماده ای مرده شکل بگیرد، به پیش می رانند. هنگامی که موشکافانه به بررسی آزمایشات میلر، بدون تعصب و ذهنیت درباره طرز تفکر تکاملی، می پردازیم واضح است که این حالت آن چنان امید بخش که تکامل گرایان نوید داده اند نیست. میلر برای این که خود اثبات کند که اسید آمینه ها می توانسته اند توسط خودشان در شرایط اولیه زمین بوجود بیایند، این هدف را تعیین کرد. برخی از اسیده آمینه ها تهیه شدند ولی اجرای آزمایش با هدفش در بسیاری از موارد همانطور که خواهیم دید مغایرت دارد.

- میلر اسید آمینه ها را در محیطی که بالفور شکل گرفتند، با استفاده از مکانیسمی که " دام سرد" نامید، ایزوله کرد. اگر او این کار را انجام نمی داد شرایط محیطی که اسید آمینه ها در آن شکل می گرفتند فوراً مولکولها را از بین می بردند.

این کاملاً بی معنی است که فرض کنیم برخی از مکانیسمهای خود آگاه این نوع در شرایط اولیه زمین سازنده بوده اند که اشعه فرا بنفش، رعد و برق، مواد شیمیایی گوناگون و درصد زیادی از اکسیژن آزاد را در بر می گرفتند. بدون چنین مکانیسمی، هر گونه اسید آمینه ای که باعث شکل گرفتن می شد، فوراً از بین می رفت.

- جوّ اولیه ای را که میلر سعی می کرد تا در آزمایش خود شبیه سازی کند واقع بینانه نبود. دی اکسید نیتروژن و کربن از جوّ اولیه تشکیل شده بودند اما میلر این مسئله را نادیده گرفت و از متان و آمونیا بجای آن استفاده کرد.

- چرا؟ چرا تکامل گرایان بر این نکته که جوّ اولیه دارای میزان زیادی از متان (CH_4)، آمونیا (NH_3) و بخار آب (H_2O) بوده است پافشاری می کنند؟ جواب ساده است؛ بدون آمونیا غیر ممکن است که یک اسید آمینه را ترکیب کرد. کوین مک کین (Kevin Mc Kean) در این خصوص در مجله کشف غیر ممکن، صحبت می کند:

میلر و اوربی از جوّ اولیه زمین که از ترکیب متان و آمونیا بود تقلید کردند. طبق نظر آنها زمین از ترکیب صحیح و یک دستي شامل: فلز، یخ و صخره بوده است. با این همه در مطالعات اخیر معلوم شد که زمین در زمانی که از نیکل و آهن مذاب تشکیل شد خیلی گرم بوده است. بنابراین جوّ شیمیایی آن زمان می بایستی بیشتر با نیتروژن (N_2) و اکسید کربن (CO_2) تشکیل شده باشد. با این وجود اینها به خوبی متان و آمونیا برای ایجاد مولکولهای سازنده نمی باشند.^{۵۲}

پس از مدت مدیدی سکوت، میلر خود اعتراف کرد که محیط جوّی که او در آزمایشش بکار برده است واقع بینانه نبوده است.

هارون يحيي

• نکته مهم ديگري که آزمايش ميلر را بي اعتبار مي ساخت اين است که اکسيژن کافي براي تخريب تمام اسيد آمينه ها در جو، در زماني که تکامل گرايان فکر مي کردند اسيد آمينه ها در آن شکل گرفتند، وجود داشت. اين تجمع اکسيژن مشخصاً مانع شکل گيري اسيد آمينه ها مي شد. اين حالت کاملاً آزمايش ميلر را که کلاً وجود اکسيژن را نفي مي کرد باطل کرد. اگر او از اکسيژن در آزمايشش استفاده مي کرد متان به دي اکسيد کربن و آب و آمونيا به نيتروژن و آب تجزيه مي شدند.

از طرف ديگر از آنجايي که هيچ لايه اوزوني وجود نداشت، هيچ گونه مولکولي احتمالاً نمي توانسته است بر روي زمين زنده بماند زيرا مولکول بطور کالمي در برابر اشعات قوي فرابنفش به شکل غير محافظت شده اي قرار داشته است.

• علاوه بر اسيد آمينه هاي لازم براي حيات، آزمايش ميلر همچنين اسيد هاي آلي بسياري را با ويژگيهاي که براي ساختارها و عملکردهاي موجودات زنده کاملاً زيانبخش مي باشند، توليد کرد. اگر او اسيدهاي آمينه را جدا نمي کرد و آنها را در همان محيط با اين مواد شيميايي قرار مي داد، تخريب و تبديل آنها به ترکيبات ديگر از طريق واکنشهاي شيميايي، نامطلوب مي شد. علاوه بر اين، تعداد زيادي از اسيد آمينه هاي دست راست نيز شکل مي گرفتند. وجود اين اسيد آمينه ها به تنهائي اين فرضيه را حتي در منطق خودش تکذيب مي کند زيرا اسيد آمينه هاي دست راستي قادر به عملکرد در ترکيب مواد زنده و بي مصرف کردن پروتئينها در هنگامي که در ترکيبشان درگير هستند نمي باشند.

در نتيجه، اسيد آمينه هايي که در محيط آزمايش ميلر بوجود آمدند براي ايجاد اشکال حيات مناسب نبودند. محيطي که اين اسيد ها در آن به وجود آمدند ترکيب اسيدي بود که هرگونه مولکولهاي سودمندي را که ممکن بود بدست بياید يا از بين مي برد و يا با اکسيژن ترکيب مي کرد.

تکامل گرايان ناخواسته خود، در حقيقت، فرضيه تکامل را با ادامه دادن اين آزمايش به عنوان "مدرک" رد مي کنند. اگر اين آزمايش چيزي را ثابت مي کرد معلوم مي شد که اسيدهاي آمينه فقط مي توانند در محيط آزمايشگاه کنترل شده، جايي که تمام شرايط لازم آگاهانه و مخصوصاً طراحي شده است، توليد بشوند. يعني، اين آزمايش نشان مي دهد که آن چيزي که باعث پيدايش حيات مي شود (حتي "نزدیک به حيات" اسيدهاي آمينه) نمي تواند شانس ناخودآگاهانه باشد بلکه ترجيحاً اراده اي هوشمند و در يک کلام، آفرينش مي باشد. به اين علت است که هر مرحله از آفرينش، علامتي است که به ما وجود خدا را اثبات مي کند.

شناخت خدا از طریق برهان

دي.ان.اي (DNA) : مولکول اعجاب آور

فرضیه تکامل در توضیح واضح برای اثبات مولکولهای که اساس سلول را تشکیل می دهند عاجز است. علاوه بر این، پیشرفتهای علم ژنتیک و کشف اسیدهای نوکلئیک (DNA و RNA) نوعی مشکلات جدیدی را برای فرضیه تکامل فراهم آورده است.

در سال ۱۹۵۵، با تلاش دو دانشمند، جیمز واتسون (James Watson) و فرانسیس کریک (Francis Crick)

در زمینه DNA زیست شناسی وارد مرحله جدیدی شد. بسیاری از دانشمندان نظرشان را به سمت علم ژنتیک معطوف کردند. امروزه پس از سالها تحقیق دانشمندان به میزان گسترده ای نقشه ساختار DNA را پیدا کرده اند.

در اینجا ما به برخی اطلاعات پایه بر روی ساختار و عملکرد DNA نیاز داریم. مولکولی که دي.ان.اي نامیده می شود، که در هسته اصلی هر یک از ۱۰۰ تریلیون سلول در بدنمان وجود دارد، شامل ساختار کامل طرح بدن انسان می باشد. اطلاعاتی که شامل تمام خصوصیت‌های یک انسان از شکل فیزیکی تا ساختار اندامهای داخلی در دي.ان.اي قرار دارد، بوسیله سیستم رمزدار ثبت شده است. اطلاعات درون دي.ان.اي. به ترتیب چهار مبنای به خصوص که این مولکول را تشکیل می دهند، رمز بندي شده اند. این مبنای به عنوان A,T,G, و C مطابق با حروف اول اسمیشان معین شده اند. همه تفاوت‌های ساختاری بین افراد بستگی به تفاوتها در ترتیب این مبنای دارد. حدوداً ۵/۳ بیلیون نوکلئوتید (Nucleotide) وجود دارد که به معنی ۵/۳ بیلیون حرف در یک مولکول دي.ان.اي می باشد.

دي ان اي مربوط به عضو

یا پروتئین بخصوص، در ترکیبات مخصوصی که "ژنها" نامیده می شود، قرار دارد. بعنوان مثال، اطلاعات درباره چشم در مجموعه ای از ژنهای



مولکول دي.ان.اي. (DNA شامل طرح کامل ساختار بدن انسان میباشد.

هارون يحيي

خاص وجود دارد، در حالی که اطلاعات درباره قلب در مجموعه دیگری از ژنها می باشد. سلول، با استفاده از اطلاعات موجود در تمام ژنها، پروتئینها را تهیه می کند. اسیدهای آمینه ای که ساختار پروتئین را تشکیل می دهد بوسیله آرایش بیابایی سه نوکلئوتید در دی. ان. ای تعیین می شود.

سزاوار است ذهنمان را در این نکته معطوف کنیم. خطا در زنجیره های نوکلئوتیدی که ژن را می سازند موجب می شود تا ژن بطور کامل بی مصرف شود. هنگامی که ما به ملاحظه ۲۰۰ هزار ژن در بدن می پردازیم، برایمان بارزتر می شود که چقدر برای میلیونها نوکلئوتیدی که این ژنها را می سازند غیر ممکن است که از روی تصادف با زنجیره مناسب شکل بگیرند. فرانک سالیسبوری (Frank Salisbury) زیست شناسی تکامل گرا، درباره این غیر ممکن اذعان می کند که:

یک پروتئین متوسط می بایستی چیزی در حدود ۳۰۰ اسید آمینه را در بر داشته باشد. ژن دی. ان. ای. که این امر را کنترل می کند چیزی در حدود ۱۰۰۰ نوکلئوتید در زنجیره اش دارد. از آنجایی که چهار نوع نوکلئوتید در دن. ان. ای. وجود دارد، یکی از نوکلئوتیدها دارای ۱۰۰۰ حلقه زنجیره شکل است که می تواند در ۴^{۱۰۰۰} شکل وجود داشته باشد. با کمی استفاده از جبر (لگاریتم)، می توانیم رقم ۴^{۱۰۰۰} = ۱۰^{۶۰۰} را مشاهده کنیم. ده ۶۰۰ بار ضربدر خودش عدد ۱ را با ۶۰۰ صفر در جلویش بما می دهد!

این رقم کاملاً ماورای اندیشه ما است. ۵۳

عدد ۴^{۱۰۰۰} معادل ۱۰^{۶۰۰} است. ما این عدد را با اضافه کردن ۶۰۰ صفر به ۱ بدست می آوریم. از آنجایی که ۱۰ با ۱۱ صفر نمایانگر یک تریلیون می باشد، رقم با ۶۰۰ صفر در واقع عددی است که فهم آن مشکل است. پروفیسور علی دمیرسوی، تکامل گرا، مجبور شد درباره این موضوع اعتراف ذیل را بنماید:

در واقع احتمال شکل گیری تصادفی پروتئین و اسید نوکلئیک (DNA-RNA) به طور غیر قابل تصویری کم می باشد. شانس برای ظهور حتی یک زنجیره از پروتئین فوق العاده کم است. ۵۴

علاوه بر تمام این ناممکنها، دی. ان. ای. به زحمت می تواند در واکنشی بخاطر شکل ماریچی و دو وجهی اش دخالت داشته باشد. این مسئله همچنین سبب می شود که دریابیم دی. ان. ای. می تواند منشاء حیات باشد.

علاوه بر این در حالی که دی. ان. ای. تنها می تواند با کمک برخی آنزیمهایی که در حقیقت پروتئینها هستند تکثیر شود، ترکیبات این آنزیمها می تواند فقط توسط اطلاعاتی که در دی. ان. ای. رمز بندی شده اند ادراک شود. از آنجایی که هردو آنها به یکدیگر احتیاج دارند، می بایستی در یک زمان برای

شناخت خدا از طریق برهان

تکثیر وجود داشته باشند و یا یکی از آنها قبل از دیگری " وجود " آید. میکروب شناس آمریکایی، یاکوبسون (Jacobson) در این باره می گوید:

مسیرهای کامل برای بازآفرینی طرحها، انرژی و استخراج قسمتهایی از محیط زیست حاضر، توالی رشد و مکانیسم تاثیرگذاری که فرامین رشد را تجزیه و تحلیل می کند، باید در یک زمان (زمانی که حیات آغاز شد) حضور داشته باشند. وقوع هم زمان ترکیب این حوادث، احتمالاً باور نکردنی بنظر می رسد و غالباً به دخالت نیروهای الهی نسبت داده می شود. ^{۵۵}

نقل قول بالا دو سال پس از افشای ساختار دی.ان.ای. توسط جیمز واتسون و فرانسیس کریک نوشته شد. علی رغم تمام پیشرفتهای در علوم، این مسئله برای تکامل گرایان مجهول مانده است. بطور خلاصه، برای تکثیر دی.ان.ای.، وجود برخی پروتئینها برای تکثیر ضروری است و لازمه تکثیر این پروتئینها طبق اطلاعات موجود در دی.ان.ای، کلاً فرضیه های تکاملی را در هم می کوبد.

دو دانشمند آلمانی، یونکر (Junker) و شرر (Scherer) توضیح دادند که ترکیب هریک از مولکولهای لازمه جهت تکامل شیمیایی، نیاز به شرایط معینی دارد و از لحاظ تئوری احتمال ترکیب این مواد، با در نظر گرفتن این که روشهای بسیار متفاوتی را بکار می گیرند، صفر می باشد.

تابحال هیچگونه تجربه ای که بتواند تمام مولکولهای لازم برای تکامل را بدستمان بدهد شناخته نشده است. بنابراین لازم است که مولکولهای متعددی در مکانهای مختلف تحت شرایط خیلی مناسب تهیه شوند تا خودشان را به منطقه دیگری برای واکنش انتقال داده و از عناصر مضرمانند هیدروسیلیس و فوتوسیلیس در برابر خود محافظت کنند. ^{۵۶}

بطور خلاصه فرضیه تکامل قادر به اثبات هیچ یک از مراحل تکاملی، که ادعا می شود در سطح مولکولی اتفاق افتاده، نیست.

برای خلاصه بندی آنچه که تا به حال گفتیم، نه اسید آمینه و نه مشتقات آن و یا پروتئینهایی که موجودات زنده را می سازند نمی توانسته اند در محیط هر "جو اولیه" تصور شده تهیه بشوند. علاوه بر این، عواملی از قبیل ساختار پیچیده و باور نکردنی پروتئینها، ویژگیهای دست راست و چپ آنها و مشکلاتی که در شکل گیری پیوندهای پپتید به چشم می خورند، درست دلیلهایی هستند که چرا هرگز در هیچ آزمایش بعدی دیگری تهیه نشده اند.

حتی اگر برای لحظه ای فرض کنیم که پروتئینها به طریقی تصادفی شکل گرفتند، این امر هنوز معنایی نخواهد داشت زیرا پروتئینها در کل به خودی خود هیچ چیزی نمی باشند؛ آنها خودشان قابل تکثیر نیستند. ترکیب پروتئین فقط زمانی امکان دارد که با اطلاعات رمز بندی شده در مولکولهای DNA و RNA رمز بندی شده باشد. بدون DNA و RNA غیر ممکن است که پروتئین تکثیر شود.

هارون يحيي

ترتیب مشخص بیست اسید آمینه رمز دار شده در دي.ان.اي، ساختار هر پروتئين را در بدن مشخص مي کند. با اين وجود همانطور که به طور وفور براي آن عده از کساني که اين مولکولها را بررسي کردند و براي شان واضح است، غير ممکن است که DNA و RNA از روي تصادف بوجود بيابند.

واقعيت خلقت

با شکست فرضيه تکامل در هر زمينه اسامي سرشناسي در رشته میکروب شناسي، امروزه واقعيت خلقت را پذيرفته اند و شروع به دفاع از نقطه نظري مي کنند که مي گويد: هر چيزي توسط خلقي آگاه به عنوان بخشي از آفرينش بلند مرتبه است. اين مسئله تا بحال حقيقتي بوده است که مردم نمي توانند آن را نادیده بگیرند. دانشمندانى که مي توانند کارهايشان را با ذهني باز به پيش برانند، دیدگاهی را توسعه داده اند که " طرح هوشمندانه" لقب گرفته است. مايکل. جي. بهه

(Michael J. Behe)، يکي از سرشناس ترين اين دانشمندان اظهار مي کند که وجود مطلق خالق را پذيرفته است و به توصيف بن بستهايي که آن دسته از کساني که اين حقيقت را انکار مي کنند مي پردازد:

نتيجه اين تلاشهاي گسترده براي تحقيق درباره سلول- تحقيق حيات در سطح مولکولي- فرياد خردکننده، بلند و شفاف " طراحي!" مي باشد. نتيجه چنان واضح و مهم است که مي بايستي به عنوان يکي از بزرگترين موفقيتها در تاريخ علم درجه بندي شود. اين پيروزي علم، بايد فريادهاي " يافتم" را از دهها هزاران گلو زنده کند.

اما هيچ بطري شکسته نشده است، هيچ دستي به يکديگر زده نشده است. در عوض؛ سکوت کنجکاوانه و شرمساري دشواري آشکارا سلول را احاطه مي کند. زماني که اين موضوع به سمع عموم رسيد، پاها شروع به تکان خوردن گرفت و نفس کشيدن کمي دشوار شد. مردم در سکوت خيالشان بيشر راحت شد و بسياري آشکارا اين موضوع را پذيرفتند؛ ولي بعد به زمين خيره شدند و سرشان را تکان دادند و اجازه دادند که اين حالت ادامه پيدا کند. چرا جامعه علمي به حرص و ولع، کشف تکان دهنده اش را با آغوش باز نمي پذيرد؟ چرا در مشاهده اين طرح از دستکشهاي روشنفکرانه استفاده مي شود؟ معضل در اين است که هنگامي که به يک طرف، طرح روشنفکرانه برچسب خورده باشد به طرف ديگر بايد برچسب خد ا زد.^{۵۷}

امروزه بسياري از مردم حتي از اين که در شرايط پذيرش فلسفه اي غلط

شناخت خدا از طریق برهان

بعنوان مسئله اي درست به نام علم، به جاي اعتقاد به خدا، هستند ناآگاه مي باشند. آنهائي که فهم اين جمله را که "خدا تو را از هيچ خلق کرد" به اندازه کافي علمي نمي دانند، قادرند باور کنند که اولين موجود زنده توسط صاعقه هايي که بيليونها سال به "اولين سوپ" برخورد کرد وارد هستي شده است.

از آنجايي که در جاهاي ديگر اين کتاب به بحث پرداختيم، تناسبات در طبيعت چنان حساس و بي شمار هستند که کاملاً غير منطقي است که ادعا کنيم آنها از "روي تصادف" بوجود آمده اند. مهم نيست تا چه اندازه آنهائي که نمي توانند خود را از نا معقول بودن رها کنند به مبارزه ادامه مي دهند؛ علائم خدا در زمين و آسمانها کاملاً واضح و غير قابل انکار است.

خداوند خالق زمين و آسمانها و تمام چيزهاي درون آن است.

علائم وجود او تمام گيتي را در بر گرفته است.

فلسفه هايي كه اشتباه انكار خدا را شامل مي شوند

در فصلهاي گذشته علائم واضح وجود خدا راديديم. بدون هيچ پرسشي، آن چه كه ما در اينجا توضيح داده ايم فقط بخش كوچكي از ادله بي نهايت او مي باشد. هر آنگاه به اطراف مي نگرим، به علائمي كه وجود خدا را اثبات مي كند مي رسيم.

خوب؛ پس چرا هنوز ملحدان بيشماري وجود دارند؟ علاوه بر اين چرا بعضي از دانشمندان هنوز ملحد هستند؟ چرا آنها علي رغم علائم واضحي كه موجود است، اصرار بر انكار وجود خدا را دارند؟

هنگامي كه به پاسخهاي اين سؤالات نظر مي اندازيم با چندي از تعصبات فلسفي كه اعتقادات افراد ملحد (بعنوان مثال، دانشمنداني كه اين گروه) را مي سازند برخورد مي كنيم. بطوركلي، فرضيه مطرح شده با عنوان ماده گرايي، اين نقطه نظر را اذعان مي كند كه جهان ابدى است و بدون احتياج خالقي اداره مي شود. طبق نظريه ملحدان، ماده تنها نيرويي است كه وجود دارد. ماده آفريده نشده است و در حالي غير كنترل شده، بدون دخالت خالق عمل مي كند. فيلسوفان زيادي در تاريخ هستند كه از اين نظريه دفاع مي كنند. خيلي ها از مريدان مذاهب مشركان مربوط به دوران سومر باستان تا فيلسوفهاي اتم گراي يونان باستان و ماده گرايان ديالكتيكي عصر حاضر، وجود خدا را با اتكاء به اين فرضيه انكار مي كنند.

با اين وجود انكار آنها به هيچ سابقه محكمي بستگي ندارد. آنها به آساني خودشان را در باره جاودانگي ماده متقاعد کرده و شديداً از اين عقیده استقبال مي كنند. آنها فرضيه تكامل را با همان منطق پذيرفته و در اعتقاداتشان محفوظ نگه داشته اند. همانطور كه ميكروب شناس مشهور آمريكايي، مايكل بهه يكبار، در زماني با اين فهم كه حيات خيلي پيچيده است تا از روي تصادف بوجود بيابد،

شناخت خدا از طریق برهان

بیان کرد: آنها فقط می‌توانند سکوت اختیار کرده و موضوع را عوض بکنند. این حالت نشان می‌دهد که تعصباتی وجود دارد که باعث می‌شود این افراد خودشان را به ماده‌گرایی متعهد سازند که نتیجه کلی آن، ملحد‌گری می‌باشد. انکار آنها به وجود خدا از واقعیت‌های ملموس و محاسبه نشأت نمی‌گیرد بلکه ترجیحاً با واقعیت‌های ملموس متضاد است. علاوه بر این آنها سعی می‌کنند که انکار خود را به عموم به میزان گسترده‌ای تحمیل کنند.

خالقین "توطئه‌های شیطانی"

تبلیغات سازمان یافته شده بر ضد اعتقاد داشتن به خدا به این نکته دلالت می‌کند که این حرکتها از سوی مراکز بخصوصی با مهارت کنترل می‌شود. به بیان دیگر مراکز قدرت بسیاری وجود دارند که تلاش قابل ملاحظه‌ای را برای درهم شکستن اعتقادات مذهبی جامعه انجام می‌دهند. تعجب ندارد که خداوند اذهان را به این گروه در قرآن فرا خوانده است. در آیه‌ای، گروهی از مردم که در آتش جهنم پس از این به هلاکت خواهند رسید رهبران خود را، که آنها را به بیراهه کشاند، در آن زمان صدا خواهند زد و خواهند گفت:

اگر اغوای شما نبود ما البته ایمان می‌آوردیم (سوره الصباء، آیه ۳۲)

این گروه که با توطئه‌های شیطانی، دیگران را به ناسپاسی از خدا دعوت می‌کردند، در هر مقطع تاریخ تحت اسامی و اشکال مختلف ظاهر می‌شدند. ویژگی‌های اساسی آنها، با این وجود، همیشه یکسان بوده است. خداوند آنها را در قرآن به عنوان: "اشخاص ثروتمند" (سوره المؤمنون، آیه: ۶۴) یا "رهبران حزب گمراه در میان مردم" (سوره العرف، آیه: ۷۵) نام گذاری کرده است که یعنی این دسته از افراد آنهايي هستند که از لحاظ شرایط مادی ثروتمند بوده و از شأنی که در جامعه برخوردار هستند لذت می‌برند و بخاطر دارایی‌هایشان کفر و تکبر را می‌فروشند. با در نظر گرفتن این که مذهب به عنوان تهدیدی برای امتیازاتی که آنها با بی‌عدالتی و زور به چنگ آورده اند محسوب می‌شود، می‌خواهند آن را ریشه کن کنند. به همین علت است که آنها جهت سوق دادن جامعه به سوی ارتداد "توطئه‌های شیطانی" را می‌سازند.

البته چنین تعریف ساده‌ای برای چنین قدرتهای سازمان یافته شده نمی‌تواند وجود داشته باشد. آنها ماهیتها و اشکال مختلفی را در جوامع متفاوت تظاهر می‌کنند. با این وجود هنگامی که به تاریخ سه یا چهار قرن پیش نگاه می‌کنیم با سازمان بین‌المللی که به جوابهای توصیفات قرآن می‌پردازد بر می‌خوریم.

هارون يحيي

این سازمان، فراماسونري است. لازم است در این نکته تاکید کنیم که مبارزه جهاني فراماسونري از سوي قدرت مرکزي، که در قرآن به يهوديت اشاره شده، حمايت و به عهده گرفته مي شود. اگر چه يهوديت مذهبي الهي است و يهوديان هواخواه این مذهب هستند ليکن همانطور که در بالا به آن اشاره کردیم، يهوديان نقش حياتي را در تبليغات بر ضد مذهب در سراسر دنيا بازي کردند. این امر تنها به علت تغيير اجباري کتاب مقدس عهد عتيق از سوي خاخامها و پايه گزاراي اعتقادات خرافاتي در مذهب راستيني بود که بوسيله موسي پيامبر اعلام شد. با خاتمه يافتن به عنوان مذهبي الهي، به علت تغييراتي که از سوي خاخامهاي يهودي انجام شد، يهوديت به مکتب ميهن پرستي کورکورانه (Chauvinist) در سراسر جهان تبديل شد. سرانجام يهوديهاي گوناگون و فوق العاده محافظه کار، که مذهب را به عنوان مفهومي منحصر به خودشان در نظر مي گرفتند، با این مطلب که مسيحيت و اسلام "مذهبهائي نادرستي" مي باشند و مي بايستي نابود شوند جناح گيري کردند. علاوه بر آن، تاثير متقابل و جالب آن دسته از افراي که مورد سؤال واقع شده بودند، آن شد که به مانند قدرتهائي که سعی بر محو تمام اعتقادات مذهبي در دنيا داشته اند عمل بکنند. این منطقي ترين دليل اتحاد بين يهوديت و فراماسونري مي باشد.

نقش فراماسونري

سازمان مخفي فراماسونري با در بر گرفتن ريشه اش از دنياي غرب، که متعاقباً به همه جا سرايت کرد، هميشه منشاء تمام اندیشه ها و فعاليتهاي ضد مذهبي در هر کشوري که از صافي رد شده است بوده است. تحقيقات دقيق در باره تاريخ جنگ عليه مذهب، که در هر کشوري در طي چند قرن پيش صورت گرفت، نشان مي دهند که فراماسونري هميشه مرکز این مبارزات بوده است. تاريخ اروپا بطور چشمگيري سهم روشني در این باره دارد. به همين علت است که سيزدهمين رهبر کاتوليکهاي جهان، پاپ لئو، نشانه گيري مخصوصي را به فراماسونري، در بخشنامه معروف نوع انساني (Humanum Genus) پاپ (۱۸۸۴)، گرفت که اهداف این سازمان را بدین شرح توصيف کرد:

با این وجود در این زمان، پارتيزانهاي شيطان بنظر مي رسند که با يکديگر در حال متحد شدن هستند و با حرارتي متحد مبارزه اي را انجام مي دهند که از سوي آن مجمع جهاني که فراماسونها ناميده مي شوند تقويت مي شوند. آنها ديگر اهدافشان را مخفي نگاه نمي دارند و آشکارا بر عليه خدا مي ايستند. آنها مي خواهند کليساي مقدس را به طور آشکارا و در ملاء

شناخت خدا از طریق برهان

عام خراب کنند. این قضیه تدارک دیده شده به طور کلی مللهای جوامع مسیحی را ضایع می‌کند.^{۵۸}

تجزیه و تحلیلی را که پاپ در پایان قرن نوزدهم انجام داد کاملاً صحیح می‌باشد. هنگامی که به مرور نشریات فراماسونری معاصر می‌پردازیم، متوجه می‌شویم که هدف اصلی این سازمان درهم کوبیدن تمام اعتقادات مذهبی در جامعه است. یک فراماسونر ترکی در یکی از رساله‌های خود به این که چگونه مذهب بوسیله "ترویج علوم محض در جامعه" لغو می‌شود اشاره می‌کند.

در نهایت می‌خواهم به این نکته اشاره کنم: بیشترین مقطع رسالت فراماسونری که برایمان حکمفرما شده است، بخاطر تغییر دادن علم و منطق - برای ترویج با تایید این موضوع که این تنها راه برای تکامل است - و یا تعلیم افراد در علوم مثبت نمی‌باشد. کلمات زیر از سوی ارنست رنان (Ernest Renan) خیلی در خور توجه است: "اگر مردم در علوم و منطق محض تعلیم یافته و روشن بشوند، آنگاه عقاید بیهوده مذاهب رفته رفته از سر بیرون می‌آید."^{۵۹}

در اینجا آن چه که به معنای "علوم محض" از آن یاد شده است به معنی فلسفه ماده‌گرایی است که هر چیزی را که با آزمایش و مشاهده بدست نیاید نفی می‌کند. رسالت فراماسونری، از طرف دیگر، برای تحمیل این فلسفه در مردم با نام "علم" به کار برده شده است و از اینرو همه اعتقادات مذهبی را نفی می‌کند. همانطور که در نقل قول بالا مطرح شد فرضیه تکامل نقش حساسی را در ارائه این مبارزه ایفا می‌کند. فراماسونری اعتقاد دارد، ترویج عقیده تکامل در جامعه بزرگترین وظیفه اش محسوب می‌شود.

ارتباط سازمان یافته عامل خیلی مهمی است که شالوده هم فرضیه تکامل و هم فرضیه ماده‌گرایی و مشتقاتش را، که به طور جدی در تمام گوشه و کنار دنیا برانگیخته شده است، تشکیل می‌دهد. سازمان فراماسونری و شعباتش نقش مهمی را در تبلیغات نظم یافته، که برضد اعتقادات مذهبی طی چند قرن گذشته اجرا شده، دارا می‌باشد. به همین علت است که چرا بنیانگذاران گوناگونی که - بعضی وقتها حتی مخالف آنان هستند - ساختارهای فلسفی شکلشان وجود خدا را نفی می‌کند، همان فراماسونرها هستند.

فیلسوفهای فراماسونر

همانطور که در بالا به آن اشاره شد ساختارهای بنیانگذاران فلسفه ضد مذهبی در حقیقت بخشی از جنگ با قاعده است که بر علیه مذهب بکار گرفته می‌شود. به همین خاطر ما فهمیدیم که اکثر فیلسوفانی که این ساختارها را کشف

هارون يحيي

کرده اند، بخشی از سازمان فراماسونري هستند که در مرکز جنگ عليه مذهب مي باشند. در اين مقوله فيلسوفاني که فوراً نظرها را به خود جلب مي کنند، روشنفکران فرانسوي هستند که در پيش روي انقلاب فرانسه مي باشند. اين افراد نه تنها صاحب نظران مذهبي را انتقاد مي کنند بلکه همچنين خصومت بي رحمانه اي را بر عليه مذهب براه مي اندازند. در ميان آنها دیدروت (Diderot)، نویسنده ساختار طبيعت، که به عنوان "انجيل ماده گرایی" برداشت شد؛ ولتر (Voltaire)، که نيز یک ماده گرایی دو آتشه و مخالف مذهب بود؛ ماده گرایی تندرو؛ مونتسکیو (Montesquieu)؛ ژان-ژاک روسو (Jean-Jacques Rousseau) که "مذهب" جديدی را مطابق با معيار خودش وضع کرد و "دانشنامه نویسانی ديگر" همگی مخالف شديد مذهبيون بودند. مجله ميمار سينان (Mimar Sinan) درباره سازمان فراماسونريهاي ترکیه مي نويسد:

انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه از سوي فراماسونريها تدارک دیده شد. بيانيه حقوق بشر، اصول آزادي، تساوي و اخوت با الهام و ارشاد از استادانمان مانند مونتسکیو، ولتر، روسو و دیدروت مکتوب شده است.^{۶۰}

مجله فراماسون همچنين از طرف فراماسونريهاي ترکیه مي نويسد: پيشگاماني که ساختار زمين داري در فرانسه را سرنگون کرده و دست به انقلاب زدند کسانی مانند مونتسکیو، ولتر، جي.جي.روسو، ماده گرایی بزرگ دیدروت و دانشنامه نویسانی که دور او حلقه مي زدند، بودند. آنها همه فراماسون بودند.^{۶۱}

ايديه هاي ماده گرایی و ضد مذهبي که در اين سالها به شدت افزايش پيدا کرد دنباله انقلاب فرانسه بود که در قرن نوزدهم به اوج خود رسيد. هنگامي که به رهبران اين جنبش نظر مي افکيتم دوباره به فراماسونري برخورد مي کنيم. علاوه بر اين، اگر يهوديان در ميان آن اشخاص قرار نداشتند، اين سازمان ارزشمند نمي شد. اين امر نشان مي دهد که يهوديان، با اتحاد با فراماسونها، سعی بر تضعيف کردن مذاهب الهي از قبيل اسلام و مسيحيت مي باشند و با دفاع کردن از نقطه نظر دنيوي ماده گرایی، همان هدف را در زمينه هاي فلسفي به کار مي برند.

پشت صحنه سوسياليزم (اصالت اجتماع)

گروهي عجيب و غريب در باواریا واقع در جنوب آلمان در سال ۱۷۷۶ تاسيس شد. بنيانگزار اين گروه، که خود را "متجدد" مي خواند (يعني روشنفکر)، استاد حقوق به نام آدام وايشات (Adam Weishaupt) بود. اين انجمن از دو لحاظ جالب است: اين انجمن، انجمنی سري بود و برنامه سياسي

شناخت خدا از طریق برهان

جاه طلبانه اي را براي خود تدارک دیده بود. در برنامه اي که توسط وایشات نوشته شده بود، اهداف بنيادي انجمن به شرح زیر شناخته شد.

۱. لغو تمام سلطنتها و دولتهاي داراي روش.

۲. لغو تمام مذاهب مبني بر خداشناسي (الهي).

طرز نگرش اين انجمن به مذهب کاملاً مخالف آمیز بود. طبق نظر تاريخ دان انگليسي، مايکل هووارد (Michael Howard)، وایشات " نفرت بیمار گونه اي" با هر گونه مذهب الهي داشت. ۶۲

اين انجمن در حقيقت نوعي لوژ براي فراماسونرها بود. وایشات فراماسون مافوق بود و انجمن را در خطوط و سبک مرسوم لژهاي فراماسونري سازمان دهی مي کرد. تجدد گرايي با سرعت حيران کننده اي رشد پيدا کرد. در سال ۱۷۸۰، با مشارکت بارون فون نيگ (Baron Von Knigge)، يکي از بزرگترين استادان لژ فراماسونري، قدرت انجمن به شدت افزايش پيدا کرد. وایشات و نيگ کارهاي مقدماتي را براي ايجاد انقلاب در آلماني که در همه چيز، بجز اسم، به سوسياليست ختم مي شد، وارد کردند. وقتي که دولت به ماهيت آنها پي برد، با اين همه، وایشات و نيگ منحل کردن جامعه را معقولانه مي دانستند. فعاليتهاي آنها در لژهاي منظم فراماسونري جذب شد. اين اتحاد در سال ۱۷۸۲ صورت گرفت.

در اوایل سال ۱۸۰۰، انجمني جديد در آلمان که در جستجوي عرف روشنفکري در آلمان بود تاسيس شد. اسم اين انجمن به " انجمن صالحين" نام گرفت ولي بلافاصله، اسم آن به " انجمن کمونيستها" تغيير يافت. رئيس انجمن مي خواست برنامه اي سياسي را براي اين گروه تدوين کرده و دو نفر اولي را که او براي نوشتن اين برنامه به کار گماشت، دو روشنفکر طرفدار اصول اشتراکي: کارل مارکس و فردريک انگلز بودند! اين دو نفر بيانيه کمونيستي را براي آموزش به انجمن کمونيستها نوشتند. يکي از بارزترين عقیده هاي اين بيانيه اين بود که مذهب به عنوان " افیون افراد" تلقی مي شد و اين رساله درباره اين که حذف اعتقادات مذهبي، يکي از شرايط لازمه " جامعه بي طبقاتي" مورد پسند است، که به عنوان تنها اميد انسان براي رهايي بود، به بحث مي پرداخت. بایستي توجه شود که هم مارکس و هم انگلز ریشه يهودي داشتند. شروع تسلط فراماسونرها و يهوديان در جنبش سوسياليستي، در سالهاي که دنبال مي شد ادامه پيدا کرد. برخي از فراماسونرها و يهودياني که از جنبش سوسياليستي حمايت مي کردند عبارت بودند از:

فردیناند لاسال (Ferdinand Lasalle): دوست نزدیک مارکس، از ایده

یک ديکتاتوري کمونيستي انقلابي دفاع مي کرد.

ويکتور آدلر (Victor Adler): به عنوان مرد دست راست انگلز، تلاش

هارون يحيي

چشمگیری را در تبلیغ کمونیسم صورت داد. پسر او، فردریش آدلر رهبر حزب کمونیست اتریش شد.

موزس هس (*Moses Hess*): در یک خانواده یهودی محافظه کار به دنیا آمد. هس یک سوسیالیست و دوست صمیمی مارکس بود. او همچنین صهیونیستی دو آتشف بود و در اروپا در کتابش، رم و بیت المقدس، پیشرو جنبش صهیونیست شد. هس در ایجاد کشور یهودی در فلسطین زحمات زیادی کشید. او همچنین مدافع پرحرارت داروین گرایی در تمام طول عمر خود بود.

گئورگی لوکا کس (*Gyorgy Lukacs*): عضو یک خانواده ثروتمند یهودی. لوکا کس کتابهای زیادی نوشت و از کمونیسم دفاع کرد. او مکتب کمونیستی را در میان جوانان گسترش داد. لوکا کس نقش مهمی را در انقلاب کمونیستی که در مجارستان صورت گرفت داشت.

ولادیمیر آی. لنین (*Vladimir I. Lenin*): یک یهودی، همانند اکثر رهبران جنبش بلشویکی در روسیه بود. لنین بنیانگزار یکی از خونبارترین رژیمهای توتالیتار در دنیا بود.

هربرت مارکوس (*Herbert Marcus*): پسر یک خانواده یهودی بود. هربرت مارکوس از نو مارکسیسم را تفسیر کرد و زمینه هایی را برای شورش دانشجویان در سال ۱۹۶۸ پدید آورد. او موجب تحریک جنبشهای دست چپ دانشگاهی، که تمام دنیا را تحت تاثیر قرار داد، و مکتب آنارشیستی که کشته شدن تعداد کثیری از افراد جوان را در بر داشت و هنوز هم در بر دارد شد.

یک فلسفه و دستور جلسه مربوطه

هنگامی که به تاریخ فلسفه نگاه می کنیم متوجه می شویم که ملحدان و فیلسوفان بسیار دیگری که به واسطه هویت فراماسونریشان تعیین می شدند وجود دارند. در میان آنها متفکرینی مانند دیوید هیوم (*David Hume*)، هولباخ (*Holbach*)، اشلینگ (*Schling*)، جان استورات میل (*John Stewart Mill*)، آگوسته کومته (*Auguste Comte*)، مارکوس دساد (*Marcus de Sade*) و جامعه شناسان دیگری مانند امیل دورکهایم (*Emile Durkheim*)، فردیناند تینیس (*Ferdinand Tnnies*)، هربرت اسپنسر (*Herbert Spencer*)، زیگموند فروید (*Sigmund Freud*)، هنری برگسون (*Henry Bergson*) و اریک فروم (*Erich Fromm*) به چشم می خورند. تمام آنها ریشه یهودی داشته و سعی می کردند تا مردم را از مذهب برگردانند و دستور اخلاقی و اجتماعی را دایر کردند که کاملاً غیر مذهبی بود. بدون اغراق باید گفت که چارلز داروین و نظریاتش، جایگاه خیلی به خصوصی را در میان این شخصیتها داشت. مهمترین نکته ای که بایستی در اینجا بدان توجه کرد این است که فلسفه

شناخت خدا از طریق برهان

هاي ماده گرایی و بی اعتقادی که از سوی تمام این متفکران - و هزاران نمونه مشابه آن - تهیه شد، منافع اجتماعی و سیاسی مشخصی را تأمین می کرد. همانطور که در ابتدا به آن اشاره کردیم مهمترین دلیل برای آن که چرا مردم خدا را انکار می کنند، مربوط به نگرانی آنها به مذهبی است که علت فطری اعتقاد به خدا می باشد. آنها مذهب را انکار می کنند زیرا مذهب با منافعشان یا با محافلی که آنها ارائه می دهند تناقض داشته و این افراد به الحادگری، برای این که پشتیبانانی را برای خود پیدا کنند، روی می آورند.

به همین علت علائم آشکار وجود خداوند از سوی این افراد دیده نمی شود. یا ترجیحاً آنها تمایلی به دیدن این علائم ندارند. این افراد شدیداً سعی بر جلوگیری از اعتقاد به وجود خدا دارند و این بی اعتقادی را به طور عموم در سرتاسر جامعه گسترش می دهند. بالاخره توده ها یا اعتقادی به خدا ندارند یا او را در حالی که در قرآن به آن اشاره شده است (سوره التوبه، آیه: ۶۷)، " فراموش " کرده اند.

به همین علت است که اکثر مردم زندگی شان را بدون این که پرستش خداوند را به جای بیاورند، با این فکر که بدون نیاز به او زندگی می کنند، سپری می کنند. با این همه انسان نباید از سوی این " جماعت مغرور " فریب بخورد چرا که خداوند از پیش ما را در قرآن درباره این که اکثر انسانها ایمان نمی آورند آگاه کرده است (سوره الرعد، آیه: ۱). آیه زیر همچنین به ما درباره همین موضوع گوشزد می کند.

اگر پیروی از اکثر مردم روی زمین کنی تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد
که اینان جز از پی گمانی نمی روند و جز اندیشه باطل و دروغ چیزی را در
دست ندارند. (سوره العناب، آیه: ۱۱۶)

(برای اطلاعات بیشتر به دستور فراماسونری جدید، نوشته هارون یحیی
نگاه بیاندازید)

زیانهای نگرش جامعه در بی اعتقادی نسبت به خدا

خداوند در آیه ای از قرآن آشکار می کند که او انسان را طبق فطرت خاصی آفریده است. "روی به جانب آئین پاک اسلام آور و از طریقه خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن." (سوره الروم، آیه: ۳۰). فطرت انسان تکیه بر مطیع بودن از خدا و اعتقاد داشتن به او می باشد. از آنجایی که انسان قادر به انجام آرزوها و احتیاجات نامحدود خود نیست از اینرو خود را کوچک تصور کرده و نیازش را به خدا و بازگشت به سوی او لازم می بیند.

اگر انسان مطابق با این فطرت زندگی کند، به اطمینان، آرامش، خوشحالی و رستگاری حقیقی نائل می شود. اگر او این فطرت را انکار کرده و از خدا روی برگرداند، زندگیش را در افسردگی، ترس، نگرانی و اندوه به سر خواهد برد.

این قاعده، که برای انسان صادق است، برای جوامع نیز صحت دارد. اگر جامعه ای از افرادی تشکیل شده باشند که به خدا ایمان داشته باشند، آنگاه جامعه ای منصف، صلح جو، خوشحال و خردمندی را خواهیم داشت. بدون تردید عکس این قضیه نیز هم صحت دارد. اگر جامعه ای از خدا مطلع نباشد، آنگاه نظم یک چنین جامعه ای اساساً فاسد، ضایع و کهنه می شود.

هنگامی که روی گرداندن جوامع از خداوند مورد بررسی قرار گرفته می شود، این واقعیت به راحتی دیده می شود. یکی از مهمترین نتایج اندیشه نامذهبی، برچیدن مفهوم انسانیت و رشد فساد بطور کامل در جامعه می باشد. پافرانهادن از مرزهای اخلاقی و مذهبی و تنها با ارضاء کردن تمایلات شخصی، ساختار این فرهنگ را به شکل تعدی، در کلی ترین حالت کلمه، نشان می دهد. در چنین ساختاری همه گونه های فساد اخلاقی از انحرافات جنسی تا اعتیاد به مواد مخدر حمایت می شوند. در حقیقت جوامعی که فاقد عشق انسانی بوده و نادان و خود پرست می باشند، فرو مایگی و یاوه گویی در آن رشد می کند.

شناخت خدا از طریق برهان

در جامعه ای که مردم تنها برای ارضا کردن غرایض خود زندگی می کنند مطمئناً امکان برقراری آرامش، عشق و مناسبات دوستانه وجود ندارد. در چنین جامعه ای روابط انسانی بستگی به منافع دوجانبه دارد و احساس بی اعتمادی شدیدی حاکم است. وقتی که هیچ دلیلی برای صادق بودن، قابل اعتماد بودن و خوب رفتار کردن وجود ندارد، همه چیز به شکل ریا، دروغ و یا خیانت قرار می گیرد. اعضای چنین جوامعی " به خداوند، (با تنفر) پشت کرده اند (سوره هود، آیه: ۹۲) و از اینرو هرگز ترس از خدا را قبول ندارند. از آنجایی که آنها نمی توانند " تصور صحیحی از خدا داشته باشند"، به روز جزا و حساب بی اعتنا هستند. جهنم برای آنها چیزی بیشتر از ایده ای که در کتابهای مذهبی آمده است نمی باشد. هیچ یک از آنها فکر نمی کنند که می بایستی در محضر خدا عذری پس از مرگشان، برای گناهایی که مرتکب شده اند، داشته باشند؛ و یا این که سرانجام محکوم به عذاب ابدی در جهنم می شوند. حتی اگر به این موضوع فکر کنند با خود می پندارند که پس از آن که " با پول گناهان خود را خریدند" وارد بهشت می شوند؛ همانطور که در این آیه به آن اشاره شده است:

گویند ما را هرگز در آتش جز اندک زمانی (هفت یا چهل روز) عذاب نکنند و این سخنان که به دروغ بر خود بسته اند آنها را در دین مغرور گردانیده است. (سوره آل عمران، آیه: ۲۴)

بنابراین آنها زندگیشان را با ارضا کردن امیال و هواهای نفسانی سپری می کنند.

این حالت در نتیجه، انحطاط رو به زوال دینی و سقوط اخلاقی که در بسیاری از جامعه ها امروزه می بینیم، به ارمغان می آورد. آنها با منطق خود خیال می کنند که " ما به این دنیا فقط یکبار می آییم و ۶۰-۵۰ سالی را زندگی خواهیم کرد و سپس خواهیم مرد؛ پس بیاییم از دنیا بهترین لذت را ببریم". ساختار این اندیشه که بر اساس این منطق غلط استوار شده است ممکن است با خود تمام بی عدالتیها، فحشاگریها، دزدیها، جرایم و فساد را به همراه بیاورد. کسی که با این طرز تفکر موافقت بکند، ممکن است در تمام جرمها، قتلها و کلاه برداریها شرکت کند. هنگامی که شخص به هیچ چیز به جز ارضا شدن هوای نفسانی خود فکر نمی کند، هر کس دیگر، شامل اهل خانواده و دوستانش، از لحاظ اهمیت در درجه دوم قرار می گیرند. اشخاص دیگر در جامعه هیچ گونه ارزشی ندارند.

در چنین ساختار اجتماعی که رابطه ها به میزان زیادی بر روی منافع قرار گرفته است، بی اعتمادی دو جانبه مردم، مانع ایجاد آرامش - چه در سطح اجتماعی و چه در سطح فردی - می شود و باعث می شود که مردم برای همیشه در حالتی شبهه آمیز، ناراحتی و بی ثباتی زندگی کنند. با ندانستن این که چه کسی

هارون يحيي

و در چه وقت يا چگونه خلافي را در چنين جامعه اي انجام داده است، زندگي مردم را از لحاظ روحي در شرايط ترس و تشويش قرار مي دهد. عدم اطمينان كلي و ظن سبب مي شود كه آنها زندگي غمناكي داشته باشند. در جامعه اي كه تمام ارزشهاي اخلاقي به دور ريخته شده است، نگرش مردم بر تصوراتي از قبيل خانواده، صداقت و پاكدمني كاملاً مضطرب كننده مي باشد زيرا اين افراد ترسي از خدا ندارند.

در چنين جوامعي زندگي مردم بر اساس محبت و احترام متقابل نمي باشد. افراد اين اجتماع احساس نياز احترام گذاشتن به يكدیگر را ندارند. آنها طرز نگرش به يكدیگر علاقه نشان دادن را بدون علت خاصي نشان نمي دهند. در واقع آنها با استدلال غلطشان در رفتار كردن به اين شكل، كاملاً حق دارند. آنها در تمام عمرشان ياد گرفته اند كه از حيوانات تكامل يافته اند و روحشان پس از مرگ براي هميشه از بين مي رود. بنا بر اين آنها احترام گذاشتن را در اصل به ميموني كه در زير زمين پوسيده مي شود و هرگز يكدیگر را دوباره نخواهند ديد، چيز بي معنایی تصور مي كنند. در منطق مخدوش آنها، " همه كسان ديگر به مانند خود شان روزي مي ميرند و در زير زمين دفن مي شوند؛ بدن آنها پوسيده و روحشان از بين مي رود. پس چرا بايد به خود زحمت دهند تا براي ديگران كار نيك و فداكاري انجام دهند؟" در واقع اين تفكرات در نيمه آگاه هر كسي كه هيچ اعتقادي به خداوند ندارد يا از اين پس نخواه داشت نفوذ مي كند. در جوامع بدون ايمان به خدا، هيچ گونه اساسي براي آرامش، خوشحالي يا اعتماد وجود ندارد.

هدف از تمام چيزهائي كه گفتيم اين نيست كه " فساد، در جوامعي كه هيچ گونه اعتقادي به خدا وجود ندارد، اتفاق مي افتد؛ پس ايمان به خدا، كه حتماً بايد باشد" را پيشنهاد مي كنيم. به خداوند بايد ايمان آورد زيرا او وجود دارد و هر كسي كه او را انكار كند گناه بزرگي را در محضر او مرتكب شده است. قصد ما چيزي به غير از اين نيست كه بگوئيم جوامعي كه در آن اعتقاد به خدا وجود ندارد فاسد مي شود و از اينرو تاكيد مي كنيم كهديدگاه بنيادي اين جوامع نادرست است. ديدگاههاي نادرست منتهي به پيامدهاي شوم مي شوند. جامعه اي كه مرتكب بزرگترين گناه، انكار خداوند، مي شود مطمئناً از وخيم ترين پيامدها رنج خواهد برد. اين پيامدها براي نگرش، ارزشمند مي باشند زيرا نشان مي دهند كه چگونه آن جامعه دچار اشتباه شده است.

خصوصيت مشترك اين جوامع گمراه شدن همگاني افرادش مي باشد. همانطور كه در اين آيه ذكر شده است، " اگر پيروي از اكثر مردم روي زمين كني تو را از راه خدا گمراه خواهند كرد" (سوره الانعام، آيه: ۱۱۶)، اكثر جامعه ويژگي مشتركی دارند كه روانشناسي " توده" را كه بي اعتقاديهاي گذشته را در بردارد

شناخت خدا از طریق برهان

تقویت می‌کند. خداوند چنین جوامعی را که نسبت به او بی‌اعتنا می‌باشند در قرآن "جاهل" ذکر کرده است. اگرچه افراد این جامعه ممکن است درباره فیزیک، تاریخ، زیست‌شناسی یا علوم مشابه مطالعاتی را داشته باشند ولی احساس و آگاهی پذیرش قدرت خدا را ندارند و در این جهت ناآگاه هستند.

از آنجایی که افراد یک جامعه گمراه خود را در راه رسیدن به خدا وقف نمی‌کنند ممکن است از مسیر او در جهات مختلف منحرف بشوند. آنها به دنبال اشخاصی هستند که بندگان نالایق خدا، درست شبیه به خوشان، هستند و آنها را به عنوان الگوه در نظر گرفته و از عقایدشان، به عنوان حقیقت محض پیروی می‌کنند. نتیجتاً یک جامعه بی‌خرد به جامعه‌ای بسته منتهی می‌شود که به طور روز افزون خود را کور کرده و از عقل و منطق دورتر و دورتر می‌شود. همانطور که در ابتدا به آن اشاره کردیم برجسته‌ترین ویژگی این ساختار این است که اعضای چنین جامعه‌ای با تلقین ضد مذهبی هم صدا هستند.

خداوند در قرآن با مثال در خور توجه‌ای درباره این که چگونه زندگی که بر مینا و اساس بیهوده و پوچ بنیاد نهاده شده است محکوم به فنا است، می‌فرماید:

آیا کسی که مسجدی به نیت تقوی تاسیس کرده و رضای حق را طالب است مانند کسی است که بنایی سازد بر پایه سستی در کنار سیل که زود به ویرانی کشد و عاقبت آن بنا از پایه به آتش دوزخ افتد؟ و خدا هرگز ستمکاران را به هیچ راه سعادت هدایت نخواهد فرمود. (سوره التوبه، آیه: ۱۰۹)

نکته دیگری که هنوز باید به خاطر سپرده شود این است که: هر جامعه و شخصی، فرصت‌رهایی از این تلقین که شیوه‌ای از زندگی و فلسفه جاهلیت است را دارا می‌باشد. خداوند برای این افراد منادیانی را، که به آنها هشدار داده و از وجود خدا آنها را آگاه کرده و به آنها معنای واقعی زندگی را می‌گویند فرستاده است و به همراه منادیانش کتابهای صالحی را آورده که جوابگوی تمام سؤالاتی که از وجدان مردم نشأت می‌گیرد می‌باشد. این قانون خداوند است که از ازل وجود داشته است. در عصر ما راهنمای همه مردم قرآن است که راه درست را نشان داده و مردم را از گمراهی به روشنایی هدایت می‌کند. مردم طبق رجحان‌شان مورد قضاوت قرار می‌گیرند. قاصدی که کتابش را به همراه خود برای مردم آورد، از اینرو آن را برای آنها خواند:

بگو ای مردم: حق از جانب خدا برای هدایت شما آمده پس هرکس هدایت یافت نفعش بر خود اوست و هرکس براه گمراهی شتافت زیانش بر خود اوست و من نگهبان شما نیستم. (سوره یونس، آیه: ۱۰۸)

خانه وعده داده شده: جهان آخرت

این مساله مي بایستی برای هر شخص با خرد و با وجدان آشکار شود که هیچ یک از اهدافی که موجود می باشد، هیچ یک از حوادثی که اتفاق می افتد و هیچ یک از قوانینی که در جهان به سر می برد، بیهوده و یا بی هدف نمی باشند. ساختار و استقامت جهان، همانطور که در فصلهای گذشته برایمان مطرح شد، بر اساس تناسبات خیلی دقیقی می باشند. این تناسبات به عنوان حقیقتی بی چون و چرا نشان می دهند که جهان آفریده شده است. حال که چنین است؛ می توان گفت که جهان بیهوده خلق شده است؟ مطمئناً نه.

حتی در کوچکترین عملی که از سوی انسان در حین زندگی بر روی زمین انجام می شود، که به مانند ذره ای غبار در مقایسه با بلیونها کهکشان می باشد، هدفی دنبال شده است. بنابراین با چه منطقی می توان ادعا کرد که کل جهان از روی پوچی بوجود آمده است؟ خداوند انسان را آگاه می کند که بیهوده آفریده نشده است.

آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث آفریده ایم و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد؟! (برای تقاص). (سوره المؤمنون، آیه: ۱۱۵)

وجود حیات بر روی زمین توسط زنجیره بشماري از پدیده های حیرت آور که از انفجار بزرگ تا اتمها، از اتمها تا کهکشانها و از کهکشانها تا سیاره خودمان شکل گرفته صورت یافته است. حیات بر روی زمین چنان است که هرگونه نیازی زیرکانه طراحی شده و در مناسب ترین شکلش آفریده شده است؛ خورشید در آسمان همه انرژی لازم را فراهم می کند، مواد لازم در زمین اندوخته شده و در هر کجای دنیا میلیونها نوع از گیاهان و حیوانات فراهم شده است. علی رغم همه حوادث خارق العاده ای که به توصیف آن پرداختیم، انسان هنوز به این که پس از مرگ دوباره زنده خواهد شد، همانطور که در قرآن مطرح شده است،

شناخت خدا از طریق برهان

اعتقادي ندارد و اظهار نظرات بي ربطي مي نمايد. خداوند در قرآن به منطق تحريف شده بي ايمانان اشاره مي کند و به آنها پاسخ داده است که:

و براي ما مثلي زد که گفت: " اين استخوانهاي پوسيده را باز که زنده مي کند؟ بگو آن خدائي زنده مي کند که اول بار آنها را حيات بخشيد و او به هر خلقت دانا و توانا است!" (سوره الياسين، آيه: ۷۹-۷۸)

" بزرگوار خدائي که سلطنت ملک هستي به دست قدرت اوست و بر همه چيز وي را توانائيست. خدائي که مرگ و زندگاني را آفريد که شما را بيازمايد تا کدام نيکوکارتر است و او مقتدر و آمرزنده است. " (سوره الملک، آيه: ۲). همانطور که در اين آيه توصيف شده است، اين دنيا مکان امتحان بوده و موقتي مي باشد. براي تمام انسانها پاياني خواهد بود که زمانش از سوي خداوند مقدر خواهد شد؛ همانطور که براي دنيا مي باشد. مردم در ازاي عمر کوتاه مدتي که به آنان اعطا شده است موظفند که آن را طبق شرايطي که خداوند در قرآن توصيف کرده است بکار برند. آنها در جهان آخرت به خاطر کارهاي نيکي که انجام داده اند پاداششان را دريافت مي کنند.

کيفر ابدي

ما در طول اين کتاب علائم آشکار وجود خدا، هواداران شيوه اي که بر نفي وجود خدا تکیه مي کند و نوع محتوایی که براي اجرايش به جستجو مي پردازند را توصيف کردیم. هر چيزي که تاکنون درباره اش صحبت شد مربوط به " زندگي در اين دنيا" بوده است. با اين وجود، آنچه که مرگ را دنبال مي کند، يعني " جهان آخرت"، نیز سزاوار بررسي جدی مي باشد.

آنهايي که سعی بر ادامه روشهايي دارند که به بي اعتقادي بر خدا تکیه مي ورزد، در حقيقت زندگي ياس آوري را براي پيروان خود مهيا مي کنند. اين افراد همچنين باعث مي شوند که پيروانشان دچار کيفر سنگيني در جهان آخرت شوند. در آنجا، آنها ديگر به هيچ طريقي نظر صميمي به آن افراد ناداني که از آنها در دنيا پيروي مي کردند ندارند. بلکه بالعکس، آنها در آنجا فقط سعی بر نجات خود دارند؛ همانطور که در آيه زير آمده است:

اگر مردم ستمکار مالک روي زمين باشند همه دارائي خود را فدا دهند تا مگر خويشتن از عذاب برهانند... (سوره يونس، آيه: ۵۴)

طرز تلقي آنهايي که از بي اعتقادي در دنيا حمايت مي کنند نیز در آيه هاي ديگر ذکر شده است:

" در آنوقت هر قومي از آنان که بدوزخ شوند قوم ديگر را لعن کنند تا آنگاه که همه را آتش دوزخ فرا گيرد و آنگاه زمره آخرين با فرقه اول گويند

هارون يحيي

که خدایا اینان ما را گمراه کردند پس عذابشان را در آتش افزون گردان.
خدا گوید همه را عذاب مضاعف به قدر گناه خود است ولیکن شما بر آن
آگاه نیستید! " (سوره الاعراف، آیه: ۳۹-۳۸)

همانطور که روشن است، تفاوتی در این که شخص، عضو برجسته آن عده
از کسانی باشد که اعتقاد ندارد و یا آنهايي که در پشت سر این افراد قرار
می‌گرفتند وجود ندارد. در نتیجه هر دو گروه از ضرر بسیاری رنج برده و کيفر
ابدی را برای گناھانی که در دنیا مرتکب شدند سزاوار خواهند بود. خدا در قرآن
به طور دقیق حال و هوای افرادی را که در روز قیامت، در جهنم به سزای اعمال
خود می‌رسند توصیف می‌کند.

روز قیامت

هنگامی که خداوند در قرآن به روز قیامت اشاره می‌کند، از آن به عنوان
" روزی که ملاقات کننده (آنها) را به چیزی ناشناخته دعوت می‌کند.... " یاد می
کند. (سوره القمر، آیه: ۶) وحشت این روز مشابه چیزی نیست که انسان بتواند
آن را استنباط کند زیرا تا به حال به حتی مشابه آن هم بر نخورده است.
تنها خدا از رسیدن آن زمان مطلع خواهد بود. دانش مردم درباره این روز
محدود به آن چیزی است که در قرآن ذکر شده است. روز جزا زمانی می‌آید
که هیچ کس انتظار آن را ندارد.

این روز توقیف، ممکن است در زمانی اتفاق بیافتد که مردم یا در حال کار
کردن در دفتر خود، یا خوابیدن در خانه، یا صحبت کردن پای تلفن، یا خواندن
کتاب، یا خندیدن، یا گریه کردن و یا بردن فرزندشان به مدرسه می‌باشند.
علاوه بر این، این توقیف آنچنان ترسناک است که هیچ کس مشابه آن را در
طول حیات خویش ندیده است.

آنگاه که صور اسرافیل را بدمند آن روز، روز سختی است که کافران را
در آن آسایش نیست (سوره المدثر، آیه: ۷۴). هنگامی که این صدا در سرتاسر
دنیا شنیده می‌شود آنهايي که از فرصتها برای جبران گناھانی که انجام داده اند
تلاشی صورت ندادند، ترس و وحشت زیادی خواهند داشت. خداوند در قرآن
وقایع ترسناکی را که در آن روز اتفاق می‌افتد شرح می‌دهد:

ساعت قیامت وعده گاه آنهاست و آن روزی بسیار سخت تر و ناگوارتر
است. (سوره القمر، آیه: ۴۶)

همانطور که از آیه‌ها استنباط می‌شود، صدای شیپور ارتعاش زیاد و
پرخروشی را، که گوشها را کر می‌کند، به دنبال خواهد داشت. بخاطر شدت این
سروصدا کوهها شروع به تکان خوردن می‌کنند و زمین در زیر آنها می‌لغزند.
(سوره الزلزال، آیه: ۸-۱)

شناخت خدا از طریق برهان

کوههاي سخت متلاشي شوند و مانند ذرات گرد در هوا پراکنده گردد (سوره الواقعة، آیه: ۵). در آن لحظه مردم به خوبي مي دانند که چه قدر چيزهاي را که آنها در دنيا به آنها دل بسته اند پيش پا افتاده بوده است. تمام ارزشهاي مادي که آنها در طول عمر خود به دنبال آنها بودند ناگهان از بين مي رود: پس چون آن واقعه بزرگ (و حادثه عظيم قيامت) پديد آيد روزيست که آدمي هرچه کرده بياد آورد و دوزخ براي بينندگان آشکار شود. (سوره النزعات، آیه: ۳۶-۳۴)

در آن روز سخت مردم مانند ملخ به هر سو پراکنده شوند و کوهها از هيبت آن همچون پشم زده متلاشي گردد (سوره القارعه، آیه: ۵). حال انسان از اين مسئله آگاه است که اين قدرت قدرت طبيعت نيست. چرا که در آن روز، طبيعت خود نیز به حالت پستي قرار خواهد گرفت. ترس و وحشت مهيب در تمام آن روز حکمفرما خواهد بود. انسانها، حيوانات و طبيعت همگي از روي اين وحشت از پا در مي آيند. و هنگامي که آب درياها روان گردد (سوره الانفطار، آیه: ۳) و هنگامي که آب درياها شعله ور گردد. (سوره التکویر، آیه: ۶)

آسمانها مانند زمين شروع به لرزيدن کرده و در حالي که تاکنون کسي شاهد آن نبوده، پاره مي شوند. روزي که آسمان چون فلز گداخته شود و کوهها مانند پشم زده متلاشي گردند (سوره المعارج، آیه: ۸). در اين روز، هنگامي که آفتاب تابان تاريک شود و ستارگان آسمان تيره شوند (سوره التکویر، آیه: ۱)، آن ساعت نزديک آمد و ماه آسمان شکافته شد (سوره القمر، آیه: ۱)، و ماه و خورشيد جمع گردند (سوره القیامه، آیه: ۹).

زنان حامله بچه هايشان را بخاطر ترس دلهره آور آن روز از دست مي دهند. چگونه از عذاب حق نجات يابيد در روزي که کودک از هول و سختي آن پير شود؟ (سوره المزل، آیه: ۱۷). کودکان از مادرانشان مي گريزند، زنان از شوهرانشان و خانواده ها از يکديگر. خداوند دليل اين امر را در قرآن مي گوید:

آنگاه که صدای بلند (قيامت) بگوش همه خلق برسد آن روز که هر که از برادرش مي گريزد (بلکه) از مادر و پدرش و از زن و فرزندش هم مي گريزد در آن روز هر کس چنان گرفتار شأن و کار خود است که به هيچکس نتواند پرداخت (سوره العبس، آیه: ۸۰)

روز جزا

پس از آنکه تمام حوادث در روز قيامت اتفاق افتاد، همانطور که در بالا شرح داده شد، "شپور" براي بار دوم به صدا در مي آيد. اين صدا آغاز روزي است که هر کسي دوباره زنده مي شود. در آن روز زمين با ازدحام مردمي مواجه مي شود که از قبرهايشان، در جايي که ممکن است صدها و يا هزاران سال قبل

هارون يحيي

دفن شده باشند، به بیرون می آیند. زنده شدن مجدد انسانها در آن روز و حالت سردرگمی که خواهند داشت در قرآن افشا شده است:

در صورت دمیده شود به ناگاه همه از قبرها به سوی خدای خود به سرعت می شتابند! و گویند "وای بر ما"! که ما را از خوابگاه برانگیخت؟! (صدایی خواهد گفت:)" این همان وعده (خدای) مهربانست و رسولان همه راست گفتند و جز یک صیحه نباشد که ناگاه تمام خلایق محشر به پیشگاه ما حاضر خواهند شد پس در آن روز کمترین ظلمی به هیچکس نشود و جز آنچه عمل کرده اند ابداً جزائی نخواهند یافت. (سوره الیاسین، آیه: ۵۴-۵۱)

در آن روز همه چیزهایی را که انسان برای تفکر درباره آن سر باز زده است، به این معنی که تمایلی برای فهم آن نداشته، و یا این که از آن فرار کرده بوده، کاملاً آشکار می شود. آنها دیگر هیچ راه فرار و انکاری ندارند.

لحظه ای که انسانها، با مهر رسوایی بر روی صورتهایشان، و سرهای پایین افتاده از قبرهایشان بیرون می آیند و گردهم جمع می آیند، زمین می درخشد و نامه اعمال هریک در دستش گذاشته می شود.

در روز ملاقات، هنگامی که عده کثیری از مردم، که تاکنون با یکدیگر دیده نشده اند، به یکدیگر ملحق می شوند، اوضاع و احوال ایمان آورندگان با بی ایمانان یقیناً متفاوت خواهد بود. در قرآن این حالت به شرح ذیل بیان شده است:

اما کسی که نامه اعمال او را به دست راستش دهند گوید بیائید نامه مرا بخوانید من ملاقات این (روز) حساب را اعتقاد داشتم! این شخص در زندگانی خوش خواهد بود (سوره الحقه، آیه: ۲۱-۱۹)

و اوئی که نامه اعمالش را در دست چپش قرار می دهند خواهد گفت: "ای کاش! نامه مرا به من نمی دادند! و من هرگز از حساب اعمالم آگاه نمی شدم. ای کاش (مرگ) مرا نجات میدادی. مال و ثروت من امروز به فریاد من نرسیدند و همه قدرتم نابود گردید!" (سوره الحقه، آیه: ۲۹-۲۵)

در این روز یک ذره بی عدالتی در حق کسی صورت نمی گیرد. به هر کس پاداش اعمالی را که در دنیا انجام داده است تمام و کمال داده خواهد شد. این روز، روزی وحشتناک برای بی ایمانان است. در این روز زندگی ابدی آنها در جهنم قطعی می شود.

آیه های ذیل به طور واضحی آن چه را که در روز جزا در انتظار آن عده از کسانی که در سرتاسر عمرشان به انکار خدا اصرار می ورزیده و از مبلغین باطل بوده اند آشکار می کند.

شناخت خدا از طریق برهان

صیحه صور اسرافیل بدمند تا جز آن که خدا بقای او خواسته دیگر هر که در آسمانها و زمین است همه یکسر مدهوش مرگ شوند آنگاه صیحه دیگری در آن دمیده شود که ناگاه خلائق همه برخیزند و نظاره کنند و زمین به نور پروردگار روشن گردد و نامه نهاده شود و انبیاء و شهداء احضار شوند و میان خلق به حق حکم کنند و به هیچ کس ابداً ظلمی نخواهد شد و هر کس به پاداش عملش تمام برسد و خدا از هر کس به افعال خلق آگاه تر است و (آن روز) آنان که به خدا کافر شدند فوج فوج به جانب دوزخ رانند و چون آنجا رسند درهای جهنم به رویشان بگشایند و خازنان دوزخ به آنها گویند: "مگر پیغمبران خدا برای هدایت شما نیامدند و آیات الهی را برایتان تلاوت نکردند و شما را از ملاقات این روز سخت نترسانیدند؟" جواب دهند بلی. ولیکن وعده عذاب برای کافران محقق و حتمی گردید. آنگاه به کافران خطاب شود "اینک از هر در به دوزخ داخل شوید و در آن عذاب جاودان بمانید که متکبران را بسیار بد منزلگاهی است!"

جهنم

بزرگترین گناهی که یک نفر می تواند انجام دهد این است که برضد خدا، خالق و هستی بخش زندگی، نافرمانی کند. از آنجایی که انسان برای بندگی خدا خلق شده است اگر با عزم آفرینش او مخالفت ورزد، طبیعتاً شایسته مجازات در خور اعمال نادرستی که انجام داده است می باشد. جهنم مکانی است که در آن مجازات را اجرا می کنند. اکثر مردم تمام زندگیشان را در نوعی مستی بدون آن که درباره آن ابداً فکر کنند سپری می کنند. یکی از مهمترین دلایل برای این سرخوشی، ناتوانی آنها در ارزیابی خداوند می باشد. اکثر مردم به خدا، بخاطر صفات بخشندگی، مهربانی و محبت آمیزش ارزش قائلند؛ آنها احساس ترس عمیق و از ته دل را از خدا، از آنجایی که فرض می شود، ندارند. این امر سبب می شود که این افراد به دستورات و نصایح خداوند دلگرم شوند. خداوند مخصوصاً افرادی را، در قرآن، درباره این خطر هشدار می دهند:

ای مردم از خدا بترسید و بیندیشید از آن روزی که نه هیچ پدری را به جای فرزند و نه هیچ فرزندی را به جای پدر پاداش دهند، وعده خود حق و حتمی است پس زنهاری شما را زندگانی دنیا فریب ندهد و از عقاب خدا شیطان به عفو و کرمش سخت مغرورتان نگرداند. (سوره القمان، آیه: ۳۳)

همانا خداوند، صاحب زیباترین اسمها و ویژگیها، مهربان، بخشنده و رئوف است. با این وجود بایستی بخاطر سپرده شود که خداوند، در عین حال، همیشه منصف، ملایم و با استدلالتر از همه بوده و با پرهیزگاران صمیمی

هارون يحيي

مي باشد ليکن از بت پرستان، بي ايمانان و رباکاران دور مي باشد؛ چرا که او مالک روز جزاست و جهنم مکاني است که خصوصيت دوم او کاملاً نمايان مي شود.

انسان، به خاطر دلایلي، عقاید خرافاتي را در اين موضوع دارد. انسانها فکر مي کنند پس از مرگ به جهنم مي روند تا تاوان گناههايي را که در دنيا انجام داده اند پس بدهند ولي پس از آن که مجازات شدند وارد بهشت شده و براي هميشه آنجا مي مانند. با اين حال، خداوند ما را در قرآن مطلع مي کند که زندگي چه در جهنم و چه در بهشت براي هميشه ادامه خواهد داشت و هيچ کس از جهنم خلاصي نخواهد يافت مگر آن که به اذن خدا باشد.

و آنها گفتند که هيچوقت خدا ما را در آتش عذاب نکند مگر چند روزي معدود. بگو به آنان آيا بر آنچه دعوي مي کنيد پيماني از خدا گرفته ايد که آن عهد هرگز تخلف نکند يا چيزي بخيال جاهلانه خود به خدا نسبت مي دهيد. آري هر کس اعمالی زشت اندوخت و کردار بد به او احاطه نمود، چنين کسي هر که باشد اهل دوزخ است و در آن آتش پيوسته معذب خواهد بود. (سوره البقره، آيه: ۸۲-۸۰)

انسان در جهنم با عذابهايي از قبيل آتش، گرما، تاريکي، غبار، محدوديت، کوري، گوفتگي، گرسنگي، تشنگي، آب چرکين، آب جوشان و درخت سمی زقوم مواجه مي شود. علاوه بر صدمات جسماني، آنها از عذابهاي روحي که درست بر قلب انسان جلوس مي کند نیز رنج مي برند. (سوره الهمزه، آيه: ۹-۵). عذابهاي ترسناکي که انسان، که وجود خدا را نادیده گرفته است، آنها را در جهنم تحمل مي کند به شکل دقيقی در قرآن توصيف شده است. آيه ها نشان مي دهند که چه قدر اين موضوع براي انسان مهم مي باشد. خشم جهنم چنان زياد است که نمي توان با هيچ گونه عذابي در دنيا آن را مقايسه کرد. خداوند در قرآن پايان وحشتناکي را که در انتظار کافران مي باشد توصيف مي کند:

چنين نيست بلکه محققاً به آتش دوزخ سوزان در افتد. آتشي که چگونه تصور سختي آن تواني کرد؟ آن (آتش) را خدا افروخته (شراره) آن بر دلها شعله ور است آتشي که بر آنها از هر سو سخت احاطه کرده و مانند ستونهاي بلند زبانه کشيده است. (سوره الهمزه، آيه: ۹-۴)

قيامت ترسناک و ذليل باشد و همه کارشان رنج و مشقت است و پيوسته در آتش فروزان دوزخ معذبند و از چشمه آب گرم جهنم آب نوشند و طعامي غير ضريع دوزخ، غذاي آنها نيست که به آن طعام نه فربه شوند و نه سير گردند. (سوره الغاشيه، آيه: ۷-۲)

شناخت خدا از طریق برهان

ما برای کافران غل و زنجیرها و آتش سوزان مهیا ساخته ایم. (سوره الانسان، آیه: ۴)

این همان دوزخیست که بدکاران تکذیب می کردند اینک کافران میان آن جهنم و در حمیم سوزان آن می گردند! (سوره الرحمن، آیه: ۴۴-۴۳)

آنان که کافر شدند عذاب ایشان آتش دوزخست که نه به پایان رسد تا بمیرند و نه تخفیف یابد تا آسوده شوند. این گونه هر کافر لجوجی را کیفر می کنیم و آن کفار در آتش دوزخ فریاد و ناله کنند که ای پروردگار ما را از این عذاب بیرون آور تا به اعمال نیک پردازیم. آیا شما را عمری مهلت ندادیم و رسولان بر شما نفرستادیم تا هر که قابل پند شنیدن است متذکر شود؟ پس امروز عذاب دوزخ را بچشید که ستمکاران را نجات دهنده ای نخواهند بود. (سوره الفاطر، آیه: ۳۷-۳۶)

آنان که به رو در آتش دوزخ وارد شوند به بدترین مکان شتافته و سخت ترین راه ضلالت را یافته اند. (سوره الفرقان، آیه: ۳۴)

چون آتش دوزخ را از مکانی دور بینند خروش و فریاد دوزخ را از دور به گوش خود می شنوند و چون آن کافران را در زنجیر بسته به مکان تنگی در افکنند همه فریاد و اوایلا از دل برکشند و به آنها عتاب شود که "امروز فریاد حسرت و ندامت شما یکی نیست بلکه بسیار از این آه و اوایلاها از دل برکشید!" (سوره الفرقان، آیه: ۱۴-۱۲)

خانه حقیقی وعده داده شده به ایمان آورندگان: بهشت

هیچ کس نمی داند که پاداش نیکوکاریش چه نعمت و لذتهای بی نهایت که روشنی بخش (دل) و دیده است در عالم غیب بر او (ذخیره شده) است. (سوره السجده، آیه: ۱۷)

بهشت مکانی وعده داده شده برای ایمان آورندگان است که به خاطر اعتقادشان به خدا و زهد در راه او می باشد. بهشت، همانطور که در بسیاری از آیه ها ذکر شده است، مکانی است که از چندین نوع موهبت پوشانیده شده است و این مکانی ابدی برای سعادت می باشد. خداوند به ایمان آورندگان بهشت را به عنوان پاداش اعمالشان در دنیا جایزه می دهد.

بهشت مکانی است که صفت "بخشنده" (بخششی که فقط منحصر ایمان آورندگان می باشد و خدا بخشنده ترین، مواهبش را به کسانی می دهد که از نعماتش به بهترین نحو شکرگزاری کرده اند) خدا نمایانگر می شود. بنابراین بهشت مکانی نورانی است که هر آن چه که انسان ممکن است نیاز داشته باشد، و

هارون يحيي

يا حتي بيشر از آن چه که در آيه ها ذکر شده است در بردارد.
در ذهن بعضي افراد، کلمه " بهشت " ترجيحاً نوعي تردستي تلقي مي شود
چرا که آنها فکر مي کنند بهشت فقط مکاني براي زيبايي طبيعت مانند مراتع مي
باشد. با اين همه، تفاوت زيادي بين اين نظريه محدود و بهشتي که در قرآن
توصيف شده است وجود دارد.
در قرآن، بهشت به عنوان مکاني که داراي هرچيزي که انسان به آن احتياج
داشته باشد توصيف شده است:

در آنجا هرچه نفوس را بر آن ميل است و چشمها را لذت مهيا باشد و
شما مؤمنان در آن بهشت جاويدان متنعم خواهيد بود. (سوره الزخرف،
آيه: ۷۱).

در آيه اي ديگر به ما گفته شده است که در بهشت حتي بيشر از آنچه که
انسان نياز دارد در اختيارش قرار مي دهند:

بر آن بندگان در آنجا هرچه بخواهند مهياست و باز افزونتر از آن نزد ما
خواهد بود. (سوره ق، آيه: ۳۵)

به بيان ديگر، برخلاف عقیده کلي، بهشت نعمات بشماري را دارد؛
نعماتي که انسان هنوز در طول عمرش نتوانسته آنها را ديده و يا حتي تصور کند.
به ايمان آوردگان حيات جاوداني در بهشت، در ازاي فرمانبرداريشان در طول
حيات دنوي طبق دستورات خداوند، اعطاء خواهد شد.
بهشتي که به ايمان آوردگان وعده داده شده است در آيه هاي گوناگون
توصيف شده است:

و مژده بر کساني که ايمان آوردند و نیکو کاري پيشه کردند که جا يگاه آنها
باغهايي است که نهرها در آن جاري است و چون از ميوه هاي گوناگون
آن بهره مند شوند گویند: " اين همان ميوه هايي است که پيش از اين (در
دنيا) ما را نصيب بود و از نعمتهايي مانند يکديگر متلذذ شون و آنها را
در آن جا يگاه خوش، جفتهاي پاک و پاکيزه است و در آن بهشت (جاويد)
خواهند زيست. (سوره البقره، آيه: ۲۵)

اهل تقوي را البته (در بهشت) باغها و نهري هاي جاري خواهد بود. به آنها
خطاب شود که شما با سلام و کمال ايمني به بهشت وارد شويد و دلهاي
آنها را از هر خلق ناپسند پاکيزه سازيم تا همه با هم برادر شوند و روبروي
يکديگر بر تخت عزت بنشينند و هيچ رنج و زحمت به آنها نرسد و هرگز از
آن بهشت ابد بيرونشان نکنند. (سوره الحجر، آيه: ۴۸-۴۵)

بهشتهاي عدن که نهرها زير درختانش جاريست خاص آنهاست در حالیکه
در آن بهشت برين زيورهاي زرین بيارايند و لباسهاي سبز حرير و ديبا
در پوشند و بر تخت ها تکيه زنند (که آن بهشت) نیکو اجري و خوش
آرامگهي است! (سوره الکهف، آيه: ۳۱)

اهل بهشت ان روز خوش به وجد و نشاط مشغولند آنان با زنان و اقرا نشان
در سايه بر تختها تکيه کرده اند. براي آنها ميوه هاي گوناگون و هرچه

شناخت خدا از طریق برهان

بخواهند آماده است. بر آنان از خدای مهربان سلام! و تهنیت رسانند.
(سوره یاسین، آیه: ۵۸-۵۵)

همانا آن روز سخت آنان که متقی بودند مقام امن و امان یافته اند. در باغها و کنار چشمه ها و نهرها آرمیده اند. لباس از سندس و استبراق بیاراسته و روبروی هم بر تختها تکیه زده اند و همچنین با حوریان زیبا چشمشان همجفت قرار داده ایم. از هر نوع میوه ای که بخواهند حاضر و ایمن و آسوده اند و جز آن مرگ اول دیگر هیچ طعم مرگ را نمی چشند و خدا آنها را از عذاب دوزخ محفوظ خواهد داشت! (سوره الدخان، آیه: ۵۷-۵۱)

آنان که به خدا ایمان آوردند و به اعمال نیکو پرداختن آنها را به بهشتی که زیر درختانش نهرها جاریست منزل دهیم که در آن زندگانی ابدی کنند. آنجا چه قدر پاداش نیکو به نیکو کاران عالم دهند! (سوره العنکبوت، آیه: ۵۸)

هشدار برای آن افرادی که می خواهند از عذاب ابدی نجات پیدا کنند

به طور یقین هر شخصی آزاد است آنطور که می پسندد در این دنیا زندگی کرده و مسیر زندگی خود را انتخاب کند. هیچ کسی حق ندارد که دیگری را اجبار به کاری وادارد. با این وجود، آنهایی که به وجود خدا و عدالت جاودانه او اعتقاد دارند، وظیفه سنگینی که دارند این است که آنهایی را که به انکار خدا پرداخته و از اوضاع و احوال خود بی خبر هستند هشدار دهند. خداوند ما را در باره وخامت حال این افراد مطلع کرده است:

آیا کسی که مسجدي به نیت تقوي تاسيس کرده و رضاي حق را طالب است مانند کسی است که بنائي سازد بر پایه سستی درکنار سیل که زود به ویرانی گشد و عاقبت آن بنا از پایه به آتش دوزخ افتد؟ و خدا هرگز ستمکاران را به هیچ راه سعادتى هدایت نخواهد فرمود. (سوره التوبه، آیه: ۱۰۹)

افرادی که عمداً به خدا پشت می کنند یا از روی ناآگاهی خالق خود را نفی می کنند، هیچ راه نجاتی در روز قیامت ندارند. اگر آنها پشیمان نشده و به سوی خدا، که آنها را آفریده است، هدایت نشوند از بزرگترین مجازاتها رنج خواهند برد. کیفر ابدی که در انتظار آنها است از اینرو در قرآن توصیف شده است:

آنان که به آیات ما کافر شدند آنها اهل شومی و شقاوتند. برای آن کافران آتشی (سربوشیده) احاطه خواهد کرد. (سوره البلد، آیه: ۲۰-۱۹)

راه رهایی از کیفر ابدی و شایسته بودن بهشت اخروی آشکار است: ایمان آوردن به خدا قبل از آن که دیر شود. صرف کردن زندگی در جهت رضایت او.

هشدار

فصلي را که شما قرار است مطالعه کنید، اسرار مهم زندگيتان را فاش مي کند. شما مي بايستي اين فصل را خيلي با دقت خوانده و در کل موضوعي را براي خود در نظر بگيريد تا مستعد تغييرات اساسي در نگرشتان بر دنياي بيروني باشيد. موضوع اين فصل فقط یک دیدگاه، نگرشي متفاوت يا اندیشه اي فلسفي، سنتي نيست؛ اين موضوع، حقيقتي است که هر کسي که آن را باور کند يا نه، مي بايست آن را، که امروزه توسط علم ثابت شده است، پذيرد.

نگرشي كاملاً متفاوت به ماده

افرادي که از روي عقل و آگاهي، در بحر اطراف خود فرو مي روند متوجه مي شوند که هر چيزي در جهان هم به شکل جاندار و غير جاندار مي بايستي آفريده شده باشند. سؤال اين است که "چه کسي خالق اين چيزها است؟" واضح است که "واقعيت خلقت"، که خودش را در بعد جهان نشان مي دهد، نمي تواند ناشي از خود جهان باشد. به عنوان مثال، یک حشره کوچک خودش نمي توانسته بوجود بياید. منظومه شمسي نمي توانسته از طريق خود خلق شود. گياهان، انسانها، ميكروبيها، اريتروسيتها (Erythrocytes) گلبولهاي قرمز، و يا پروانه ها نمي توانسته اند خود خالق خود باشند. حتي امکان اين که تمام اينها "از طريق تصادف" بوجود آمده باشند نیز غير قابل تصور است. بنا بر اين به اين نتيجه مي رسيم که: هر چيزي که ما مي بينيم خلق شده است ليکن چيزهايي را که نمي توانيم ببينيم، مي توانند خود "خالق" باشند. خالق با آن چه که با چشمانمان مي بينيم متفاوت و برتر است؛ قدرت برتري که نامرئي است ولي وجود و صفاتش در هر چيزي که موجود است، آشکار مي باشد.

اين نکته به کسانی که وجود خدا را انکار مي کنند مخالفت مي کند. اين افراد عادت کرده اند تا خدا را با چشمانشان ندیده اند آن را باور نکنند. اين افراد، که حقيقت "آفرينش" را نادیده مي گيرند مجبور هستند که به واقعيت "آفرينش" که در سراسر دنيا نشان داده شده است بي اعتنايي کرده و سعي بر اثبات اين که جهان و موجودات زنده در آن خلق نشده اند بکنند. فرضيه تکامل، مثال مهمي براي تلاشهاي بيهوده آنها است.

اشتباه اساسي آنهايي که خدا را انکار مي کنند با بسياري از مردم ديگر نیز، که در واقع وجود خدا را نفي نکرده ولي استنباط غلطي از او دارند، در آميخته شده است. آنها آفرينش را نفي نمي کنند ولي درباره اين که خدا "کجا" است، عقايد خرافاتي دارند. اکثر آنها فکر مي کنند که خدا

هارون يحيي

در بالاي "آسمان" است. آنها تلويحاً فرض مي کنند که خدا در پشت سياره اي خيلي دور قرار داشته و گاه گاهي به "امورات دنيوي" نظر انداخته و يا شايد اصلاً دخالت نمي کند. آنها مي پندارند که خداوند جهان را آفريد و سپس آن را به حال خود رها کرد و مردم را در تعيين سرنوشتشان تنها گذاشت.

با اين وجود ديگران شنیده اند که در قرآن خداوند "همه جا" ذکر شده است ولي آنها نمي توانند دقيقاً اين معني را متوجه بشوند. آنها فکر مي کنند که خداوند همه چيز را مانند: اشعه هاي راديويي و يا شبیه به یک گاز نامرئي و نهفته احاطه کرده است.

با اين همه، اين عقايد و ديگر عقايدی که قادر به مشخص کردن اين که خدا "کجا" است (شايد بخاطر آن که او را انکار مي کنند) نمي باشند همگي بر اساس اشتباهي مشترک استوار شده اند. آنها بدون هيچ زمينه اي تحت پيش داوري قرار گرفته و به عقايد نادرست در برداشت از خدا سوق پيدا مي کنند. اين پيش داوري در چیست؟

اين پيش داوري درباره ماهيت و خصوصيات ماده است. ما در تصوراتمان درباره وجود ماده عادت کرده ايم هرگز به اين که ماده وجود داشته يا نداشته است و يا اين که آیا ماده تنها ذره اي بيش نمي باشد، فکر نکنيم. علم جديد اين پيش داوري را نفي کرده و واقعيتي آشکار و مهم را افشاء مي کند. در صفحات بعد سعي خواهيم کرد تا اين واقعيت بزرگ را که قرآن به آن اشاره کرده است شرح دهيم.

دنيای علائم الکتریکي

تمام اطلاعاتي را که ما در باره دنيايي که در آن زندگي مي کنيم داريم از طريق حواس پنجگانه مان به ما فرستاده مي شود. دنيايي را که ما مي شناسيم بر مبناي آنچه که چشمهايمان مي بيند، دستانمان لمس مي کند، دماغمان بو مي کشد، زبانمان مي چشد و گوشهايمان مي شنود مي باشد. ما هرگز به اين



تحريکات از شبني به شکل
علائم الکتریکي تبديل مي
شود و باعث اثراتي در
مغز مي شود. وقتي ما "مي
بينيم"، در واقع آثار اين
علائم الکتریکي را در
ذهنمان
مشاهده مي کنيم.

شناخت خدا از طریق برهان

فکر نمی‌کنیم که دنیای "بیرون" می‌تواند هرچیز دیگری به غیر از آن چه که حواسمان - از آنجایی که از بدو تولد فقط به این حواس وابسته هستیم - به ما می‌شناساند باشد.

تحقیقات پیشرفته در زمینه‌های بسیار متفاوتی به برداشتی کاملاً متفاوت اشاره کرده، و شبهه جدی را درباره حواسمان و دنیایی که درک می‌کنیم بوجود آورده است.

نقطه شروع این نگرش این است که نظریه "دنیای بیرون" که در مغز ما شکل گرفته است تنها به علت پاسخ علائم الکتریکی است که در در مغزمان بوجود می‌آید. قرمزی سیب، سختی چوب و علاوه بر این، مادر، پدر، خانواده تان و هر چیز دیگری که دارا می‌باشید؛ مثل: خانه، شغلتان و خطوط این کتاب تنها بوسیله علائم الکتریکی تشکیل شده اند.

فردریک فستر (Frederic Vester) به این نکته اشاره می‌کند که علم به این موضوع دست یافته است:

اظهارات برخی دانشمندان با مطرح کردن این که "انسان تصویری است که هر چیزی را که تجربه می‌کند، موقتی و غلط انداز بوده و جهان سایه‌ای بیش نیست" بنظر می‌رسد که از سوی علم در عصر ما ثابت شده است.^{۶۳}

فیلسوف مشهور، گئورگ برکلی (George Berkeley) در خصوص این موضوع به شرح ذیل اظهار نظر کرده است:

ما وجود اشیاء را فقط به خاطر این که آنها را دیده و لمس می‌کنیم باور داریم و این اشیاء به ما از طریق ادراکمان منعکس می‌شوند. با این وجود، ادراک ما فقط ایده‌های ذهن ما هستند. از اینرو اشیایی را که با ادراکمان جذب می‌کنیم چیزی به جز ایده‌ها نیستند و این ایده‌ها لزوماً در هیچ کجا وجود ندارند بلکه زائده ذهن ما می‌باشند... از آنجایی که همه این موارد تنها در ذهنمان وجود دارد نتیجتاً این مسئله بدین معنی خواهد بود که ما گول این حقه را می‌خوریم که تصور می‌کنیم جهان و اشیاء، وجود خارجی در ذهنمان دارند. بنابراین هیچ یک از اشیای مجاور وجود خارجی بیرون از ذهن ندارند.^{۶۴}

برای این که این موضوع را روشن کنیم اجازه دهید حس بینایی را، که ما را با گسترده‌ترین اطلاعات درباره دنیای بیرون آشنا می‌کند بررسی کنیم.

چگونه می‌بینیم، می‌شنویم و می‌چشمیم؟

عمل دیدن به تدریج صورت می‌گیرد. دسته‌های نور (فوتونها) از شیء به سمت چشم حرکت کرده و از عدسی واقع در جلوی چشم، جایی که دسته‌های



چشم انداز نامحدودي را که در هنگام
خبره شدن به افق
مي بينيد، در فضاي کوچي جاگرفته
است. بنابراین ما اشيء را در اندازه
واقعيشان که در بيرون
مي باشند نمي بينيم بلکه به اندازه
اي مي بينيم که در ذهنمان تصور مي
کنيم.

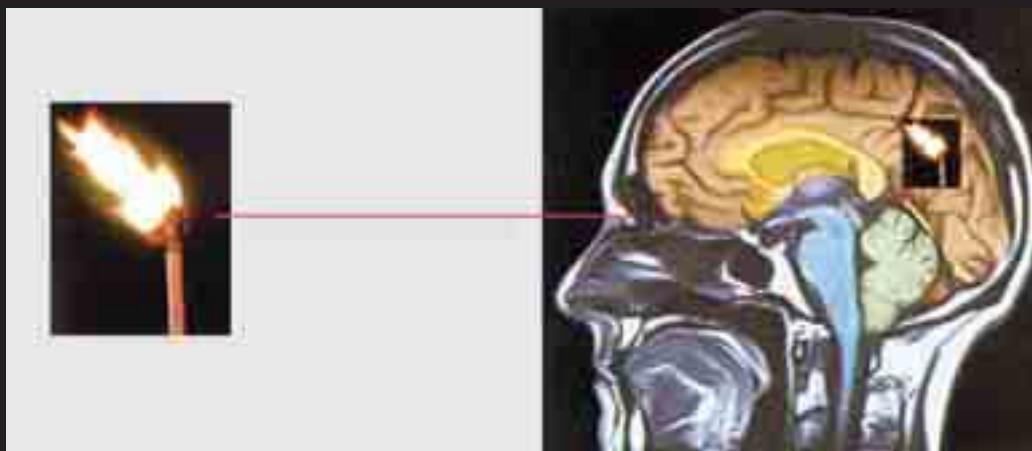
تمام آن چه را که ما در
زندگيمان مي بينيم،
در قسمتي که "مرکز بينايي"
مي نامند و در پشت مغزمان قرار
دارد و تنها چند سانتيمتر مربع را
احاطه مي کند شکل مي گيرد. هم
کتابي را که حالا مي خوانيد و هم

نور شکسته شده و به سمت بالا و پايين بر روي شبکيه در پشت چشم مي افتند، حرکت مي کنند. در اینجا برخورد نور به علائم الکتریکي تبديل شده که توسط ياخته هاي عصبي به نقطه هاي کوچي که مرکز بينايي در پشت مغز ناميده مي شوند، انتقال پيدا مي کند. علائم الکتریکي پس از مجموعه اي از مراحل، به شکل تصوير در مرکز مغز مشاهده مي شود. عمل دیدن در حقيقت در نقطه اي کوچک واقع در قسمت عقبی مغز، که تاریک تاریک است و کاملاً از نور تهی مي باشد، اتفاق مي افتد.

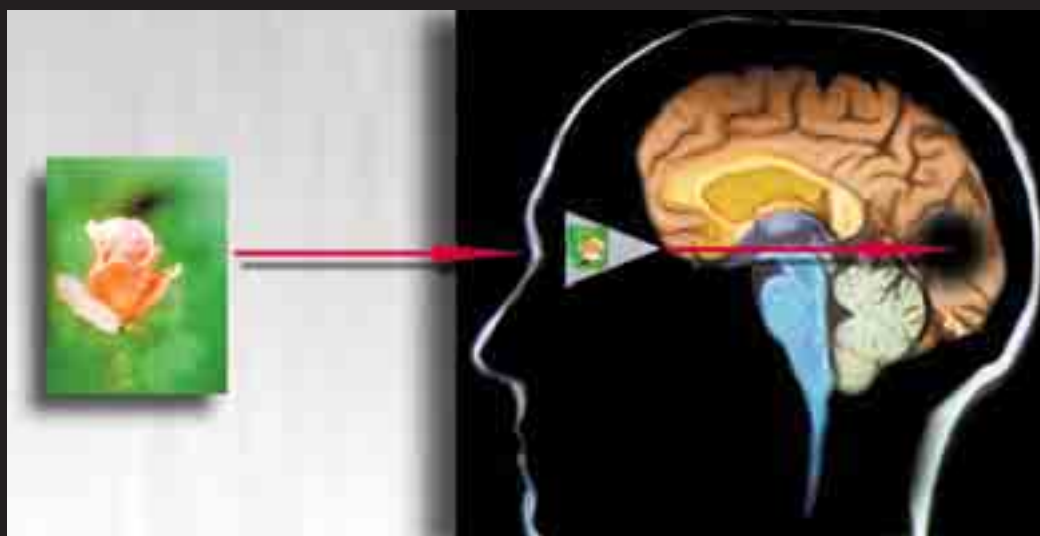
حال اجازه دهيد اين فرآيند به ظاهر معمولي و غير قابل چشمگير را بررسي کنيم. وقتي که مي گوييم "مي بينيم"، در واقع تاثيرات تکانه هايي را که به چشمان مي رسند و پس از آن که در مغزمان به علائم الکتریکي تبديل و استنتاج مي شوند، مي بينيم. به عبارت ديگر، وقتي مي گوييم "مي بينيم"، در واقع علائم الکتریکي را در مغزمان مشاهده مي کنيم.

تمام تصاويري را که ما در زندگيمان مي بينيم، در مرکز بينايي شکل مي گيرد که تنها حدود چند سانتيمتر مکعب از مغز را اشغال مي کند. کتابي را که مي خوانيد و يا مناظر بي حد و حصري را که هنگام نگاه به افق مي بينيد در اين فضاي کوچک جاي مي گيرد. نکته ديگري که بايد در نظر داشت اين است که، همانطور که پيشتر توضيح داده شد، مغز از نور تهی مي باشد؛ درون آن تاریکي مطلق است. مغز هيچ گونه تماسي با خود نور ندارد.

ما مي توانيم اين حالت جالب را با يك مثال توضيح دهيم. اجازه دهيد فرض کنيم در جلوي ما شمع روشني قرار گرفته است. ما مي توانيم روبروي اين



- حتی هنگامی که گرما و آتش را حس می کنیم، درون مغز ما تاریک تاریک است و دمای آن هرگز تغییر نمی کند.
- دسته های نور از شیء به صورت وارونه به شبکه می رسند. در اینجا تصویر به علائم الکتریکی تبدیل شده و به مرکز بینایی در پشت مغز انتقال داده می شود.
- از آنجایی که مغز از نور تهی می باشد، برای نور غیر ممکن است که به مرکز بینایی برسد. این به این معنی می باشد که ما دنیای پهناور نور را در نقطه ای کوچک که از نور تهی می باشد می بینیم.



هارون يحيي

شمع ساعتها نشسته و آن را ببینیم. با این همه، در طول این مدت، مغزمان هرگز هیچ گونه تماس مستقیمی با نور اصلی شمع ندارد. حتی هنگامی که به نور شمع نگاه می‌کنیم، در درون مغز ما کاملاً تاریک می‌باشد. ما دنیای درخشان و رنگی را در مغز تاریکمان مشاهده می‌کنیم.

ار.ال. گرگوری (R.L.Gregory) درباره ویژگیهای معجزه آسای دیدن، چیزی که آن را مسلم می‌دانیم، به شرح ذیل توضیح می‌دهد:

ما با دیدن، چنان آشنا هستیم که باعث می‌شود با تصویری بالاتر درک کنیم که مشکلات قابل حل هستند. ولی دقت کنید. چشم به ما تصاویر بالا و پایین بهم ریخته ای می‌دهد و ما اشیای جامد جداگانه را در محیط اطراف می‌بینیم. از نمونه های شبیه سازی در شبکه است که می‌توانیم اجسام را ببینیم و این امر چیزی کمتر از معجزه نیست.^{۶۵}

حالت مشابه در تمام حواس دیگرمان بکار می‌رود. صوت، لامسه، چشایی و بوی همگی به مغز به شکل علائم الکتریکی منتقل شده و در مراکز مربوطه در مغز تعبیر می‌شوند.

حس شنوایی نیز به مانند حس بینایی عمل می‌کند. گوش بیرونی اصوات را توسط لاله گوش جمع آوری کرده و آنها را به گوش میانی هدایت می‌کند. گوش میانی ارتعاشات صوت را به گوش داخلی انتقال داده و آنها را تقویت می‌کند. گوش داخلی ارتعاشات را به علائم الکتریکی، که به مغز می‌رساند، ترجمه می‌کند. درست مثل چشم، عمل شنیدن سرانجام در مرکز شنوایی در مغز صورت می‌گیرد. مغز همانطور که از نور تهی بوده از صوت نیز تهی می‌باشد. بنابراین مهم نیست که چه قدر محیط بیرون پر سر و صدا باشد؛ درون مغز کاملاً سکوت وجود دارد.

با این وجود حتی ظریف ترین اصوات در مغز شناسایی می‌شوند. این امر به خصوص درباره اشخاص سالمی که همه چیز را بدون هیچ سر و صدا یا تداخل جوی می‌شنوند صادق می‌باشد. شما بوسیله مغزتان، که از صوت تهی می‌باشد، به سمفونیهای ارکستر گوش داده و همه اصوات را در جمع شلوغ شنیده و تمام اصوات را در دامنه فرکانسی وسیعی، که از خش خش برگ تا غرش هواپیمای جت را شامل می‌شود، تشخیص می‌دهید. با این همه اگر میزان صوت را در مغزتان توسط وسیله ای حساس در آن لحظه اندازه گیری کنند، مشاهده خواهد شد که سکوت کاملی در آنجا حاکم می‌باشد.

درک ما از بو در حالتی مشابه شکل می‌گیرد. مولکولهای فراری که از چیزهایی مانند وانیل یا گل رز متصاعد می‌شوند، به دستگاههای گیرنده در موهای حساس، واقع در ناحیه بشره غشاء مخاطی بینی برخورد کرده و در یک

شناخت خدا از طریق برهان

کنش متقابل در گیر می شوند. این کنش متفاوت در مغز به شکل علائم الکتریکی منتقل شده و به عنوان بو تشخیص داده می شود. هر چیزی را که ما بو می کنیم، چه خوشایند و چه ناخوشایند، چیزی به غیر از ادراک مغز از کنش متقابل مولکولهای متغیر، پس از آن که به علائم الکتریکی تبدیل شدند، نمی باشد. شما بوی عطر، گل و غذایی را که دوست دارید، دریا یا بوهایی دیگری را که دوست داشته یا نداشته اید در مغزتان احساس می کنید. مولکولها خود هرگز به مغز نمی رسند؛ درست به مانند تصویر و صدا، که به راحتی علائم الکتریکی را به مغزتان می رسانند. به بیان دیگر تمام بوهایی را که از زمان تولد تا به حال فرض کرده اید مربوط به اجسام بیرونی می باشد که فقط علائم الکتریکی بوده و از طریق اندامهای حسی تان احساس شده است.

متشابهها چهار نوع مختلف از حواس گیرنده شیمیایی در قسمت جلویی زبان انسان وجود دارد. این دستگاههای حسی مربوط به چهار نوع مزه می شوند: شور، شیرین، ترش و تلخ. حواس چشایی ما این ادراک را به علائم شیمیایی از طریق زنجیره فرآیندهای شیمیایی تشخیص داده و آنها را به مغز منتقل می کند. این علائم توسط مغز تجزیه و تحلیل می شود. مزه ای را که شما هنگام خوردن یک تکه شکلات یا میوه ای که دوست دارید می چشید، نتیجه تجزیه و تحلیل علائم الکتریکی توسط مغز است. شما هرگز نمی توانید به اشیای بیرونی دست پیدا کنید، نمی توانید ببینید، بو را احساس کرده و یا مزه خود شکلات را بچشید. به عنوان مثال، اگر اعصاب چشایی که به مغز منتقل می شوند قطع شوند، مزه چیزهایی را که می خورید به مغزتان نمی رسد؛ حس چشایی خود را بطور کامل از دست خواهید داد.

در این نکته، به مطلب دیگری بر می خوریم: ما هرگز نمی توانیم مطمئن باشیم که آن چه را که تجربه می کنیم، وقتی غذایی را می چشیم با شخص دیگری که همان غذا را می چشد، و یا این که صدایی را که می شنویم با همان صدایی که دیگری می شنود، یکسان است. لینکولن بارنت (Lincoln Barnett) می گوید: هیچ کسی نمی تواند بفهمد که شخص دیگر چگونه رنگ قرمز را تشخیص داده و یا این که حرف C را در حالتی مشابه چگونه، در مقایسه با خودش، درک می کند.^{۶۶}

حس لامسه ما با دیگران متفاوت نیست. هنگامی که شیئی را لمس می کنیم، تمام اطلاعات به ما کمک می کنند تا دنیای بیرون را تشخیص دهیم و اشیاء از طریق حس عصبی روی پوست به مغز منتقل می شوند. احساس لامسه در مغز ما شکل می گیرد. بر خلاف عقیده کلی، مکانی را که حس لامسه را در آن می فهمیم به نوک انگشتان یا پوستمان ربطی ندارد، بلکه مرکز حس لامسه در مغزمان می باشد. به علت تفسیر مغز از محرکه های الکتریکی ناشی از اشیاء، آن اشیاء را

هارون يحيي

بطور متفاوتي درک مي کنيم؛ مثل آنهايي که سفت، گرم يا نرم مي باشند. تمام جزئياتي که به ما کمک مي کنند تا شئي را تشخيص دهيم از طريق اين محرکه مي باشند. با در نظر گرفتن اين موضوع، تفکرات دو فيلسوف مشهور، بي. راسل (Bertrand Russel) و ال. ويتگن اشتاين (L.Wittgenstein) به شرح زير مي باشد:

به عنوان مثال، اين که یک ليمو واقعاً وجود دارد يا نه و اين که چگونه بوجود آمده است را نمي توان مورد تحقيق و سؤال قرار داد. ليمو فقط از مزه اي تشکيل شده است که توسط زبان حس مي شود؛ بو توسط بيني، رنگ و شکل توسط چشم و تنها اين ويژگيها است که مي شود به بررسي و ارزيايي آن پرداخت. علم هرگز قادر نيست که دنيايي واقعي را بشناسد.^{۶۷}

براي ما غير ممکن است که به دنيايي واقعي برسيم. تمام اشياء اطراف ما مجموعه اي از ادراک از قبيل ديدن، شنيدن و لامسه است. با پردازش اطلاعات در مرکز بينايي و مراکز حسي ديگر، مغز ما، در طول دوران زندگي، با "اصل" ماده اي که در خارج موجود مي باشد مواجه نمي شود، بلکه ترجيحاً بدل اجسامي که در درون مغزمان شکل مي گيرند آن را به ما مي شناسند. در اينجا است که با فرض کردن اين که اين بدلها نمايانگر واقعي دنيايي بيرون ما هستند دچار اشتباه مي شويم.

" دنيايي بيرون " در درون مغز ما

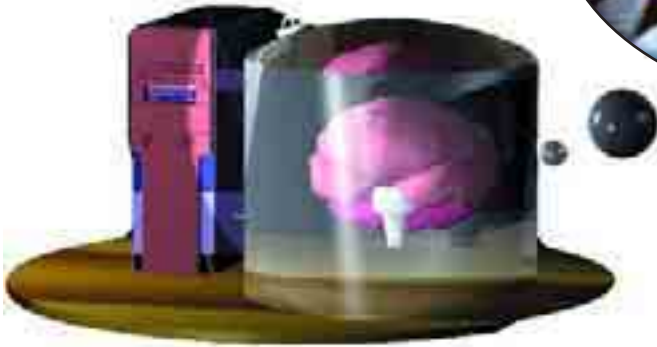
از لحاظ مسائل واقعي که تاکنون در باره اش صحبت شد به نتيجه گيري ذيل مي رسيم. هر آن چه را که مي بينيم، لمس مي کنيم، مي شنويم و به عنوان " ماده " يا " جهان " برداشت مي کنيم، فقط علائم الکتريکي است که به مغزمان مرتبط مي باشد.

کسي که ميوه اي را مي خورد با مزه واقعي ميوه مواجه نمي شود بلکه مزه آن را در مغز خود درک مي کند. شئي که به عنوان " ميوه " در شخص تلقي شده است در حقيقت از تاثيرات الکتريکي اندازه، مزه، بو و بافت ميوه در مغز تشکيل مي شوند. اگر عصبهاي بينايي که به مغز حرکت مي کنند ناگهان سفت شوند، تصوير ميوه ناگهان محو مي شود. قطع ارتباط در عصب از حس يابهاي بيني تا مغز کاملاً حس بويائي را قطع مي کند. به بيان ساده، ميوه هيچ چيزي به جز برداشت مغز از علائم الکتريکي نمي باشد.

نکته ديگري که مي بايستي در نظر گرفته شود، حس مسافت است. مسافت، به عنوان مثال: مسافت بين شما و اين کتاب، فقط احساسسي از فضا مي باشد که در مغز شما شکل گرفته است. اشيايي که از ديدگاه شخص نيز دور به نظر مي رسند همچنين به علت تشخيص مغز مي باشد. به عنوان مثال، شخصي که

شناخت خدا از طریق برهان

به خاطر محرک مصنوعی، دنیای فیزیکی که به صحت و واقع بینانه بودن دنیای واقعی می باشد، می تواند در مغزمان بدون وجود واقعیت فیزیکی هم تراز بوجود بیاید. به علت محرک مصنوعی، شخص قادر است تصور کند که در درون ماشینش در حال رانندگی است؛ در حالی که در واقع در خانه اش نشسته است.



ستاره ها را در آسمان نگاه می کند فکر می کند که آنها میلیونها سال نوری از او فاصله دارند. با این همه، آن چه را که "می بیند" در واقع همان ستاره ها، در مرکز بینایی او هستند. هنگامی که شما این خطوط را می خوانید، شما در واقع داخل اتاقی که فرض می کنید نیستید، بلکه بالعکس اتاق در درون شما است. شما با دیدن بدنتان فکر می کنید که در درون اتاق هستید. البته بایستی به خاطر داشته باشید که بدن شما نیز تصویری است که در مغزتان پدید آمده است.

همین حالت برای ادراک دیگر شما صادق است. به عنوان مثال: وقتی که فکر می کنید صدای تلویزیون را در اتاق بغلی می شنوید، در حقیقت این صدا را در مغز خود تجربه می کنید. شما نمی توانید ثابت کنید که اتاقی در کنارتان وجود داشته و یا صدا از تلویزیون واقع در آن اتاق به شما می رسد. صدایی که فکر می کنید از چند متری آمده و یا شنیدن گفتگوی شخصی که در کنار شما صحبت می کند، در مرکز شنوایی، که چند سانتیمتر مربع در مغزتان را اشغال کرده، صورت می گیرد. صرف نظر از مرکز ادراک، مفهومی از قبیل: راست، چپ، جلو یا عقب وجود ندارد. این بدان معنی است که صوت از راست، چپ و یا از طریق هوا به سمت شما نمی آید؛ جهتی برای این که صوت بیاید وجود ندارد.

بوهایی را که احساس می کنید نیز به همین شکل هستند؛ هیچ یک از آنها از مسافتی زیاد به شما نمی رسند. شما تصور می کنید که پایان تاثیراتی که در مرکز حس بویایی تان شکل می گیرد، بوی عناصر دنیای بیرون می باشد. با این

هارون يحيي

همه، همانطور که تصویر گل رز در مرکز بینائی تان شکل می گیرد، بوی گل رز نیز در مرکز بویائی تان صورت می گیرد؛ هیچ چیز به عنوان گل رز یا بوی مربوط به آن در دنیای خارج وجود ندارد.

"دنیای خارج" که توسط ادراکمان به ما معرفی می شود، فقط مجموعه ای از علائم الکتریکی است که به مغز ما خطور می کند. مغز در طول زندگیمان این علائم را پردازش می کند و ما بدون تشخیص این که فرض کنیم اینها گونه های واقعی چیزهای موجود در "دنیای خارج" هستند، آنها را تشخیص می دهیم. چونکه هرگز نمی توانیم به خود مواد از طریق حواسمان دسترسی داشته باشیم، خطا می کنیم.

علاوه بر این، مغز ما دوباره به تفسیر و نسبت دادن معنی علائمی می پردازد که به نظرمان "دنیای خارج" می رسد. به عنوان مثال، اجازه دهید حس شنوایی را بررسی کنیم. مغز ما امواج صوتی را از "دنیای بیرون" به سمفونی تبدیل می کند. به این معنی که موسیقی نیز درک می می باشد که توسط مغزمان بوجود می آید. در حالت مشابه وقتی رنگها را می بینیم، آن چه که به چشمانمان می رسد فقط علائم الکتریکی طول موجهای متفاوت است. مغز ما دوباره این علائم را به رنگها تبدیل می کند. هیچ رنگی در "دنیای خارج" وجود ندارد. نه سبب قرمز است و نه آسمان آبی و یا درختان سبز. آنها به این خاطر این شکلی می باشند چون که تصور ما چنین است. "دنیای خارج" کاملاً به برداشت کنندگانش بستگی دارد.

حتی جزئی ترین نقص در شبکه چشم باعث کور رنگی می شود. برخی مردم آبی را سبز، برخی قرمز را آبی و برخی همه رنگها را رنگ مایه های خاکستری می بینند. این که شیء بی نهایت رنگی باشد یا خیر مهم نمی باشد.

متفکر برجسته، برکلی (Berkeley) نیز به این موضوع اشاره می کند: در ابتدا عقیده بر این بود که رنگها، بوها و غیره "واقعاً وجود دارند" ولی متعاقباً چنین نظریاتی رد شد و معلوم شد که آنها فقط بسته به حواسمان وجود دارند.^{۶۸}

نتیجه گیری این که اشیائی را که رنگی می بینیم به این خاطر نیست که خودشان وجود مادی غیر وابسته ای در خارج دارند. حقیقت ماده ترجیحاً این است که همه ویژگیهایی که ما به اشیاء نسبت دادیم، در درون ما هستند و نه در درون "دنیای بیرون".

پس چه چیزی در "دنیای خارج" باقی می ماند؟

آیا وجود "دنیای خارج" اجتناب ناپذیر است؟

تاکنون به طور مداوم به صحبت کردن درباره "دنیای خارج" و دنیای ادراک در ارتباط با آن چه می دیدیم، که در مغز ما شکل می گرفت، پرداختیم.

شناخت خدا از طریق برهان

با این وجود از آنجایی که ما هرگز در واقعیت نمی توانیم به "دنیای خارج" دسترسی داشته باشیم، چگونه می توانیم مطمئن شویم که چنین دنیایی واقعاً وجود دارد؟

در حقیقت نمی توانیم مطمئن شویم. از آن جایی که هر شیئی تنها شامل مجموعه ای از ادراک می باشد و این ادراک تنها در ذهن وجود دارند، صحیح تر است بگوییم که **تنها دنیایی که در جهان وجود دارد دنیای ادراک است**. تنها دنیایی را که ما می شناسیم، دنیایی است که در ذهنمان وجود دارد: دنیایی که طرح، ضبط و آشکار شده است؛ یعنی بطور خلاصه، دنیایی که در ذهنمان بوجود آمده است. این تنها دنیایی است که می توانیم از آن مطمئن شویم. ما هرگز نمی توانیم ثابت کنیم که ادراکی را که در ذهنمان مشاهده می کنیم، ارتباطات جسمانی دارد. آن ادراکها احتمالاً می توانسته اند از منبعی مصنوعی آمده باشند.

امکان مشاهده این امر وجود دارد. محرکی مصنوعی قادر است "دنیای مادی" سرتاسر خیالی را در ذهنمان بوجود بیاورد. به عنوان مثال، اجازه دهید وسیله ای خیلی پیشرفته را در نظر بگیریم که تمام سیگنالهای الکتریکی را می تواند ضبط کند. ابتدا اجازه دهید تمام اطلاعاتی را که مربوط به تنظیم (شامل تصویر اجسام) این دستگاه از طریق انتقال آنها به علائم الکتریکی است، انتقال دهیم. در درجه دوم بیاید فرض کنیم که مغز می توانسته خارج از بدن زنده بماند. سر انجام دستگاه ضبط را به مغز با الکترودهایی که به عنوان اعصاب عمل می کنند متصل کرده و اطلاعات از قبل ضبط شده را به مغز می فرستیدم. در این حالت، شما زندگیتان را در این فضای مصنوعی بوجود آمده تجربه می کنید. به عنوان مثال: براحتی می توانید باور کنید که با سرعت زیادی در اتوبان دارید حرکت می کنید. هرگز امکان ندارد متوجه شوید که از هیچ چیز به جز مغزتان تشکیل نشده اید. این بدان علت است که آن چه که برای شکل گیری دنیا در مغزتان لازم است، وجود واقعی دنیا نمی باشد بلکه ترجیحاً محرک آن می باشد. این که این محرکها از منبعی مصنوعی از قبیل ضبط صوت به وجود بیاید کاملاً امکان دارد.

در این رابطه فیلسوف مشهور برتراند راسل (Bertrand Russel) می

نویسد:

وقتی میز را با انگشتانمان فشار می دهیم، حس لامسه از طریق به هم خوردگی الکترونها و پروتونهای نوک انگشتان، طبق فیزیک مدرن، با مجاورت الکترونها و پروتونهای درون میز صورت می گیرد. اگر به هم خوردگی مشابه در نوک انگشتان به اشکال دیگر پدید می آید، می بایستی علاوه بر میز نیز دارای حواس بودیم.^{۶۹}

هارون يحيي

در واقع براي ما خيالي راحت است که از ادراک باور شده فريب بخوريم بدون آن که هيچ ماده مربوطه واقعي باشد. ما اغلب اين احساس را در رؤياهايمان - در جايي که حوادث را تجربه مي کنيم؛ مردم، اشياء و جاهايي که کاملاً واقعي به نظر مي رسند - داريم. هيچ گونه تفاوت اساسي بين رؤيا و " دنياي واقعي " وجود ندارد؛ هر دوي آنها در ذهن تجربه مي شوند.

چه کسي بيننده است؟

از آنجايي که تاکنون به ما مربوط مي شد، هيچ شكي وجود ندارد که دنيايي را که ما در آن ساکن هستيم و " دنياي خارج " مي ناميم در ذهن ما درک شده است. با اين همه، در اينجا سؤال اوليه مهمي مطرح مي شود. اگر تمام اتفاقات فيزيکي را که مي شناسيم ذاتاً ادراک باشند، درباره مغزمان چه طور؟ از آنجايي که مغز ما بخشي از دنياي فيزيکي مثل بازوها، پاهايمان يا هر گونه شيئي ديگر را تشکيل مي دهد، آن نيز مي بايستي درست مثل همه اشياء ديگر ادراک باشد.

مثالي درباره رؤياها اين موضوع را بيشتري روشن مي کند. فرض کنيد که رؤيا در ذهنمان مطابق با آن چه تا کنون گفته شد مي باشد. در رؤيا ما يک بدن خيالي، بازوي خيالي، چشم خيالي و مغز خيالي داريم. اگر در طول رؤياهايمان از ما پرسند " کجا را داري مي بيني؟ " جواب خواهيم داد " به ذهنم نگاه مي کنم ". با اين وجود، در حقيقت هيچ ذهني وجود ندارد که درباره اش صحبت کنيم بلکه سر و ذهن خيالي وجود دارد. بيننده تصاوير، ذهن خيالي در رؤيا نمي باشد بلکه " چيزي " است که خيالي " برتر " از آن است.

ما مي دانيم که هيچ گونه تفاوت فيزيکي بين ظاهر رؤيا و ظاهر آن چه که زندگي حقيقي مي ناميم وجود ندارد. بنا بر اين هنگامي که از ما درباره اين زمينه سؤال مي شود، زندگي واقعي را برفراز سؤال " کجا را داري مي بيني " فرض مي کنيم و آن به مانند جواب بي معنای " در ذهنم " در مثال بالا خواهد بود. در هر دو شرايط موجودي که مي بيند و درک مي کند مغز، که فقط تکه اي گوشت مي باشد، نيست.

وقتي به تجزيه و تحليل مغز مي پردازيم متوجه مي شويم که هيچ چيزي در آن بجز لپيد و مولکولهاي پروتئين، که در دستگاهاي ديگر بدن نيز موجود است، نمي باشد. اين به اين معني است که درون تکه اي گوشت، که آن را " مغز " مي ناميم هيچ چيز براي مشاهده تصاوير وجود ندارد تا خود آگاهي يا موجودي را که " خودم " مي ناميم ايجاد کند.

ارال. گئورگي به اشتباهاتي که مردم در ارتباط با ادراک تصاوير در مغز مي پردازند اشاره مي کند که :

نوعي فريب خوردگي وجود دارد که، مي بايستي برطرف شود، مي گويند

شناخت خدا از طریق برهان

چشمها تصاویر را در مغز بوجود می آورند. عکس، در مغز نیاز به نوعی چشم درونی جهت دیدن دارد، ولی این امر نیاز به چشم دیگری دارد تا تصویر آن... و غیره را در برگشتی بی پایان از چشمها و تصاویر مشاهده کند. این محال است.^{۷۰}

این نکته مهمی است که ماده گرایان را، که به هیچ چیز به جز ماده اعتقاد ندارند، در حیرت می گذارد که: "چشم درونی" که می بیند، به چه چیزی وابسته است تا آن چه را می بیند تشخیص داده و عکس العمل نشان می دهد؟ کارل پریبرام (Karl Pribram) همچنین به این سؤال مهم که چه کسی، در دنیای علم و فلسفه، بیننده است تکیه کرد:

فیلسوفان از زمان یونان درباره وجود "روح در دستگاه"، "انسان کوچک در انسان کوچک" و غیره حدسیاتی زده بودند. ماهیت "من" که از مغز استفاده می شود کجاست؟ چه کسی دانش حقیقی را می داند؟ و یا همانطور که سن فرانسس آسیسی یکبار گفت: "آن چه را که به جستجویش هستیم، آن چیزی است که می بینیم."^{۷۱}

حال به این موضوع فکر کنید: کتاب در دست شما، اتاقي که در آن هستید و بطور خلاصه تمام تصاویر در جلوی شما در درون مغزتان دیده می شود. آیا این اتمها هستند که این تصاویر را می بینند؟ اتمهای ناخودآگاه کور و گور؟ چرا برخی اتمها این ویژگی را دارند در حالی که برخی دیگر ندارند؟ آیا عمل فکر کردن، فهمیدن، بخاطر آوردن، خوشحال شدن، غمگین شدن و هر چیز دیگر از عکس عملهای الکتروشیمیایی، بین این اتمها تشکیل شده است؟

هنگامی که به این سؤال فکر می کنیم متوجه می شویم که هیچ حسی برای جستجوی اراده در اتمها وجود ندارد. واضح است که موجودی که می بیند، می شنود و احساس می کند موجودی مافوق مادی می باشد. این موجود "زنده" است و نه ماده است و نه تصویری از ماده. این موجود وابسته به ادراک پیش روی خود، با استفاده از نمای بدنمان، می باشد.

این موجود "روح" است.

مجموعه ادراکی را که آن را "دنیای مادی" می نامیم، رؤیایی است که توسط روح دیده می شود. درست مانند اندامهایی که داریم و دنیای مادی که در رؤیاهایمان می بینیم، که واقعیت ندارند، جهانی را که به تصرف در آوردیم و عضوهایی را که دارا می باشیم نیز هیچ گونه واقعیتهای مادی ندارند.

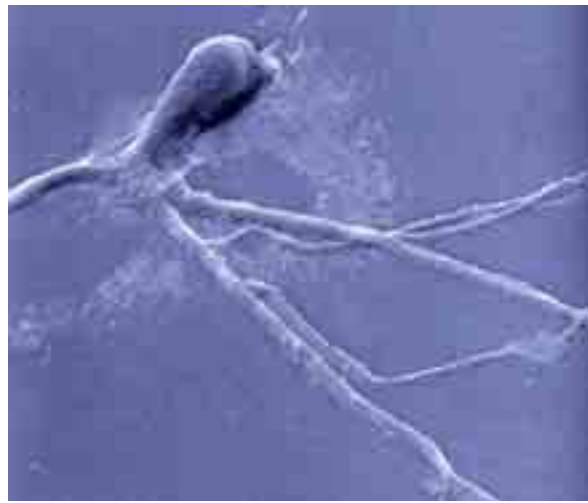
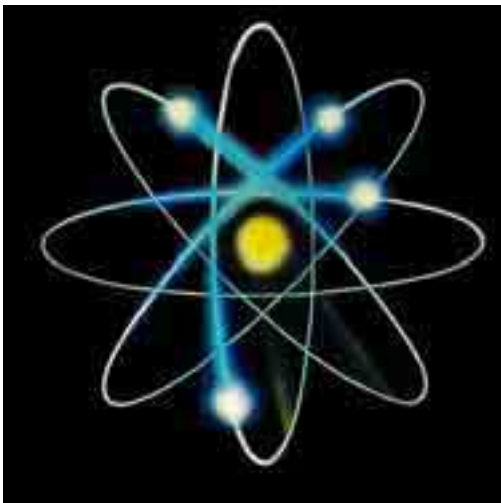
موجود اصلی روح است. ماده فقط از ادراکی که توسط روح دیده می شود تشکیل می شود. انسانهای باهوشی که می نویسند و این خطوط را می خوانند، هر کدام به خاطر توده ای از اتمها و مولکولها و واکنشهای شیمیایی بین آنها نیست که صورت می گیرد، بلکه این "روح" است که این کار را انجام می دهد.

موجود واقعي مطلق

تمام این واقعیتها ما را با سؤال خیلی مهمی رو در رو می کند. اگر چیزی را که ما به عنوان دنیای مادی، که فقط از ادراکی که توسط روحمان دیده می شود، قبول داریم پس منشاء این ادراک چه می باشد؟

در جواب به این سؤال می بایستی مطلب زیر را در نظر بگیریم: ماده وجود خود فرمانی را بوسیله خود ندارد. از آنجایی که ماده ادراک می باشد، در نتیجه ماده چیزی "مصنوعی" است. یعنی این که ماده می بایستی از طریق نیروی دیگری ایجاد شده باشد و این بدین معنی است که ماده می بایست خلق شده باشد. علاوه بر آن این آفرینش باید ادامه داشته باشد. اگر آفرینش مدام و دائمی وجود نداشته باشد آنگاه آن چه را که ماده می نامیم محو شده و از بین می رود. این ممکن است شبیه به دستگاه تلویزیونی باشد که تصویر بر روی آن تا مدتی که سیگنال به پخش خود ادامه می دهد، نمایش دهد. بنابراین، چه کسی روح ما را وادار به دیدن این ستاره ها، گیاهان، مردم و تمام چیزهای دیگری که می بینیم می کند؟

کاملاً واضح است که خالقی وجود دارد که تمام جهان مادی را، که مجموع ادراک را در بر می گیرد، خلق کرده است و به آفرینشش بدون وقفه ادامه می



مغز مجموعه ای از سلولها می باشد که از پروتئین و مولکولهای چرب تشکیل شده است. مغز از سلولهای عصبی که نوروں نامیده می شوند تشکیل شده است. هیچ قدرتی در این تکه گوشت برای مشاهده تصاویر و ایجاد خود آگاهی یا ایجاد بودنی که ما آن را "خود" می نامیم وجود ندارد.

شناخت خدا از طریق برهان

دهد. از آن جایی که خالق چنین آفرینش مهمی را ارائه می کند یقیناً قدرت و توانایی ابدی دارد.

این خالق خود را به ما معرفی می کند. او کتابی را آشکار کرده و از طریق این کتاب؛ خود، جهان و علت وجود ما را توصیف کرده است.

این خالق خداوند می باشد و اسم کتابش قرآن است. واقعیتی که زمین و آسمان، یعنی، جهان پایدار نبوده و وجود شان فقط بوسیله آفریدن آنها توسط خدا می باشد و روزی که آفرینش خاتمه یابد محو خواهند شد، همگی در آیه ای از قرآن به شرح ذیل ذکر شده است:

محققاً خدا آسمانها و زمین را از این که نابود شوند نگاه می دارد و اگر روزه زوال نهد گذشته از او هیچکس آنها را محفوظ نتواند داشت که خدا بسیار برد بار و آمرزنده است. (سوره الفاطر، آیه: ۴۱)

همانطور که در ابتدا اشاره کردیم برخی مردم هیچ فهم واقعی از خداوند ندارند و از اینرو فکر می کنند که خدا به عنوان موجودی در جایی واقع در آسمانها حضور دارد و در واقع به مسائل دنیوی مداخله نمی کند. اساس این منطق در واقع در اندیشه ای که می گوید جهان مجموعه ای از ماده است و خدا "بیرون" از این دنیای مادی در مکان دوری قرار دارد، بنیان گزاری شده است. در برخی مذاهب ساختگی، اعتقاد به خدا محدود به این طرز فکر می باشد.

با این وجود همانطور که تاکنون ملاحظه کردیم ماده فقط از حواس تشکیل شده و تنها موجود مطلق واقعی خداوند است. این به این معنی است که **فقط خدا وجود دارد؛ همه چیز به غیر از او سایه موجودات می باشند.** در نتیجه غیر ممکن است که خدا را به عنوان موجودی مجزا در بیرون از کل مجموعه این ماده تصور کنیم. **خداوند یقیناً "در همه جا است" و همه چیز را احاطه کرده است.** این واقعیت در قرآن به شرح زیر توصیف شده است:

خدا یکتا است که جز او خدائی نیست. زنده و پاینده است هرگز او را کسالت خواب فرا نگیرد تا چه رسد که بخواب رود. اوست مالک آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است که این را جرأت است که در پیشگاه او به شفاعت برخیزد مگر به اجازه او، علم ازلی او محیط است و خلق به هیچ مرتبه علم و احاطه نتواند کرد مگر به آنچه او خواهد. **قلمرو علمش از آسمانها و زمینها فراتر و نگهبانی زمین و آسمان بر او آسان و بی زحمت است** چه او دانی بزرگوار و توانای (با عظمت) است. (سوره البقره، آیه: ۲۵۵)

خداوند محدود به فضا نیست و بر هر چیز در اطرافمان احاطه دارد که در آیه دیگری بیان شده است:

مشرق و مغرب هر دو ملک خدا است پس **بهر طرف روی کنید به سوی خدا روی آورده اید** بلکه هر چه در آسمانها و زمین است ملک اوست و همه

هارون يحيي

فرمانبردار اویند. (سوره البقره، آیه: ۱۱۵)
او را هیچ چشمی درک ننماید و حال آنکه او همه بینندگان را مشاهده
می کند و او لطیف و نامرئی و به همه چیز خلق عالم آگاه است. (سوره العناب،
آیه: ۱۰۳)

این بدان معنی است که ما نمی توانیم وجود خدا را با چشمان درک کنیم
بلکه خدا بر همه چیز: بیرون، درون، نگاهها و اندیشه ها احاطه دارد. ما نمی
توانیم هیچ کلمه ای را بدون آگاهی او گفته و یا این که حتی نفس بکشیم.
هنگامی که به این ادراک حسی در طول زندگیمان نگاه می کنیم،
نزدیکترین موجود به ما هیچ یک از این حواس نمی باشد بلکه خود خدا است. سرّ
آیه زیر از قرآن در این واقعیت نهفته شده است: "ما انسان را خلق کردیم و از
وساوس نفس او کاملاً آگاهییم که از رگ گردن به او نزدیکتریم" (سوره ق، آیه:
۱۶). هنگامی که شخصی به بدنش فکر می کند که فقط از "ماده" ساخته شده
است نمی تواند این واقعیت مهم را بفهمد. اگر او مغزش را متعلق به "خود"
بداند، سپس جایی را که قبول دارد بیرون است، ۳۰-۲۰ سانتیمتر دورتر از او
می باشد. با این وجود وقتی که بفهمد هیچ چیزی از قبیل ماده وجود ندارد و
این که هرچیزی از تصور و خیالاتی مانند بیرون و درون شکل می گیرند، دوری
یا نزدیکی معنای خود را از دست می دهند. خداوند او را در بر گرفته است و
به او "بی نهایت نزدیک" است.

خداوند انسان را با این آیه آگاه کرده است که او به انسانها "بی نهایت
نزدیک" است. "چون بندگان من از تو بپرسند بدانند که من به (آنها) نزدیک
خواهم بود" (سوره البقره، آیه: ۱۸۶). آیه دیگر مربوط به همان واقعیت می باشد:
"به تو گفتیم خدا البته به مردم محیط است." (سوره الاسراء، آیه: ۶۰)

انسان در فکر کردن به این که نزدیکترین موجود به او خودش می باشد
گمراه است. خداوند در حقیقت حتی به ما نزدیکتر از خودمان می باشد. او نظر
ما را به این نکته در این آیه جلب می کند "پس چگونه خواهد بود هنگامی
که جانشان به گلو رسد و شما وقت مرگ بر بالین آن مرده حاضرید و او را
مینگرید و ما به او از شما نزدیکتریم لیکن شما معرفت و بصیرت ندارید."
(سوره الواقعة، آیه: ۸۵-۸۳)

همانطور که به ما در این آیه گفته شد انسان از این واقعیت خارق العاده
ناآگاه است زیرا آنها آن را با چشمان خود نمی بینند.

از طرف دیگر برای انسان، که هیچ چیز نیست بلکه سایه ای از هستی می
باشد، غیر ممکن است قدرتی داشته و از خدا بی نیاز باشد. آیه "شما آن چه
می سازید همه را خدا آفریده است!" (سوره الصفات، آیه: ۹۶) نشان می دهد که
هر چیزی را که تجربه می کنیم تحت مراقبت خدا می باشد. در قرآن این واقعیت

شناخت خدا از طریق برهان

در این آیه بیان شده است " چون تو تیري افکندي نه تو بلکه خدا افکنند " (سوره الانفال، آیه: ۱۷) نظر به این که تاکید شده است هیچ عملي از خدا جدا نیست، از آن جايي که انسان سایه یک موجود مي باشد خودش عمل پرتاب را انجام نمي دهد. با این وجود خداوند به این موجود سایه احساس خود باوري داده است. در حقيقت خدا تمام اعمال را انجام مي دهد. اگر شخصي عمالي را انجام دهد که وابسته به خود بداند مسلماً خودش را گول مي زند.

این واقعیت است. انسان ممکن است که نخواهد این حقيقت را تصدیق کند و ممکن است خود را موجودي جدا از خدا بداند؛ ولي این چيزي را عوض نمي کند. البته انکار ناعقلانه او، باز در خواست و اراده خدا مي باشد.

هر چيزي را که دارا هستيد، ذاتاً خیالي است

همانطور که به طور واضح معلوم است، این یک واقعیت علمي و منطقي است که " دنياي خارج " هیچ گونه حقيقت مادي نداشته و دنياي خارج مجموعه اي از تصورات بوده که به طور دائم به روحان بوسیله خدا داده مي شود. با این وجود انسان معمولاً به حساب نمي آورد و يا نمي خواهد هر چيزي را در مفهوم " دنياي خارج " به حساب آورد.

درباره این موضوع صادقانه و آشکار فکر کنید. شما متوجه خواهید شد که خانه، اثاث، ماشین - که اخیراً وارد شده - اداره، جواهرات، حساب بانكي، کمد، همسر، بچه ها، همکاران و هر چيز ديگري که صاحب آن هستيد در واقع در این دنياي خارجي، خیالي که وجود خارجيش به شما داده شده گنجانیده شده است. هر چيزي را که مي بينيد، مي شنويد يا بو مي کشيد، بطور خلاصه، با حس پنج گانه تان که جزئي از " دنياي خیالي " مي باشد درک مي کنيد؛ مثل: صدای خواننده محبوبتان، سفتي صندلي که بر روي آن مي نشينيد، عطري که بويش را دوست داريد، خورشيد ي که شما را گرم مي کند، گلي با رنگهاي زيبا، پرنده اي که در جلوي پنجره پرواز مي کند، قايق مسابقه اي که بر روي آب با سرعت حرکت مي کنيد، باغ حاصلخيزتان، کامپيوتري که در شغلستان از آن استفاده مي کنيد و يا دستگاههاي صوتي با کيفيت بسيار بالايي که پيشرفته ترين تکنولوژي در دنيا دارد...

این حقيقت است؛ زیرا دنيا تنها مجموعه اي از تصاويري است که براي امتحان انسان بوجود آمده است. انسان در تمام طول زندگي محدودش همراه با ادراکي آزموده مي شود که هیچ واقعيتهاي ندارد. این ادراک از عمد به شکل خوشايند و جذاب ارائه شده اند. به این حقيقت در قرآن اشاره شده است:

مردم در آرايش حب شهوات نفساني که عبارت از ميل به زنها و فرزندان

هارون يحيي

و هميانهاي زر و سيم و اسبهاي نشاندار و نيكو و چهار پايان و مزارع و املاك است، در نظر زيبا و دلفريب است ليكن اينها همه متاع زندگاني دنياست و نزد خداست همان منزل (بازگشت) مي باشد. (سوره آل عمران، آيه: ۱۴)

اکثر مردم مذهب خود را به خاطر طمع املاك، ثروت، توده گنجينه طلا و نقره، دلار، جواهرات، حسابهاي بانكي، کارتهاي اعتباري، كمدهاي پراز لباس، ماشينهاي آخرين مدل و به طور خلاصه تمام اشكال رفاهي که يا دارا بوده و يا سعي بر کسب آن مي کنند دور مي ريزند. آنها فقط به اين دنيا فکر مي کنند در حالي که جهان آخرت را فراموش کرده اند. آنها از چهره "ظاهر فريب و اغوا کننده" زندگي در اين دنيا فريب خورده و از دعا کردن، صدقه به تهيدستان و عبادتي که آنها را به جهان آخرت سعادت مند مي کند باز مي مانند. آنها در عوض مي گویند "من کارهايي دارم که بايد انجام دهم"، "من آرمانهايي دارم"، "من مسئوليتهايي دارم"، "من وقت کافي ندارم"، "من کارهايي دارم که مي بايستي کامل شوند" و "انها را در آينده انجام مي دهم". آنها زندگيشان را صرف رفاه تنها براي دنيا مي کنند. در اين آيه "اکثر مردم آگاه نيستند. اکثر به امور ظاهري زندگي دنيا (مانند صنعت و تجارت و غيره) آگاهند و از عالم آخرت بکلي بي خبرند. (سوره الروم، آيه: ۷) اين درک غلط توضيح داده شده است.

واقعيتي را که در اين فصل اشاره کردیم، به اين معني که هر چيزي تصوير ذهني مي باشد، در معني ضمني اش خيلي مهم است تا تمام شهوات و حد و مرزها را بي معني کند. صحت اين حقيقت، آن را آشکار مي سازد که هر چيزي که مردم دارند و يا خود را جهت کسب آن به زحمت مي اندازند، مثل: ثروت از روي طمع کسب شده، بچه هايي که به خاطرشان غرور مي ورزند، همسراني را که به خودشان نزديکترين شخص مي پندارند، جسم عزيزشان، شأن اجتماعي که اعتقاد دارند عامل برتر مي باشد، مدارسسي که رفته اند و در تعطيلاتي که بوده اند، چيزي به غير از خيال باطل نيست. بنا بر اين همه تلاشها، زماني سپري مي شود، و طمع بي نتيجه واقع مي گردد.

به همين خاطر است که چرا برخي افراد نادانسته هنگامي که از ثروت و دارايي و يا از "قايقهاي تفريحي، هليکوپتر، کارخانه، موجوديها، زمينها و ملک اربابيشان" پز مي دهند، خودشان را گول مي زنند. آن دسته از افراد ثروتمندي که با خود نمائي با قايقهاي تفريحيشان سفر مي کنند، ماشينهايشان را به رخ مي کشند، درباره ثروتشان صحبت مي کنند، فکر مي کنند که رتبه شان از اشخاص ديگر بالاتر است و آنها به اين خاطر موفق هستند. آنها بايد در حقيقت فکر کنند که در چه حالي خودشان را به محض آن که متوجه شدند موفقيت چيزي به غير از



اگر انسان درباره همه چیزهایی که در اینجا گفته شد عمیق فکر کند، خیلی زود
حالت فوق العاده و شگفت انگیز خودش را متوجه خواهد شد؛ به این معنی که
تمام حوادث دنیا فقط خیال می باشند.....

عقیده ای باطل نیست، یافته اند.

این حواس در بسیاری دفعات در رؤیاهای این چنین دیده شده است. آنها در رؤیایشان خانه، ماشینهای پر سرعت، جواهرات فوق العاده گرانبها، اسکناسهای دلار و شمشهای طلا و نقره را دارند. آنها در رؤیایشان همچنین دارای رتبه بالا، کارخانه با هزاران کارگر، قدرت جهت دستور دادن به بسیاری از افراد و ملبس شدن در لباسهایی که تحسین هر کسی را بر می انگیزد می باشند. درست مثل کسی که، در حین هشیاری، درباره دارایی ها در رؤیایش پز می دهد و مورد استهزاء قرار می گیرد، آن فرد مطمئن است که به یک اندازه به خاطر پز دادن درباره تصاویری که در دنیا می بیند مورد تمسخر واقع می شود. آن چیزی را که او در رؤیایش در این دنیا می بیند تنها تصوراتی می باشند که در ذهن او نقش می بندد.

متشابهاً روشی را که مردم در واکنش به حوادثی که در دنیا تجربه می کنند، آنها را وادار به شرمساری در هنگامی که واقعیت را می فهمند می کند. آنهایی که شدیداً با یکدیگر مبارزه کرده و پرت و پلا می گویند، بر سر اشخاص کلاه می گذارند، رشوه می گیرند، در کارهای جعل شرکت می کنند، دروغ می گویند، حریصانه از دادن پولهایشان امتناع می ورزند، کارهای نادرست با مردم انجام می دهند، دیگران را زده و فحاشی می کنند، ستیز جویانه از کوره در می روند،

هارون يحيي

براي اداره و مقامشان پر از اشتياق مي باشند، حسود هستند و خود نمائي مي کنند هنگامي که متوجه مي شوند همه اينها را در رؤيا انجام داده اند خشمگين مي شوند.

از آن جايي که خداوند همه اين تصورات را خلق کرده است، مالک نهايي هر چيزي فقط خدا مي باشد. به اين واقعيت در قرآن تاکيد شده است:

هر چه در آسمان و زمين است ملک خداست و او به همه چيز احاطه و آگاهي دارد. (سوره النساء: ۱۲۶)

اين حماقت بزرگي است که مذهب را به خاطر شهوات خيالي دور بررزم و زندگي ابدي را از دست بد هيمن. علاوه بر اين، اين امر باعث مي شود تا انسان به بدبختي ابدي منتهي شود.

در اين مرحله يک نکته مي بايستي فهميده شود. در اينجا گفته نشده است که "مالکيتها، ثروت، بچه ها، کودکان، همسران، دوستان و مقامي که شما بخاطرش خساست به خرج مي دهيد دير يا زود محو خواهد شد و از اينرو هيچ معنائي را نخواهند داشت"، ليکن "تمام اين مالکيتهايي که فکر مي کنيد داريد وجود ندارد بلکه فقط رؤياهايي هستند که از تصاويري که خدا براي امتحان کردن شما ارائه مي دهد بوجود آمده است". همانطور کهديد تفاوت بسياري بين اين دو گفته وجود دارد.

اگرچه هيچ کسي نمي خواهد اين حقايت را بپذيرد و ترجيح مي دهد خود را با فرض اين که هر چيزي واقعاً وجود دارد گول بزند، ولي بلاخره روزي خواهند مرد و در جهان آخرت هنگامي که دوباره آفريده مي شويم، همه چيز مشخص خواهد شد. در آن روز "چشم بصيرت بيناتر گرديد" (سوره ق: ۲۲) و ما همه چيز را آشکارا خواهيمديد. با اين همه اگر ما زندگيمان را صرف دنبال کردن اهداف خيالي بکنيم آرزو مي کرديم که هرگز در اين دنيا زندگي نمي کرديم و خواهيم گفت "اي کاش نامه مرا به بمن نمي دادند و من هرگز از حساب اعمالم آگاه نمي شدم. اي کاش مرگ مرا نجات ميدادي. مال و ثروت من امروز به فرياد من نرسيدند و همه قدرتم نابود گرديد!" (سوره الحاقه، آيه: ۲۹-۲۷)

از طرف ديگر انسان بايد در اين دنيا سعي کند تا اين بزرگترين واقعيت جهان را، تا زماني که هنوز مهلت دارد، درک بکند. در غير اين صورت او تمام زندگيش را صرف گذراندن اين رؤياها کرده و در انتها به کيفر دردناکي دچار خواهد شد. در قرآن حالت نهايي آن دسته از مردمي که به دنبال خياليهاي باطل (يا تصورات) در اين دنيا بوده و خدا را فراموش کرده اند در زير بيان شده است:

و آنان که کافرند اعمالشان به سرايي ماند در بيابان بي آب که شخص تشنه

شناخت خدا از طریق برهان

آن را آب پندارد و به جانب آن شتابد. چون بدانجا رسید هیچ آب نیاید و آن کافر خدا را حاضر و ناظر اعمال خویش بیند که به حساب کارش تمام و کامل برسد و خدا به یک لحظه حساب تمام خلایق می کند. (سوره النور، آیه: ۳۹)

نقص منطقی ماده گرایان

از ابتدای این فصل روشن شد که ماده، آن طور که ماده گرایان ادعا می کنند، وجود مطلق نداشته بلکه ترجیحاً مجموعه ای از حسی می باشد که توسط خدا بوجود آمده است. ماده گرایان بر این واقعیت بارز به شکل کاملاً تعصب انگیزی مقاومت نشان دادند، که فلسفه آنها را ضایع کرد، و نظریه های بی اساسی را مطرح کردند.

به عنوان مثال: یکی از بزرگترین طرفداران مکتب ماده گرا در قرن ۲۰، جورج پولیتزر، مارکسیستی دو آتشه "مثال اتوبوس" را به عنوان "بزرگترین مدرک" برای اثبات وجود ماده ارائه کرد. طبق نظریه پولیتزر، دانشمندی که فکر می کنند ماده فقط ادراک می باشد، وقتی می بینند که اتوبوسی آنها را به جایی می برد با شتاب خواهند پذیرفت که این دلیلی برای صحت وجود ماده می باشد.^{۷۲}

هنگامی که به ماده گرای مشهور دیگر، جانسون (Johnson) گفته شد که ماده بر اساس مجموعه ای از ادراک می باشد، او سعی کرد تا وجود فیزیکی سنگها را با لگد زدن به آنها "ثابت کند".^{۷۳}

نمونه مشابه دیگری از سوی فردریش انگلز، بانی و مربی پولیتزر به همراه مارکس، در ماده گرایی دیالکتیکی داده شد. او نوشت "اگر یککهای را که می خوریم، تنها ادراک باشند گرسنگی مان بر طرف نمی شود".^{۷۴}

نمونه های مشابه و جملات تکان دهنده ای از قبیل: "وقتی که به صورتتان سیلی زده شود، وجود ماده را در خواهید یافت" در کتابهای ماده گرایان مشهوری مانند مارکس، انگلز، لنین و دیگران وجود دارد.

به هم ریختگی که در این فهم که منجر به این گونه مثالهای ماده گرایان می شود، مربوط به استنتاج آنها از مفهوم "ماده، ادراک است" همانقدر که "ماده، ترفند واقعیت" است می باشد. آنها فکر می کنند که ماده محدود به دیدن بوده و قابلیت های دیگر مانند لمس کردن و ارتباطات فیزیکی را شامل می شود. اتوبوسی که انسانی را به زمین می اندازد می گوید "مراقب باش، اتوبوس تصادف کرد؛ بنابراین این ادراک نیست". آنها متوجه نمی شوند که همه ادراکی که در طول تصادف یک اتوبوس اتفاق می افتد، از قبیل: دشواری، تصادف و رنج و درد نیز در مغز صورت می گیرد.

مثال رؤياها

بهترین مثال جهت توضیح این واقعیت رؤیا می باشد. انسان می تواند حوادث خیلی واقع بینانه را در رؤیا تجربه کند. او می تواند به پایین پله ها غلت زده و پایش را بشکند، با اتومبیل تصادف و خیمی داشته باشد، به زیر اتوبوس برود و یا کیکی خورده و سیر شود. حوادث متشابه به آنهایی که در زندگی روزمره مان تجربه می کنیم، در رؤیاهایمان نیز با همان حس متقاعدکننده و واقع بینانه شان تجربه می شوند و همان احساسات را در ما بر می انگیزند.

شخصی که در رؤیایش به اتوبوسی برخورد می کند می تواند چشمانش را دوباره در بیمارستانی باز کرده و متوجه شود که از کار افتاده است، با توجه به این که آنها همگی خیال می باشند. او همچنین می تواند فرض کند که در تصادف با ماشینی مرده و فرشتگان مرگ روح او را گرفته و زندگی او در جهان آخرت شروع شده است. (حادثه دومی به همان شیوه در زندگی تجربه می شود که ، درست به مانند رؤیا، ادراک است.)

این شخص خیلی سریع تصاویر، صداها، احساس صلابت، نور، رنگ و تمام احساسات دیگر را که مربوط به حادثه ای که در ذهنش تجربه کرده است درک می کند. ادراکی را که او در رؤیایش تشخیص می دهد به واقعی بودن ادراک زندگی "واقعی" می باشد. کیکی را که در رؤیایش می خورد او را سیر می کند اگرچه آن یک تنها رؤیایی بیش نیست زیرا سیر شدن نیز نوعی درک و احساس رؤیایی می باشد. با این همه در واقعیت، این شخص بر روی تخت خواب خود در آن لحظه دراز کشیده است. هیچ گونه پلکان، رفت و آمد اتومبیلها و یا اتوبوسها برای گمان کردن وجود ندارند. انسان رؤیایی ادراک و احساساتی را که در دنیای خارج وجود ندارد دیده و تجربه می کند. این مهم که ما در رؤیاهایمان می بینیم و حوادث را بدون هیچ ارتباط فیزیکی در "دنیای خارج" آشکارا لمس می کنیم، این را به ما نشان می دهد که زندگی آگاهانه ما نیز از ادراک محض تشکیل شده است.

آنهایی که به فلسفه ماده گرایی به خصوص مارکسیستها اعتقاد دارند هنگامی که به آنها درباره این واقعیت، ماهیت ماده، توضیح داده می شود، خشمگین می شوند. آنها از مثالهای منطقی ظاهری مارکس، انگلزی یا لنین نقل قول می کنند و اظهارات با احساس گونه ای را براه می اندازند.

با این وجود، این اشخاص باید فکر کنند که می توانند این اظهارات را در رؤیایشان نیز انجام دهند. آنها در رؤیایشان می توانند همچنین "سرمایه" را بخوانند و در جلسات شرکت کنند، با پلیس بجنگند، از ناحیه سر ضربه بخورند و درد ناشی از زخم را احساس کنند. هنگامی که از آنها درباره رؤیایشان سؤال

دنيای رؤياها

- حقيقت براي شما آن چيزي است که مي تواند لمس شود و با چشم ديده شود. شما در رؤيايتان نيز مي توانيد " دستان را لمس کرده و با چشمتان ببينيد "، ولي در حقيقت، شما نه دست داريد و نه چشم و يا اين که چيزي وجود داشته باشد که بتوانيد آن را لمس کنيد. هيچ گونه واقعيّت مادي، به جز ذهن، وجود ندارد که باعث شود اين چيزها اتفاق بيافتد. شما به سادگي فريب خورده ايد.

- چه چيزي دنيای واقعي و خيال را از يکديگر جدا مي کند؟ نهايتاً هر دو شکل زندگي توسط ذهن به عرصه وارد مي شود. اگر ما قادر به زندگي راحت، در طول رؤيايمان، در دنيای غير واقعي نباشيم همان حالت مي تواند به شکل مساوي براي دنيایي که ما در آن هوشيارانه زندگي مي کنيم صحت داشته باشد. وقتي از رؤيايمان بيدار مي شويم هيچ دليل منطقي وجود ندارد که فکر کنيم وارد رؤياي بزرگتري که " دنيای واقعي " ناميده مي شود شده ايم. دليل آن که رؤيا را تصور و دنيا را " واقعي " مي دانيم تنها به خاطر وجود عاداتها و پيش داورنيتها است. اين مسئله به نظر ما مي رساند که ممکن است از زندگي که بر روي زمين داريم، که فکر کنيم درست حالا داريم در آن زندگي مي کنيم، بيدار شويم؛ درست مانند آن که از رؤيا بيدار مي شويم.



مي شود، فکر مي کنند که آن چه را که در رؤيايشان تجربه مي کنند نيز از " ماده مطلق " تشکيل شده است"، درست مانند آن که فرض مي کنند چيزهايي را که در هنگام بيداري مي بينند نيز " ماده مطلق " مي باشد. با اين همه، اين که چنين مسائلي در رؤيايشان هست و يا در زندگي روزمره، آن چه را که تجربه کرده، مي بينند يا احساس مي کنند، فقط از ادراک تشکيل مي شود.

مثال ارتباط اعصاب به شکل موازي

اجازه دهید مثال تصادف ماشین را که از سوي پولیتزر در مورد این که به تصادف یک شخص توسط اتومبیل اشاره می کرد بپردازیم. اگر اعصاب شخص تصادف کرده از طریق حواس پنجگانه او به مغزش منتقل شوند- که به مغز دیگری مرتبط بوده؛ به عنوان مثال: مغز پولیتزر- و اتصال موازي داشته باشد، در همان لحظه ای که تصادف صورت می گیرد، آن تصادف به پولیتزر نیز که در خانه اش نشسته است می بایستی برخورد کند. تمام احساساتی که از سوي شخص بوسیله تصادم تجربه می شود، توسط پولیتزر هم تجربه می شود؛ درست شبیه به آهنگی که از دو بلندگوی متفاوت که به یک ضبط صوت متصل هستند شنیده می شود. پولیتزر ترمز کردن اتوبوس، برخورد آن با بدنش، تصاویر بازوی شکسته و خون آلود، شکستگیها، ورود به اتاق عمل، سفتی چسب زخم و ضعف بازویش را احساس کرده، می بیند و تجربه می کند.

هر شخص دیگری که به اعصاب شخص دیگری به طور موازي متصل باشد، تصادف را از شروع تا پایان درست مثل پولیتزر شاهد خواهد بود. اگر انسان به علت تصادف به اغما برود، همگی آنها به اغما می روند. علاوه بر این، چنانچه همه ادراک مربوط به تصادف اتومبیل در وسیله ای ضبط شود و اگر تمام این ادراک بطور دائم به شخص ارسال شوند، اتوبوس این شخص را بارها به زمین می اندازد.

بنابراین کدام یک از اتوبوسهایی که به افراد برخورد می کنند، واقعی هستند؟ فلسفه ماده گرایی هیچ جواب محکمی برای این سؤال ندارد. پاسخ صحیح این است که همه، تصادف اتومبیل را با تمام جزئیاتش در ذهنشان تجربه می کنند.

همان قانون برای مثالهای کیک و سنگ به کار می رود. اگر عصبهای اندامهای عصبی انگلز، که سیر شدن و پر شدن شکمش را پس از خوردن کیک تصور می کند، به ذهن شخص دیگری به شکل موازي متصل بشود، آن شخص نیز وقتی احساس سیر می کند که انگلز کیک را خورده و سیر شود. اگر اعصاب جانسون در هنگامی که در پاهایش احساس درد می کند، زمانی که با پایش به سنگی محکم می کوبد، به شخص دومی به طور موازي و مشابه متصل شده باشد شخص دیگر همان درد را احساس خواهد کرد.

بنابراین کدام کیک یا کدام سنگ واقعی می باشند؟ فلسفه ماده گرایی دوباره در ارائه جوابی قاطع به این سؤال کم می آورد. پاسخ صحیح و قاطع این است: هم انگلز و هم شخص دوم کیک را در ذهنشان خورده اند و سیر شده اند؛ هم جانسون و هم شخص دوم کاملاً لحظه برخورد سنگ را در ذهنشان

شناخت خدا از طریق برهان

تجربه می کنند.

اجازه دهید مثالمان را که در مورد پولیتزر بکار بردیم تغییر دهیم؛ تصور کنید اعصاب مردی را که با اتوبوس تصادف کرده است به مغز پولیتزر که در خانه اش نشسته است وصل کرده ایم و اعصاب پولیتزر را به مغز مردی که با اتوبوس برخورد می کند متصل کرده ایم. در این حالت، پولیتزر فکر خواهد کرد که اتوبوس به او برخورد کرده است؛ اگرچه هنوز در خانه اش نشسته است. مردی که با اتوبوس برخورد می کند، هرگز احساس اصابت نکرده و فکر می کند که در اتاق پولیتزر نشسته است. منطق مشابهی ممکن است درباره مثالهای سنگ و کیک بکار رود.

همانطور که می بینیم برای انسان امکان پذیر نیست که در فراسوی این صحنه ها قرار بگیرد و خود را از آنها نجات دهد. در این حالت روح انسان قادر است در معرض تمام این حوادث فیزیکی قرار بگیرد؛ اگرچه دارای جسم فیزیکی و وجود مادی نبوده و از وزن مادی تهی می باشد. برای شخص امکان ندارد که این مسئله را درک کند زیرا او گمان می کند به خاطر این تصاویر سه بعدی واقعی و وجودشان قطعی است که - مانند هر فرد دیگر - به ادراکی که توسط اندامهای حسی تجربه شده است بستگی دارد.

فیلسوف بریتانیایی مشهور، دیوید هیوم (David Hume)، تفکراتش را درباره این حقیقت بیان می کند:

از نظر من وقتی که با آشنایی زیاد وارد آن چه که خودم را (من) می نامم می شوم، همیشه با برخی ادراک بخصوص یا چیز دیگر، از سرما یا حرارت، روشنایی یا تیرگی، درد و یا شادمانی اشتباه می کنم. من هرگز خودم را در هیچ موقع بدون ادراک نیافته ام و هرگز نمی توانم هیچ چیز دیگری را به جز ادراک مشاهده کنم.^{۷۵}

شکل گيري ادراک در ذهن

از لحاظ فلسفي نمي باشد بلکه واقعيتي علمي است

ماده گرايان ادعا مي کنند که آن چه را که در اين جا گفته ايم ديده گاهي فلسفي است. با اين وجود، براي تلقي اين که " دنياي خارج " ، همانطور که مي ناميم، مجموعه اي از ادراک است، موضوعي فلسفي نيست بلکه واقعيتي علمي مي باشد. برداشت و احساساتي که در مغز شکل مي گيرند در مدارس پزشکي بطور خلاصه آموزش داده مي شوند. اين واقعيتهای، که از سوي علوم قرن بيستم به خصوص فيزيک ثابت شده است، بطور واضحي نشان مي دهد که ماده واقعيتي مطلقي نداشته و، به یک تعبير، هر کسي از طريق " دستگاه نمايش گر مغزش " در حال ديدن مي باشد.

هر شخصي که به علم عقیده داشته باشد- ملحد، بود ابي يا کسي که هر گونه نظر ديگري داشته باشد- مجبور است اين واقعيتي را بپذيرد. یک ماده گرا ممکن است وجود خالق را انکار کرده ولي با اين حال نمي تواند واقعيتي علمي را رد کند.

ناتواني کارل مارکس، فردريش انگلز، جورج پوليتزر و سايرين در فهم چنين واقعيتي آشکار و ساده اي هنوز شگفت آور است اگرچه سطح فهم علمي زمان آنها شايد ناکافي بوده است. در زمان ما علم و تکنوژي به شدت پيشرفته مي باشد و اکتشافات اخير، فهم اين واقعيتي را آسان تر مي کند. ماده گرايان از طرف ديگر، حتي بطور جزئي، در ترس فهم اين واقعيتي غرق شده و متوجه مي شوند که اين موضوع چه قدر با قاطعيتي فلسفه شان را نفي مي کند.

ترس بزرگ ماده گرايان

طي مدتي هيچ پاسخ قابل توجهي از محافل ماده گراي ترکيه درباره موضوعي که در اين کتاب آمده است ارائه نشد؛ به اين معني که ماده ادراک محض مي باشد. اين مسئله اين برداشت را به ما مي دهد که اصل مطلب ما بطور واضح ارائه نشده و احتياج به توضيح بيشتري دارد. با اين همه، در گذشته فاش شد که ماده گرايان درباره محبوبيتي اين موضوع در ميانه عامه، کاملاً ناراضي بودند و از آن ترس زيادي داشتند.

طي مدتي ماده گرايان با صدای بلندي ترس و وحشتشان را در حضور عموم، هميشه و ميزگردها اعلام کردند. سخنرانيهاي مضطرب و بي ايمان نشان دلالت بر اين مي کند که آنها از بحران شديد فکري رنج مي برند. شکست علمي فرضيه تکامل، اساس فلسفه ناميده شده آنان، تاکنون به عنوان ضربه اي بزرگ

شناخت خدا از طریق برهان

به آنها بوده است. حال آنها دارند متوجه می شوند که در حال از دست دادن خود ماده می باشند، که بزرگترین تکیه گاه آنان در مقایسه با داروین گرایی بکار می رفت، و حتی ضربه بزرگتری را تجربه می کنند. آنها اظهار می کنند که این موضوع "بزرگترین تهدید" برای آنها بوده و در مجموع "ساختار فرهنگی آنها را از بین می برد".

یکی از افرادی که وحشت و اضطراب صریحی را که از سوی محافل ماده گرایان مطرح می کرد، رنان پکونلو (Renan Pekunlu)، عضو فرهنگستان و نویسنده ماهنامه بیلیم و یوتوپیا بود (Bilim ve Utopya) (علم و مدینه فاضله) که وظیفه دفاع از ماده گرایی را به عهده داشت. او هم در مقالاتش در (علم و مدینه فاضله) و هم در میزگردها حضور رساند و کتاب حقه تکامل نوشته: هارون یحیی را

"تهدید" درجه یک برای ماده گرایی معرفی کرد. آن چه که پکونلو را حتی بیشتر از دوره هایی که داروین گرایی را بی اعتبار می کرد و نگران ساخت، قسمتی بود که الآن می خوانید. برای خوانندگان و مخاطبانش، که فقط به تعدادی می رسیدند، پکونلو این سخنرانی را ایراد کرد: "به خودتان اجازه ندهید که با تلقین آرمان گرایی ربوده شوید و به ماده گرایی ایمان داشته باشید". او از ولادیمیر لنین، رهبر انقلاب خونین کمونیستی در روسیه، به عنوان مرجع تقلید نقل قول کرد. با پند دادن افراد به خواندن کتاب قدیمی قرن لنین تحت عنوان ماده گرایی و سنجشگری تجربه بنیاد، پکونلو توصیه های لنین را تکرار کرد: "به این موضوع فکر نکنید و الا مسیر ماده گرایی را گم کرده و بوسیله مذهب ربوده می شوید". در مقاله ای در ماهنامه یاد شده، او به خط و مشی های آمده در ذیل توسط لنین نقل قول کرد و نوشت:

به محض آن که واقعیت عینی را که به شکل حس به ما داده شده است رد کنید هر سلاحی را علیه ایمان باوری از دست می دهید چرا که به ندانم گرایی یا ذهن باوری رها می شوید و رفتن به این مسیر به ایمان باوری احتیاج دارد. **قلاب ساده ای در دام گرفتار شد و پرنده از دست رفت.** و از اینرو ماشین سازان ما همگی در این آرمان گرایی، که ایمان باوری زیرکانه و پیش پا افتاده ای را دارد، به دام افتاده اند؛ آنها از زمانی به این دام گرفتار شدند که "حس" را نه به عنوان تمثال دنیای خارج بلکه به عنوان "عنصر" به خصوص، در نظر گرفتند. این عنصر؛ حس، ذهن، روح و اراده فرد نمی باشد.^{۷۶}

این کلمات آشکارا نشان می دهند که حقیقتی را که لنین، به صورت هشدار، درک کرد و می خواست هم از ذهن خود و هم از افکار "همقطاران" بیرون بیاورد، ماده گرایان معاصر را نیز در حالی مشابه آزار می داد. با این وجود

هارون يحيي

پکونلو و دیگر ماده گرایان هنوز از نگرانی بزرگتری رنج می برند زیرا می دانند که این واقعیت در حال حاضر با شیوه ای متقاعد کننده تر، مشخص تر و واضح تری، نسبت به ۱۰۰ سال قبل، به عرصه گذاشته شده است. این موضوع برای اولین بار در تاریخ دنیا است که با یک چنین روش دوست داشتنی مطرح شده است.

با این همه وضعیت کلی بر این است که تعداد زیادی از دانشمندان ماده گرا هنوز موضع خیلی سطحی را بر ضد این واقعیت که "ماده هیچ چیزی به جز تصویری باطل نیست" گرفته اند. موضوعی که در این فصل توضیح داده شد یکی از مهمترین و هیجان انگیزترین موضوعات می باشد که انسان تاکنون به زندگی خود دیده است. هیچ گونه شانسی برایشان وجود ندارد که بیشتر به یک چنین موضوع مهمی برخورد کرده باشند. هنوز عکس العملهای این دانشمندان و یا روشی که در سخنان و مقاله هایشان به کار می برند حاکی از این است که چه قدر درکشان سطحی و کم مایه می باشد.

عکس العملهای برخی ماده گرایان به موضوع مطرح شده در اینجا نشان می دهد که پای بندی کورکورانه آنها به ماده گرایی نوعی زیان را در منطقشان بوجود آورده است. به همین علت، ماده گرایان در فهم این موضوع خیلی فاصله می گیرند. به عنوان مثال، آلاتین سنل

(Alaattin Senel)، که نیز یکی از اعضای فرهنگستان و نویسنده علم و مدینه فاضله بود، عقاید مشابه ای را مانند رنان پکونلو مطرح کرد، "شکست داروین گرایی را فراموش کنید، موضوع تهدید کننده واقعی این موضوع است." با احساس به این که فلسفه او هیچ اساسی ندارد، او درخواستهایی از قبیل "آن چه را که می گوئید ثابت کنید!" را ارائه کرد. جالب تر از همه آن که نویسنده خود مطالبی را نوشته بود که این موضوع را روشن می کرد که او قادر به فهم این واقعیت، که آن را خطری تلقی می نمود، نیست.

به عنوان مثال، در مقاله ای که سنل درباره این موضوع منحصراً بحث کرد پذیرفت که دنیای خارج در مغز به شکل تصویر درک می شود. با وجود این، او سپس ادعا کرد که این تصاویر به دو قسمت تقسیم می شوند: آنهایی که ارتباطات فیزیکی داشته و آنهایی که ارتباطات فیزیکی ندارند و تصاویری که مربوط به دنیای خارج می باشند دارای ارتباطات فیزیکی هستند. برای این که از ادعایش حمایت شود، "مثال تلفن" را به میان آورد. او به طور خلاصه نوشت که "من نمی دانم که تصاویر مغزم ارتباطاتی با دنیای خارج دارد یا نه ولی همان حالت، وقتی که با تلفن صحبت می کنم اجرا می شود. وقتی با تلفن صحبت می کنم نمی توانم شخصی را که با او صحبت می کنم بینم ولی از صحت این گفتگو، وقتی بعداً با او رو در رو می شوم یقین حاصل می کنم."^{۷۷}

شناخت خدا از طریق برهان

با گفتن این مطلب نویسنده در واقع منظورش به شرح ذیل می باشد: "اگر به ادراکمان شک کنیم، می توانیم به خود ماده نظر کرده و واقعیت آن را بررسی کنیم." با این همه این مسئله تصور غلط آشکاری است زیرا غیر ممکن است به خود ماده برسیم. ما هرگز نمی توانیم از ذهنمان خارج شده و آن چه را که در "بیرون" می باشد بشناسیم. این که آیا صدای تلفن ارتباطی با شخص آن طرف خط دارد یا نه می توان اطمینان حاصل کرد. با این وجود، این گواه نیز صور خیال است که در ذهن تجربه می شود.

این افراد همچنین حوادث مشابه را در رؤیایشان تجربه می کنند. به عنوان مثال: سنل ممکن است در رؤیایش ببیند که با تلفن دارد صحبت می کند و سپس مکالمه اش توسط شخصی که با او صحبت می کند تایید می شود. پکونلو ممکن است در رؤیایش احساس مواجه شدن با "تهدید جدی" را بکند و مردم را نصیحت کند تا کتابهای قدیمی قرن نین را بخوانند. با این همه مهم نیست که آنها چه کار می کنند. این ماده گرایان هرگز نمی توانند حوادثی را که تجربه کرده انکار کنند و افرادی که با آنها در رؤیایشان صحبت می کنند چیزی به غیر از ادراک نمی باشند.

پس چه کسی تایید می کند که تصاویر در مغز، ارتباطاتی دارند یا نه؟
آیا تصویر در ذهن وجود دارد؟ بدون هیچ شکی، برای ماده گرایان غیر ممکن است که منبعی اطلاعاتی را که بتواند داده های مربوط به خارج از ذهن را آشکار و تایید کند پیدا کنند.

تصدیق این که همه ادراک در مغز به وجود می آیند، ولی با فرض این که انسان می تواند از "این مرحله" پا فراتر نهاده و ادراکی را که توسط دنیای واقعی خارج تایید می شود داشته باشد، نشان می دهد که ظرفیت انسان محدود بوده و منطق او از شکل افتاده است.

با این وصف هر شخص با سطح فهم و منطق بهنجار می تواند به راحتی این واقعیتها را چنگ بزند. هر شخص غیر متعصبی، در ارتباط با آن چه که گفته است، می داند که برای او امکان پذیر نیست که وجود دنیای خارج را با حواسش احساس کند. با این وجود، آشکار است که پیروی کورکورانه ماده گرایی، ظرفیت منطقی مردم را غیر عادی جلوه می کند. به همین علت ماده گرایان معاصر خطاهای منطقی جدی را در استدلالشان، درست مانند مریبانشان که سعی بر "اثبات" وجود ماده با لگد زدن به سنگ یا کیک خوردن داشتند، نشان می دهند.

همچنین می بایست اذعان شود که این مسئله مورد شگفت انگیزی نیست چرا که ناتوانی در فهم، ویژگی مرسوم همه بی ایمانان می باشد. خداوند مخصوصاً در قرآن اذعان می کند که این افراد از "قوم نادانند". (سوره المائده، آیه: ۵۸)

ماده گرایان به بزرگترین دام تاریخ گرفتار شده اند

وحشت ناشی از جوی که به محافل ماده گرا در ترکیه کشیده شد، که فقط به چند نمونه آن اشاره کردیم، نشان می دهند که ماده گرایان با شکستی کامل، که در طول تاریخ هرگز به آن برخورد نکرده بودند، مواجه شده اند. ماده به زبان ساده، ادراکی است که توسط دانشمندان جدید اثبات شده و به شیوه واضح، صریح و مؤثری مطرح شده است. برای ماده گرایان تنها دیدن و پذیرفتن سقوط کل دنیای مادی در جایی که کورکورانه به آن معتقد بوده و تکیه می کنند، باقی می ماند.

اندیشه ماده گرایی همیشه در طول تاریخ بشر وجود داشته است. ماده گرایان با اطمینان کامل از خود و مکتبی که به آن اعتقاد دارند، بر علیه خدایی که آنها را خلق کرد طغیان کردند. فیلمنامه ای را که آنها تدوین کردند، اظهار می کرد که ماده هیچ ابتدا یا پایانی نداشته و تمام اینها احتمالاً نمی توانسته بوسیله خدا بوجود آمده باشد. آنها به علت تکبرشان خدا را انکار کرده و به ماده ای پناه برند که گمان می کردند وجود واقعی دارد. آنها چنان به این فلسفه قانع بودند که فکر می کردند هرگز امکان این که توجیح دیگری بر خلاف آن ثابت شود وجود ندارد.

به همین علت است که چرا برخی واقعیت‌های ذکر شده در این کتاب در ارتباط با ماهیت واقعی ماده، این افراد را به میزان زیادی شگفت زده کرد. مطالبی که در این جا بیان شده است، اساسی ترین فلسفه آنها را ضایع کرد و هیچ زمینه ای را جهت بحث بیشتر نگذاشت. ماده، که تمام افکارشان را بر اساس آن پایه ریزی کرده بودند، حیات، تکبر و انکار آنها ناگهان محو شد. چگونه ماده گرایان وجود دارد در حالی که ماده وجود ندارد؟

یکی از خصوصیات خداوند، توطئه او بر علیه کافران است. این موضوع در این آیه بیان شده است "اگر آنها با تو مکر کنند خدا هم با آنها مکر می کند و خدا بهتر از هر کس مکر تواند کرد". (سوره الانفال، آیه: ۳۰)

خدا ماده گرایان را با وادار کردن آنها به فرض کردن درباره این که ماده وجود دارد آنها را به دام می اندازد، و با این کار، آنها را به روش نامرئی سر افکنده می کند. ماده گرایان معتقد هستند که داراییها، شأن، جامعه ای که به آن متعلقند، مقامی که به آن وابسته می باشند، تمام دنیا و هر چیز دیگری واقعاً وجود دارند و با تکیه بر این مسائل بر علیه خدا مغرور می شوند. آنها بر ضد خدا با پز دادن و بر بی ایمانی خود افزودن طغیان می کنند. با وجود این، آنها فاقد این فهم هستند که نمی توانند تصور کنند همه چیز اطراف ما را خدا در

شناخت خدا از طریق برهان

بر گرفته است. خداوند حالتی را که بی ایمانان در نتیجه کودنیشان سوق داده می شوند اعلام می کند:

آیا می خواهند با تو تزویری اندیشند که کافران خود به مکر گرفتارند!
(سوره الطور، آیه: ۴۲)

این مسئله احتمالاً بزرگترین شکست برای آنها بود. ماده گرایان درحالی که مغرور می شدند، از شکستی جدی در جنگی که بر علیه خدا، با آوردن مطالب نامعقول، براه انداخته بودند، رنج و فریب خوردند. آیه " و همچنین ما قرار دادیم که در هر دیاری رؤسای بدکار ستمگر با مردم آنجا مکر اندیشند و در حقیقت مکر جز با خویشان نمی کنند و به این آگاه نیستند (سوره العناب، آیه: ۱۲۳) اذعان می کند که چه طور افرادی که بر علیه خالق خود دسیسه می کنند، چگونه کارشان به پایان خواهد رسید. در آیه دیگر همان واقعیت به این عنوان نقل قلم شده است:

حال آن که ایمان نیاورده اند خواهند تا خدا و اهل ایمان را فریب دهند و حال آنکه فریب ندهند مگر خود را و این را از سفاقت نمی دانند! (سوره البقره، آیه: ۹)

در حالی که بی ایمانان سعی بر طغیان داشته، نکته خیلی مهمی را که از سوی کلمات واقع شده در این آیه " آنها تنها خودشان را گول می زنند و فکر می کنند که (این طور) نیست" تاکید شده است، متوجه نمی شوند. این که هر چیزی را که آنها تجربه می کنند تصویری است که جهت درک آنها تعیین شده است، یک واقعیت می باشد و همه دسیسه هایی که آنها به کار می برند تنها تصویری است که در ذهنشان درست مثل سایر اعمال دیگری که انجام می دهند شکل می گیرد. حماقت آنها باعث می شود که فراموش کنند که با خدا تنها هستند و از اینرو با نقشه های مودیان هشان خود در دام می افتند.

نه حتی کمتر از بی ایمانانی که در گذشته زندگی می کردند، آنهایی که امروزه زندگی می کنند با حقیقتی مواجه می شوند که نقشه های شیطانی آنها را از شالوده خرد می کند. با این آیه " همانا مکر شیطان سست می باشد" (سوره الانعام، آیه: ۷۶). خداوند می گوید: این دسیسه ها روزی که طرحش ریخته شوند، محکوم به فنا خواهند بود. او خیر خوبی را به ایمان آورندگان با این آیه می دهد، " ... کوچکترین صدمه ای از مکر آنان به شما اصابت نخواهد کرد." (سوره آل عمران، آیه: ۱۲۰)

خداوند در آیه ای دیگر می فرماید: " و آنان که کافرانند اعمالشان به سراپی ماند در بیابان بی آب که شخص تشنه آن را آب پندارد و جانب آن شتابد. چون بد آنجا رسید هیچ آب نیابد." (سوره النور، آیه: ۳۹)

ماده گرایان نیز "سراپی" برای سرکشان، درست مانند آن چیزی که در این

هارون يحيي

آیه ذکر شده است، می باشند؛ هنگامی که سرکشان به ماده گرایی پناه می آورند، به جز خیال باطل چیز دیگری نمی یابند. خداوند آنها را با چنین تصویری فریب داده و آنها را سرگرم مشاهده کل مجموعه تصورات، به این خیال که واقعی هستند می کند. همه افراد "مشهور"، استادان، ستاره شناسان، زیست شناسان، فیزیک دانان و بقیه، صرف نظر از مقام و رتبه شان به آسانی مثل کودکان فریب خورده و تحقیر می شوند زیرا آنها ماده را به عنوان خدا در نظر می گیرند. فرض کنیم مجموعه ای از تصوراتی که مطلق می باشند، که فلسفه و مکتبشان را بر روی این موضوع پایه گذاری می کنند، وارد مباحث جدی شده و بحث چنان "روشنفکرانه ای" را به خود راه داده اند. ماده گرایان خود را به اندازه کافی جهت پیشنهاد بحث درباره حقیقت جهان عاقل دانسته و، مهمتر از همه، به بحث درباره خدا با دانش محدودشان می پردازند. خداوند حالت آنها را در آیه زیر توضیح می دهد:

و (بی ایمانان) با خدا مکر کردند و خدا هم در مقابل با آنها مکر کرد و از همه کس خدا بهتر مکر تواند کرد. (سوره آل عمران، آیه: ۵۴)

ممکن است فکر کنیم، امکان دارد که از برخی دسیسه ها فرار کنیم؛ با این وجود، نقشه خدا بر علیه بی ایمانان چنان محکم است که هیچ راه فراری از آن نمی باشد. مهم نیست که آنها چه انجام داده و به چه کسی متوسل می شوند؛ آنها هرگز نمی توانند یاری گری به غیر از خدا را بیابند. همانطور که خدا ما را در قرآن مطلع می کند، "خلق بر خود جز خدا هیچکس را یار و یاور نخواهد یافت". (سوره النساء، آیه: ۱۷۳)

ماده گرایان هرگز انتظار گیر افتادن در این دام را نداشتند. آنها با در دست داشتن تمام تجهیزات قرن بیستم، در انکارشان لجابت به خرج داده و مردم را به بی ایمانی سوق دادند. خداوند نگرش همیشگی و پایان کار بی ایمانان را در قرآن توصیف می کند:

آن کافران در قتل صالح مکر و حيله به کار بردند و ما آنها را به کيفر مکرشان رسانیدیم. بنگر که پایان مکرشان چه شد؟ عاقبت ما آنان و همه را با **بستگانشان هلاک کردیم.** (سوره النمل، آیه: ۵۱-۵۰)

از طرف دیگر، این آن چیزی است که آیه ها قصد گفتنش را دارند: ماده گرایان باید درک کنند که هر چیزی را که دارا می باشند تصور باطل بوده و بنابراین هر چیزی را که دارند از میان رفته است. هنگامی که آنها داراییها، کارخانه ها، دلارها، بچه ها، فرزندان، دوستان، درجه، رتبه یا حتی بدن و تمام چیزهایی که فکر می کنند وجود دارند را از دست می دهند و طبق آیه ۵۱ سوره النمل "تباه می شوند". در این حالت آنها دیگر ماهیت ماده نمی باشند بلکه روح هستند.

شناخت خدا از طریق برهان

هیچ شکی نیست که بدانیم این حقیقت، بدترین حالت برای ماده گرایان است. این واقعیت که هر چیزی را که صاحب می باشند عقیده ای باطل می باشد، برایشان "حکم مردن از قبل از مرگ" را دارد.

این مسئله آنها را با خدا تنها می گذارد. با این آیه، "به من واگذار کار انتقام آن کس را که من او را تنها آفریدم". (سوره المدثر، آیه: ۱۱)

خداوند ما را به این واقعیت که هر انسان، در واقع، در زندگی خود تنها می باشد جلب می کند. این مسئله چشمگیر در بسیاری از آیه های دیگر تکرار شده است:

محققاً شما یکایک (برای حساب) به سویی ما بازآئید بدان گونه که اول شما را بیافریدیم و آن چه را که از مال و جاه به شما داده بودیم (که سبب غرور شما بود) همه را پشت سرافکنید... (سوره الانعام، آیه: ۹۴)

و تمام آنها روز قیامت تکی و تنها به پیشگاه حضرتش حضور می یابند. (سوره مریم، آیه: ۹۵)

از طرف دیگر، این آن چیزی است که این آیه به آن دلالت می کند؛ آنهایی که ماده را به عنوان خدای خود در نظر می گیرند از خدا می آیند و به سویی خدا می روند. آنها درخواستشان را خواسته یا ناخواسته با خدا مطرح می کنند. در آن وقت منتظر روز حساب، هنگامی که همه آنها برای حساب فرا خوانده می شوند، خواهند شد؛ با این وجود آنها تمایل ندارند تا این مسئله را درک کنند.

نتیجه گیری

موضوعی را که تاکنون صحبت کردیم یکی از بزرگترین حقیقتهایی است که شاید به شما در طول زندگیان گفته نشده باشد. با اثبات این که تمام دنیای مادی در حقیقت "سایه هستی" می باشند، این موضوع کلیدی برای فهمیدن وجود خدا و آفرینش و دانستن آن که؛ او تنها موجود مطلق می باشد است.

شخصی که این موضوع را می فهمد متوجه می شود که دنیا آن مکانی نیست که از سویی مردم فکر می شده است. دنیا مکانی قطعی با وجود حقیقی - که از سویی آن کسانی که بدون هدف در خیابانها پرسه زده و در میکدهها با یکدیگر گلاویز شده و در کافه های شیک خود نمایی کرده و به مالشان می نازیدند و یا آنهایی که زندگی شان را صرف این اهداف می کردند - نیست. دنیا فقط مجموعه ای از ادراک، خیال، می باشد. همه کسانی که درباره شان، در بالا، نقل قول کردیم فقط سایه موجوداتی هستند که این ادراک را در ذهنشان می بینند؛ با این وجود آنها از این موضوع مطلع نیستند.

هارون يحيي

این مفهوم برای این خیلی مهم است که پی فلسفه ماده گرایی را که وجود خدا را انکار می کند، سست کرده و باعث شکست آن می شود. به این دلیل است که ماده گرایانی مانند مارکس، انگلز و لنین احساس وحشت و خشم می کردند و به هواداران خود هشدار میدادند که درباره این مفهوم، هنگامی که به آنها درباره اش گفته می شود " فکر نکنند". این افراد از لحاظ فکری چنان نقص دارند که حتی نمی توانند بفهمند که ادراک در درون ذهن آنها شکل می گیرد. آنها تصور می کنند که دنیایی را که در ذهن خود می بینند " دنیای خارج" بوده و نمی توانند گواه و اوضی را که عکس این قضیه می باشد بفهمند.

این ناآگاهی حاصل خرد کمی است که خداوند به بی ایمانان داده است. همانطور که خدا در قرآن می گوید، " چه آن که آنها را

دلہائیسست بی ادراک و معرفت و دیدہ های بی نور بصیرت و گوش های ناشنوا." حقیقت آنها مانند چهارپایان است که غافل شدند ". (سوره الاعراف، آیه: ۱۷۹)

شما می توانید بالاتر از این نکته را با استفاده از قدرت تأمل شخصی خود جستجو کنید. به همین خاطر مجبور هستید تا تمرکز داشته و توجه خود را درباره شیوه ای که اشیاء اطرافتان را دیده و لمس می کنید، معطوف کنید. اگر از روی اعتنا فکر کنید، متوجه خواهید شد که موجود باهوشی که می بیند، می شنود، لمس می کند، فکر می کند و این کتاب را در این لحظه می خواند، فقط روح است و به ادراکی که " ماده" نامیده می شود بر روی پرده ای نگاه می کند. از شخصی که این واقعیت را می فهمد انتظار می رود که از حیطة دنیای مادی، که اکثر بشریت را فریب داده است، عبور کرده و به حیطة هستی واقعی وارد شود.

این واقعیت از سویی تعدادی موحد و فیلسوف در طول تاریخ فهمیده شده است. روشنفکران اسلامی مانند: امام ربانی، مہی الدین ابن العربی و مولانا جامی با استفاده از منطقشان، این حقیقت را از نشانه های قرآن می دانند. برخی دانشمندان غربی مانند جورج برکلی این واقعیت را از طریق برهان یافته اند. امام ربانی در نامه هایش می نویسد که کل جهان مادی " توهم بوده و مفروضات (ادراک)" است و فقط خدا هستی مطلق می باشد:

خداوند... جوهر این هستی می باشد ولی هیچ چیزی... او همه چیز را در قلمرو احساسات و توهمات خلق کرد... وجود جهان در حیطة حواس و توهمات می باشد و این ماده نیست که... در حقیقت، هیچ چیزی در خارج وجود ندارد به جز هستی با شکوه که (خدا می باشد).^{۷۸}

امام ربانی آشکارا اظهار کرد که تمام تصوراتی که به انسان القاء می شود تنها توهم بوده و آنها هیچ منشاء اصلی را در " بیرون" ندارند.

شناخت خدا از طریق برهان

این چرخه خیالی در ذهن نمایش داده می شود و تا حدی قابل دیدن خواهند بود که چشم ذهن، آنها را به ما نشان دهند. با این وجود این مسئله به این شکل نمی باشد. این چرخه نه انتخاب و نه ردی را در دنیای بیرون دارد. هیچ گونه واقعیتی وجود ندارد که بتوان دید. حتی صورت یک انسان که در آینه منعکس می شود نیز در این مقوله می گنجد. این مسئله هیچ ثباتی در بیرون ندارد. بدون هیچ شکمی، هم ثبات و هم تصویر آن در خیال می باشند. خداوند از همه بهتر می داند.^{۷۹}

مولانا جامی همین حقیقت را با دنبال کردن علائم قرآن و با استفاده از عقل خود کشف کرد: "هر آن چه که در جهان وجود دارد احساسات و توهمات می باشند. آنها نه شبیه به انعکاس در آینه هستند و نه سایه".

این وجود تعداد کسانی که این واقعیت را در طول تاریخ درک کردند همیشه محدود بوده است. طلبه گان بزرگی مثل امام ربانی نوشته اند که: عاقلانه نیست که این حقیقت را به عموم بگوییم زیرا اکثر مردم قادر به فهم آن نیستند.

در عصری که ما زندگی می کنیم، این مسئله به واقعیتی تجربی از سوی شواهدی که توسط علم مطرح شده تبدیل شده است. این واقعیت که جهان تصویر است، در چنین شیوه واضح، روشن و ملموسی برای اولین بار در تاریخ توصیف شده است.

به همین علت، قرن بیست و یکم نقطه عطفی تاریخی - در هنگامی که مردم عموماً واقعیت‌های الهی را درک کرده و فوج فوج به سوی خدا، تنها هستی مطلق، هدایت می شوند - خواهد بود. آیین ماده گرایان در قرن نوزدهم به توده زباله دان تاریخ تنزل می یابد، و وجود خدا و آفرینش و همینطور بی زمانی و بی فضایی بودن محیط درک خواهد شد و بشریت از پرده های قدیمی قرون گذشته، حقه ها و خرافه پرستی ها رهایی خواهد یافت.

غیر ممکن است که مسائل واهی جلوی این روند اجتناب ناپذیر را بگیرند.

نسبیت زمان و نسبیت سرنوشت

هر چیزی که تا الآن به یکدیگر مربوط شده است نشان می‌دهد که "فضای سه بعدی"، در حقیقت وجود ندارد؛ یعنی این که این پیشداوری کاملاً بر ادراک پایه گذاری شده است، و کل زندگی انسان را به "بی فضا بودن" سوق می‌دهد. چنان چه بخواهیم بر خلاف این مسئله پافشاری کنیم، عقاید خرافاتی، که از منطق و حقیقت علمی به دور می‌باشند، در این مقوله جای می‌گیرد زیرا هیچ گونه دلیل معتبر برای وجود دنیای مادی سه بعدی وجود ندارد.

موضوع ادراک، تصورات اولیه فلسفه ماده گرایان را که بر فرضیه تکاملی، فرضیه ماده مطلق و ابدی بودن آن، تاکید می‌کرد رد می‌کند. فرضیه دومی که مکتب ماده گرایان بر آن تکیه می‌کردند، فرضیه ای است که می‌گوید زمان، مطلق و ابدی است. این مسئله هم به مانند فرضیه اول خرافاتی می‌باشد.

ادراک زمان

آن چیزی را که ما از زمان می‌فهمیم، در واقع؛ روشی است که لحظه ای نسبت به لحظه دیگر مقایسه می‌شود. می‌توان این مسئله را با یک مثال توضیح داد. به عنوان مثال: هنگامی که شخصی ضربه آهسته ای را به جسمی می‌زند، صدای به خصوصی می‌شنود. هنگامی که به همان شیء پنج دقیقه دیگر ضربه می‌زند، صدای دیگری را می‌شنود. او فاصله بین اولین صدا و دومین صدا را که فاصله "زمانی" می‌نامد تشخیص می‌دهد. با این وجود در زمانی که او صدای دوم را می‌شنود، صدای اولی که شنیده بود بیش از یک خیال در ذهن او نمی‌باشد. صدا فقط به شکل خرده اطلاعات در حافظه او باقی می‌ماند. شخص مفهوم "زمان" را در مقایسه با لحظه ای که در ذهنش مانده و با آن زندگی می‌کند، تشخیص می‌دهد. اگر این مقایسه انجام نشود مفهوم زمان وجود ندارد.

متشابهاً هنگامی که شخصی، فردی را می‌بیند که از طریق در وارد اتاق

شناخت خدا از طریق برهان

شده و بر روی صندلی دسته داری در وسط اتاق می نشیند، می تواند آن را مقایسه کند. تا زمانی که آن فرد بر روی آن صندلی نشسته است، تصورات مربوط به لحظاتی که او در را باز می کند، در اتاق قدم می زند و به سمت صندلی دسته دار می رود، به شکل تکه های اطلاعات در مغزش جمع آوری می شوند. ادراک زمان، وقتی که مرد نشسته بر روی صندلی را با آن اطلاعات مقایسه می کند، اتفاق می افتد.

بطور خلاصه، زمان در نتیجه مقایسه انجام شده بین برخی خطاهای ادراکی که در مغز پدید می آیند شکل می گیرد. اگر انسان دارای حافظه نبود، آنگاه ذهن او چنین تعبیراتی را انجام نمی داد و در نتیجه هرگز مفهوم زمان را پدید نمی آورد. تنها دلیلی که چرا شخصی خودش را سی ساله فرض می کند این است که او اطلاعاتی را در ذهنش جمع آوری کرده که مربوط به آن سی سال می باشد. اگر حافظه او وجود نداشت آنگاه او به بودن یک چنین زمان گذشته ای فکر نمی کرد و فقط "لحظه" مفردی را که در آن زندگی می کرد می شناخت.

توضیح علمی نبود زمان

اجازه دهید این موضوع را با نقل قول کردن از توصیفات گوناگون دانشمندان و دانش پژوهان روشن کنیم. با در نظر گرفتن زمان که به عقب می رود، استاد مشهور، روشنفکر و بزرگ منش ژنتیک - فرانسوا یاکوب (Francois Jacob) - مطالب زیر را در کتابش (امکانها و واقعیتها) بیان کرد:

فیلماهی که به عقب برده می شوند به ما امکان می دهند تا در ذهنمان به خیال دنیایی باشیم که زمانش به عقب رفته است. دنیایی که شیر، خودش را از قهوه جدا می کند و به بیرون از فنجان می پرد تا به ظرف شیر برسد؛ دنیایی که اشعه های نور از جداره ها متصاعد شده و به جای جاری شدن از منبع نور، در میدان مرکز گرانشی جمع آوری می شوند؛ دنیایی که سنگی به درخت نخل انسانی، با مشارکت حیرت انگیز قطره های فراوان آب باعث می شود که به سمت درخت آمده و از آب به بیرون بپرد. با این وجود، در دنیایی که زمان چنین ویژگیهای متقابلی را دارد، فرآیند مغز ما و روشی که ذهنمان اطلاعات را جمع آوری می کند، متشابهاً با گذشته کار می کند. همین مسئله در رابطه با گذشته و آینده صدق کرده و برایمان همانطور ظاهر می شود که در حال حاضر به نظر می رسد. ۸۰

از آنجایی که ذهن ما به توالی حوادث مشخصی عادت کرده است، دنیا به آن شکل که در بالا گفته شد اداره می شود و ما فرض می کنیم که زمان همیشه به سمت جلو حرکت می کند. با این همه، این رأی است که در ذهن کسب شده و نسبی است. در حقیقت ما هرگز نمی دانیم چه طور زمان حرکت می کند و یا

هارون يحيي

این که آیا اصولاً حرکت می‌کند یا خیر. این نشان از واقعیتی دارد که زمان پدیده **مطلق نمی‌باشد، بلکه فقط نوعی ادراک است.**

نسبیت زمان واقعیتی است که از سوی یکی از مهمترین فیزیکدانان قرن بیستم، آلبرت اینشتین، تایید شده است. لینکلن بارنت (Lincoln Barnett) در کتابش، جهان و دکتر اینشتین، می‌نویسد:

به همراه فضایی مطلق، اینشتین مفهوم زمان مطلق - حرکت زمان تغییر ناپذیر و ثابت جهانی - را به کنار گذاشته است که از گذشته بی‌نهایت تا آینده بی‌نهایت در جریان می‌باشد. بیشتر ابهامی که فرضیه نسبیت را احاطه کرده است، از نارضایتی انسان در تشخیص احساس زمان ناشی می‌شود؛ مثل احساس رنگ که نوعی ادراک می‌باشد. همانطور که فضا تنها نظم اجسام مادی می‌باشد، بنابراین زمان ممکن است نظم حوادث باشد. ذهنیت زمان به بهترین شکل از سوی اینشتین توضیح داده شده است. او می‌گوید: "تجربیات یک شخص برای ما به شکل مجموعه‌ای از حوادث ظاهر می‌شوند؛ در این مجموعه، حوادث ساده‌ای را که به خاطر می‌آوریم، طبق شرایط "اولیه" و "ثانویه" به شکل منظم ظاهر می‌شوند. بنابراین برای فرد، یک زمان-۱ و یا زمان شرطی وجود دارد. این امر به خودی خود قابل اندازه‌گیری نیست. در واقع من می‌توانم ارقام را با حوادث، به شکلی که رقم بزرگتر آن با آخرین حادثه، نسبت به حادثه قبلی، مربوط باشد مرتبط کنم. ۸۱

اینشتین خود اشاره کرد که - همانطور که از کتاب بارنت نقل قول شد. "فضا و زمان اشکال مشهودی هستند که بیشتر از این نمی‌توان از آگاهی ما نسبت به فهم رنگ، شکل یا اندازه تفکیک کرد. طبق فرضیه نسبیت کلی: "زمان هیچ وجود غیر وابسته‌ای خارج از نظم حوادثی که ما قیاس می‌کنیم ندارد." ۸۲

از آنجایی که زمان از ادراک تشکیل شده است، درک آن کاملاً بستگی به مشاهده‌کننده دارد و بنابراین نسبی است.

سرعتی را که زمان در آن حرکت می‌کند، طبق منابعی که ما برای اندازه‌گیری استفاده می‌کنیم، فرق دارد زیرا هیچ ساعت واقعی در بدن انسان وجود ندارد که دقیقاً نشان دهد چه قدر زمان با سرعت می‌گذرد. همانطور که لینکلن بارنت نوشت: "همانطور که چیزی به شکل رنگ بدون این که چشم آن را تشخیص دهد وجود ندارد، بنابراین یک لحظه، یک ساعت، یا یک روز بدون این که حادثه‌ای آن را شکل ندهد وجود ندارد." ۸۳

نسبیت زمان به طور واضحی در رؤیای تجربه می‌شود. اگر چه آن چه را که ما در رؤیایمان می‌بینیم برایمان به نظر ساعتها می‌رسد، ولی در حقیقت، برای

شناخت خدا از طریق برهان

چند دقیقه و حتی چند ثانیه طول می کشد.

بیاپید در باره مثالی که این موضوع را بیشتر روشنتر می کند فکر کنیم. فرض کنیم که در اتاقی با پنجره تکی که مخصوصاً طراحی شده است، تا برای مدت معینی در آنجا بمانیم، قرار گرفته ایم. اجازه دهید ساعتی را در آن جا کار گذاشته تا بتوانیم گذشت زمان را ببینیم. در عین حال، حواسمان را به پنجره اتاق معطوف کرده تا طلوع و غروب خورشید را در فواصل معین ببینیم. چند روز بعد جوابی را که ما به این سؤال درباره گذشت زمانی که در این اتاق صرف شده داده ایم بر اساس اطلاعاتی است که با نگاه کردن لحظه به لحظه به ساعت و محاسباتی که با مراجعه به این که چند بار خورشید طلوع و غروب کرده است، فهمیدیم. به عنوان مثال حدس می زنیم که سه روز را در این اتاق به سر برده ایم. با این همه، اگر شخصی که ما را به این اتاق گذاشته است بگوید که فقط دو روز را در آنجا مانده ایم و این که خورشیدی که از پنجره دیده می شده بصورت مصنوعی توسط دستگاه محرکه ای تهیه می شده و ساعت درون اتاق نیز با حرکت تند تنظیم شده بوده است، آنگاه محاسباتی را که انجام دادیم هیچ معنایی نخواهند داشت.

این مثال تایید می کند که اطلاعاتی را که ما درباره میزان گذشت زمان داریم بر اساس منابع نسبی می باشند. نسبت زمان واقعی علمی است که از سوی روش شناسی علمی نیز اثبات شده است. **فرضیه نسبیت کلی اینشتین** اذعان می کند که سرعت زمان بسته به سرعت شیء و وضعیتش در نیروی گرانشی تغییر می کند. به همان اندازه که سرعت افزایش پیدا می کند، زمان کوتاه و فشرده می شود؛ زمان گویی که به نقطه "توقف" رسیده باشد، آهسته می شود.

اجازه دهید این مسئله را با مثالی که اینشتین مطرح کرده است توصیف کنیم. دو دوقولو را تصور کنید که یکی از آنها بر روی زمین می ماند در حالی که دیگری در فضا با سرعت نزدیک به نور حرکت می کند. هنگامی که او بر می گردد می بیند که برادرش از او پیرتر شده است. دلیل این است که زمان برای شخصی که در فضا نزدیک به سرعت نور حرکت می کرده آهسته تر بوده است. حال اجازه دهید سفر فضایی پدر و پسر خاک ریش را در نظر بگیریم. اگر پدر وقتی که هنگام رفتن بیست و هفت سال و پسرش سه سال داشته باشد، وقتی که پدر سی سال بعد (به وقت زمین) به زمین برگردد، پسر سی و سه سال خواهد داشت؛ در حالی که پدرش فقط سی سال دارد. ۸۴ نسبت زمان بوسیله کم شدن یا زیاد شدن ساعتها و یا کم کردن مصنوعی عقربه های ساعت سبب نمی شود. نسبت زمان ترجیحاً از عمل گردشهای مجزای کل ساختار وجود مادی، که به ژرفای زیر مجموعه ذرات اتمی نیز می رسند، ناشی می شود. به بیان دیگر، برای شخصی که زمان را تجربه می کند، کوتاهی زمان به مانند تصویری آهسته تجربه

هارون يحيي

نمی‌شود. در چنین ترتیبی که زمان کوتاه می‌باشد، ضربان قلب، تکثیر سلولها و عملکرد مغز و غیره، همگی آهسته تر از آنهايي است که به آرامي بر روي زمين زندگي مي‌کنند. با اين وجود انساني که به زندگي روزمره خود ادامه مي‌دهد، به هيچ وجه کوتاهي زمان را متوجه نمی‌شود. در واقع اين کوتاهي حتي مشخص نمی‌شود، مگر آن که مقایسه صورت گیرد.

نسبیت در قرآن

نتیجه اي را که ما را با یافته هاي علوم مدرن آشنا مي‌کند نشان مي‌دهند که زمان آن طور که ماده گرايان تصور مي‌کردند حقيقتي مطلق نیست بلکه تنها ادراک نسبي مي‌باشد. آن چه که خيلي در اين مطلب جالب است، که تا قرن بيستم توسط علم کشف نشده بود، چهارده قرن قبل در قرآن براي بشریت فاش شد. منابع گوناگوني در قرآن در خصوص نسبیت زمان وجود دارد.

در بسياري از آيه هاي قرآن، موضوعات علمي ثابت شده در اين که زمان ادارکي روانشناختي بوده و بستگي به حوادث، محيط و شرايط مي‌باشد را براحتي مي‌توان دید. به عنوان مثال: طول مدت زندگي انسان خيلي زمان کوتاهي مي‌باشد؛ همانطور که در قرآن به ما گفته شده است:

روزي را که خدا شما را بخواند و شما سر از خاک بيرون کرده و با حمد و ستايش او را اجابت کنيد تصور مي‌کنيد که جز اندک زماني در گورها درنگ نکرده ايد! (سوره الاسراء، آيه: ۵۲)

و روزي که همه خلایق بعرصه محشر جمع آیند گویا ساعتی از روز بیش درنگ نکرده اند در آنروز یکدیگر را کاملاً می‌شناسند. (سوره یونس، آیه: ۴۵)

برخي آيه ها به اين مطلب دلالت مي‌کنند که انسانها زمان را متفاوت درک مي‌کنند و بعضي وقتها انسان مي‌تواند زمان خيلي کوتاه را طولاني تشخیص دهد. گفتگوي زير از انسانها در هنگام جزا در روز قيامت، مثال خوبی در اين باره است:

آنگاه خدا به کافران گوید چند سال در زمين درنگ کردید؟ پاسخ دهند که یک روز بود يا یک جزء از روز از فرشتگاني که حساب دادند. خدا فرماید شما اگر از حال خود آگاه بودید میدانستید که مدت درنگتان در دنيا بسيار اندک بوده! (سوره المؤمنون، آيه: ۱۱۴-۱۱۲)

در برخي آيه هاي ديگر خداوند اظهار مي‌کند که زمان ممکن است در محيط متفاوت، متفاوت باشد:

کافران به سخریه از تو تقاضاي تعجيل در عذاب کنند و هرگز وعده خدا خلف نخواهد شد و همانا یک روز نزد خدا چون هزار سال به حساب شماست.

شناخت خدا از طریق برهان

(سوره الحج، آیه: ۴۷)

فرشتگان و روح الامین به سوي خدا بالا روند در روزي که مدتش پنجاه هزار سال خواهد بود. (سوره المعراج، آیه: ۴)

اوست که امر عالم را از آسمان تا زمین تدبیر می کند سپس روزي که مقذارش به حساب شما بندگان هزار است باز به سوي خود بالا می برد. (سوره السجده، آیه: ۵)

این آیه‌ها توصیفات بارزي درباره نسبت زمان بودند. آن چه که می توان نتیجه گرفت این است که این کشف تنها اخیراً توسط دانشمندان قرن بیستم کشف شد در حالی که این موضوع ۱۴۰۰ سال قبل در قرآن به انسان گفته شد و این دلالت بر وحی قرآن از سوي خدا، که همه مکانها و زمانها را احاطه کرده است، دارد.

بسیاری از آیه های دیگر قرآن آشکار می کنند که زمان نوعی ادراک است. این مسئله به خصوص در داستانها بارز است. به عنوان مثال خداوند هم نشینان غار را، گروهی از افراد با ایمان که در قرآن اشاره شده است، تا بیش از سه قرن در خواب عمیق نگهداشت. وقتی که آنها بیدار شدند، فکر کردند که در همان حالت به مدت کمی بوده اند؛ نتوانستند حدس بزنند که چه مدت در خواب بوده اند:

پس ما بر گوش آنها تا چند سالی پرده بیهوشی زدیم پس از آن، آنان را بر انگیختیم تا معلوم گردانیم کدام یک از آن دو گروه مدت درنگ در آن غار را بهتر احصاء کرد. (سوره الکهف، آیه: ۱۲-۱۱)

" باز ما آنان را از خواب بر انگیختیم تا میان خودشان یکی پرسید: چند مدت در غار درنگ کردید جواب دادند یک روز تمام یا که برخی از روز دیگر، گفتند: خدا داناتر است که چند مدت در غار بودیم... " (سوره الکهف، آیه: ۱۹)

حالتی که در آیه زیر بیان شده است نیز آشکار است که زمان در حقیقت ادراک روانشناسی می باشد.

" یا بمانند آن کس که به دهکده ای گذر کرد که خراب و ویران شده بود. گفت: بحیرتم که خدا چگونه باز این مردگان را زنده خواهد کرد! پس خداوند او را صد سال میراند سپس زنده اش برانگیخت و بدو فرمود که چه مدت درنگ نمودی جواب داد یک روز یا پاره ای از یک روز، خد اوند فرمود: نه چنین است؛ بلکه صد سال است. نظر در طعام و شراب خود بنما که هنوز تغییر ننموده و الاغ خود را نیز بنگر تا احوال بر تو معلوم شود و ما تو را حجت برای خلق قرار دهیم (که امر بعثت را انکار نکنند) و بنگر در استخوانهای آن که چگونه در همش پیوسته و گوشت

هارون يحيي

بر آن پوشانيم. چون اين كار بر او آشكار و روشن گرديد گفت همانا اکنون به حقيقت و يقين مي دانم که خداوند بر هر چيز قادر و تواناست." (سوره البقره، آيه: ۲۵۹)

آيه بالا بطور آشکار تاکيد مي کند که خداوند، که زمان را خلق کرد، به زمان محدوديت ندارد. انسان، از طرف ديگر به زمان، که از سوي خدا مقرر شده، محدود است. طبق اين آيه انسان حتي از دانستن اين که چه مدت به خواب بوده است ناتوان مي باشد. در چنين حالي، فرض کردن زمان به شکل مطلق (همانطور که ماده گرايان در تفکرات بهم ريخته خود دارند)، خيلي غير منطقي است.

تقدير

مسئله نسبت زمان موضوع خيلي مهمي را روشن مي کند. نسبت چنان متغير است که دوره اي که بيليونها سال براي ما طول مي کشد ممکن است فقط ثانيه اي در بعد ديگر باشد. علاوه بر اين، مدت زمان بسيار طولاني که از شروع تشکيل دنيا تا پايان آن مي باشد، ممکن است حتي چند ثانيه اي طول نکشيده باشد؛ با توجه به اين که در ابعاد ديگر شکل گرفته باشد.

اين مسئله مهمترين اساس مفهوم تقدير - مفهومي که توسط اکثر مردم و به خصوص ماده گراياني که آن را کاملاً انکار مي کنند و خوب فهميده نشده است - مي باشد. تقدير دانش کامل خداوند از حوادث گذشته يا آينده مي باشد. اکثر مردم مي پرسند چگونه خدا تاکنون توانسته است حادثي را که هنوز تجربه نشده اند، از آن آگاه باشد و اين مسئله باعث مي شود که آنها در فهم واقعي تقدير دچار اشتباه شوند. با اين همه "حوادثي که هنوز تجربه نشده اند" فقط **براي ما** چنين مي باشد. خداوند به زمان يا فضايي که خودش خلق کرده محدود نمي باشد. به همين خاطر: گذشته، آينده و حال، همگي براي خدا يکسان مي باشند؛ براي او همه چيز تاکنون اتفاق افتاده و تمام شده است.

در کتاب جهان و دکتر اينشتين، لينکلن بارنت به اين که چطور فرضيه نسبت کلي منتهي به اين نتيجه مي شود، توضيح مي دهد. طبق نظر بارنت، جهان با تمام عظمتش تنها از طريق نيروي عقلائي کيهاني مي تواند "پديد آيد". ۸۵. عزمي را که بارنت "دانش کيهاني" مي نامد، خرد و دانش خدا است که بر کل جهان حاکم مي باشد. همانطور که مي توانيم به راحتی ابتدا، وسط، انتها و همه قسمتهاي مابين خط کشي را ببينيم، خداوند نيز زماني را که به ما مرتبط مي شود، گويي که آن لحظه ساده اي از ابتدا تا انتها بوده است مي داند. با اين همه انسان فقط حادثي را که تنها آمده است و شاهد سرنوشتي که خدا براي او رقم زده، تجربه مي کند.

شناخت خدا از طریق برهان

جلب توجه به کم عمق بودن و فهم تحریف شده سرنوشت در جامعه ما، که رایج است، نیز خیلی مهم می باشد. این عقیده تحریف شده درباره سرنوشت عقیده ای خرافاتی است که می گوید خداوند "سرنوشتی" را برای هریک از انسانها مقدر کرده است ولی با این حال سرنوشتها می توانند بعضی وقتها از سوی مردم عوض بشوند. به عنوان مثال: افراد درباره مریضی که از لب مرگ برگشته اظهارات خرافاتی از قبیل "او به سرنوشتش غلبه کرد" می کنند. هیچ کسی قادر به تغییر سرنوشتش نیست. شخصی که از لب مرگ برگشته است دقیقاً نمرده است زیرا تقدیر چنین بوده که در آن وقت نمیرد. شگفت آن که این خود، تقدیر مردم است که خودشان را با گفتن "من به سرنوشتم غلبه کردم" گول زده و چنین عقیده ای را داشته باشند.

تقدیر، علم ابدی خدا است و از خدایی می باشد که زمان را همانند لحظه ای جداگانه دانسته و بر کل زمان و مکان حاکم می باشد؛ هر چیزی در تقدیر تعیین و تدارک دیده شده است. ما همچنین از قرآن استنباط می کنیم که زمان برای خدا یکی است؛ برخی حوادثی که برایمان در آینده اتفاق می افتد، در قرآن چنان نقل شده که گویی آن حوادث خیلی وقت پیش اتفاق افتاده است. به عنوان مثال: در آیه هایی که درباره حسابهایی که مردم می بایستی در جهان آخرت پس بدهند، به عنوان حوادثی یاد شده اند که خیلی وقت پیش اتفاق افتاده است:

"و صیحه صور اسرافیل بدمند تا جز آن که خدا بقی او خواسته دیگر هر که در آسمانها و زمین است همه یکسر مدهوش مرگ شوند آنگاه صیحه دیگری در آن دمیده شود که ناگاه خلایق همه بر خیزند و نظاره کنند و زمین به نور پروردگار روشن گردد و نامه نهاده شود و انبیاء و شهدا احضار شوند و میان خلق به حق حکم کنند و به هیچ کس ابدأ ظلمی نخواهد شد و هر کس به پاداش عملش تمام برسد... و (آن روز) آنان که به خدا کافر شدند فوج فوج به جانب دوزخ رانند و چون آنجا رسند درهای جهنم به رویشان بگشایند... و متقیان خدا ترس را فوج فوج به سوی بهشت برند و چون بدانجا رسند همه درهای بهشت به رویشان به احترام بگشایند". (سوره الزمر، آیه: ۷۳-۶۸)

برخی آیه های دیگر درباره این موضوع عبارتند از:

هر نفسی را فرشته ای به محشر کشاند. (سوره ق، آیه: ۲۱)

آن گاه، آن واقعه بزرگ قیامت واقع گردد و بنای مستحکم آسمان روز

سست شود و سخت درهم شکافد. (سوره الحاقه، آیه: ۱۶)

خدا هم از شر آن روز آنان را محفوظ داشت و به آنها روی خندان و دل

شادمان عطا نمود و پاداش آن صبر کاملشان، باغ بهشت و لباس حریر بهشتی

است. (سوره الانسان، آیه: ۱۳-۱۲)

هارون يحيي

و دوزخ براي بينندگان آشكار شود. (سوره النازعات، آيه: ۳۶)
پس امروز اهل ايمان به به كفار مي خندند. (سوره المطففين، آيه: ۳۴)
و آنگاه مردم بدكار آتش دوزخ را به چشم مشاهده كنند و پندارند كه در آن خواهند افتاد و از آن ابداً مفری ندارد. (سوره الكهف، آيه: ۵۳)
همانطور كه ديده مي شود، اتفاقاتي كه پس از مرگ ما اتفاق مي افتد (از دیدگاه ما) در قرآن به عنوان حوادث گذشته كه تاكنون تجربه شده است ياد شده است. خداوند به چهارچوب زمان نسبي، در جايي كه ما محدود هستيم، محدود نمي باشد. خداوند اين حوادث را در نبود زمان مقدر کرده و انسان، پيشتر از اين همه اين تجربيات و حوادث را از سر گذرانده و به پايان رسانده است. خداوند در آيه زير مي گويد كه هر حادثي اعم از كوچك يا بزرگ، در دانش خداوند بوده و در كتابي به ثبت رسیده است:

اي رسول ما (بدان كه تو) در هيچ حالي نباشي و هيچ آيه از قرآن تلاوت نكني و به هيچ عملي تو و امتت وارد نشويد جز آنكه ما همان لحظه شما را مشاهده مي كنيم و هيچ ذره اي در همه زمين و آسمان از خدای تو پنهان نيست و كوچك تر از ذره و بزرگتر آن هر چه است همه در كتاب مبين حق (لوح علم الهي) مسطور است. (سوره يونس، آيه: ۶۱)

نگراني ماده گرايان

موضوعاتي كه در اين فصل به آن اشاره شد، به اين معني كه حقيقتي كه ماده در بي زماني و بي فضا بودن قرار دارد، در واقع؛ كاملاً واضح مي باشد. همانطور كه قبلاً توضيح داده شد اين حقايق مشخصاً هيچ گونه فلسفه يا روش فكري نمي باشند بلكه نتايج علمي هستند كه انكار آن غير ممكن است. علاوه بر بودن اين مطلب در واقعيت فني، شواهد نيز راه منطقي يا عقلائي ديگري را در رابطه با اين موضوع نمي پذيرد؛ جهان با تمام مواد تشكيل دهنده و موجوداتي كه در آن زندگي مي كنند ماهيتي خيالي دارند. جهان مجموعه اي از ادراك است. ماده گرايان در فهم اين موضوع، زمان طاقت فرسايي را داشته اند. به عنوان مثال: اگر به مثال اتوبوس پوليتزر برگرديم، گرچه پوليتزر از لحاظ فني مي دانست كه نمي تواند از ادراكش پا فراتر بگذارد، ولي تنها قادر بود ادراك را در حاليتهاي به خصوصي پذيرد. به اين معني كه براي پوليتزر، حوادث در ذهنش از موقعي كه اتوبوس تصادف مي كرد، شكل مي گرفت ولي به محض اين كه تصادف اتوبوس شكل مي گرفت، حوادث به بيرون از مغز رفته و واقعيت فزيكي پيدا مي كرد. نقص منطقي اين نکته كاملاً روشن است. پوليتزر همان اشتباهي را مرتكب شد

شناخت خدا از طریق برهان

که جانسون ماده گرا گفت: " به سنگ ضربه مي زنم و پايم درد مي گيرد؛ بنابراین ماده وجود دارد". پولیتزر نمی توانست بفهمد که ضربه اي که پس از برخورد با اتوبوس احساس مي شود صرفاً به خاطر ادراک مي باشد.

دلیل زیر آستانه اي که چرا ماده گرایان نمی توانند این موضوع را بفهمند به خاطر ترسشان از فهم آن چه که مواجه خواهند شد است. لینکلن بارنت به ما مي گوید که برخي دانشمندان این موضوع را " فهمیده اند ":

با کاهش همه واقعیتهاي عيني در ارتباط با مفاهيم دنياي سایه ها از سوي فيلسوفان، دانشمندان را بر آن داشت تا از محدودیتهاي هشدار دهنده حواس انسان آگاه شوند . ۸۶

هرگونه مرجعي به این مطلب اشاره مي کند که ماده و زمان مفاهيمي هستند که ترس زيادي را در ماده گرا ايجاد مي کند زیرا این موارد تنها نظرياتي هستند که ماده گرا مي تواند به آنها به عنوان موجوداتي مطلق تکیه کند. ماده گرا، در یک معني، این موارد را به مانند بتي براي پرستش در نظر مي گيرد زیرا فکر مي کند که ماده و زمان (از طریق تکامل) او را بوجود آورده اند.

هنگامي که ماده گرا احساس مي کند جهاني که در آن زندگي مي کند، دنيا، جسم خودش، افراد ديگر، فيلسوفان ماده گرایی که این ایده ها را با تأثیر از آنها گرفته، و بطور خلاصه هرچيز ديگر از ادراک تشکیل شده است، باعث مي شود که ترس بر او غلبه کند. هر چيزي که او به آن وابسته بوده يا اعتقاد داشته و تدبيري داشته است به ناگهان محو مي شوند. وقتي واقعاً روز جزا را تجربه مي کند، نوعي احساس نااوميدي مي کند؛ همانطور که در این آیه اشاره توصيف شده است " و در آن روز همه کفار و مشرکين تسليم فرمان خدا شوند و هر چه غير از خدا جعل کرده و مي پرستيدند همه از نظرشان محو و نابود شود." (سوره النحل، آیه: ۸۷)

از این به بعد، این ماده گرا سعي مي کند خود را با واقعیت ماده متقاعد کرده و "گواهي" را براي پايانش مي سازد. او مشتش را به ديوار مي کوبد، سنگها را لگد مي زند، فرياد مي زند، نعره مي زند ولي هرگز نمی تواند از واقعیت فرار کند.

از آنجايي که آنها مي خواهند این حقيقت را از ذهن خود بيرون کنند، دوست دارند افراد ديگر هم همين کار را بکنند. آنها همچنين مي دانند که اگر مردم به طور عموم از ماهيت واقعي ماده، ماهيت فلسفه اوليه و جهالت آنها در دیدگاه جهاني، مطلع شوند هيچ زمينه اي براي نشان جهت برپا کردن نظرياتشان وجود نخواهد داشت. این ترسها دلیلي بر این است که چرا آنها آن قدر از حقيقتهايي که در اینجا بيان شده نگران هستند.

خداوند اذعان مي کند که ترس بي ايمانان در جهان آخرت بيتر خواهد

هارون يحيي

شد. از اينرو در روز قيامت به آنها خطاب مي شود:
روزي که همه آنها را جمع آوردیم پس به آنها که به خدا شرک آورند
گوئیم به کجا شدند آنها که به گمان شما شریک خدا بودند؟ (سوره الانعام،
آیه: ۲۲)

پس از آن، بي ايمانان متوجه مي شوند که داراييها، کودکان و دوستان
صميمشان - که گمان مي کردند واقعي بوده و به عنوان شریک خدا نسبت
مي دادند - آنها را ترک کرده و محو مي شوند. خدا ما را از اين مطلب در
اين آیه مطلع مي سازد: "بنگر که چگونه خود را تکذيب کردند و آنچه به
دروغ بر خدا بسته و شریک حق قرار دادند همه محو و نابود شدند." (سوره
الانعام، آیه: ۲۴)

منفعت مؤمنان

در اين مطلب که ماده و زمان ادراکي هستند که براي ماده گرايان هشدار
دهنده مي باشند، عکس اين قضيه براي مؤمنين صادق است. افراد با ايمان
هنگامي که راز پشت اين قضيه را متوجه مي شوند خيلي خوشحال مي شوند
زيرا اين واقعيت، کلید تمام سؤالات است. با اين کلید در همه رازها باز مي
شود. انسان به راحتی با بسياري از مسائلي که قبلاً در درک آنها مشکل داشته
آشنا مي شود.

همانطور که پيشتر گفته شد، سؤالات راجع به مرگ، بهشت، جهنم، جهان
آخرت، ابعاد متغير و سؤالاتي از قبيل "خدا کجا است؟" "قبل از خدا چه بوده؟"
"چه کسي خدا را خلق کرد؟" "زندگي درون قبر چه قدر طول مي کشد؟" "
بهشت و جهنم کجا هستند؟" و "بهشت و جهنم در حال حاضر کجا هستند؟" به
راحتي پاسخ داده مي شوند. اين موضوع معلوم خواهد شد که به چه ترتيب خداوند
کل جهان را از هيچ آفريد، بطوري که با افشا شدن اين راز، سؤالات مربوط به "
چه وقت؟" و "کجا؟" بي معنا شده زيرا هيچ زمان و فضايي باقي نمانده است.
وقتي که نبود فضا استنباط شود، معلوم مي شود که جهنم، آسمان بهشت و زمين در
واقع همان مکان هستند. اگر نبود زمان استنباط شود معلوم مي شود که هر چيزي
در يك لحظه اتفاق مي افتد؛ هيچ چيزي منتظر نمانده و زمان نمي گذرد زيرا همه
چيز پيشتر اتفاق افتاده و تمام شده است.

با رازي که بررسي شد دنيا مانند آسماني براي مؤمنين مي شود. همه
نگرانيها، دلواپسيها و ترسهاي تلخ ماده گرايي محو مي شوند. انسان پي مي برد
که کل جهان حاکمي مفرد دارد که همانطور که بخواهد، تمام دنياي فزيکي را
تغيير مي دهد و کاري که انسان مي بايستي انجام دهد اين است که به سوي او
برود. انسان از اينرو تماماً خودش را در راه خدا "به خاطر خدمت به او" وقف

شناخت خدا از طریق برهان

می‌کند. (سوره آل عمران، آیه: ۳۵)

فهمیدن این راز بزرگترین منفعت در دنیا است.

با این راز، واقعیت خیلی مهم دیگری، که در قرآن به آن اشاره شده است آشکار می‌شود: "خداوند از رگ گردن به او نزدیکتر است" (سوره ق، آیه: ۱۶). همانطوری که همه می‌دانند رگ گردن در درون بدن می‌باشد. چه چیزی می‌تواند به شخص نزدیک تر از درونش باشد؟ این حالت می‌تواند به راحتی توسط واقعیت نبود فضا توضیح داده شود. این آیه همچنین می‌تواند با فهم این راز بهتر درک شود.

این حقیقت درست می‌باشد. این مطلب می‌بایست به اثبات برسد که هیچ کمک رسان و تامین کننده ای به غیر از خدا موجود نمی‌باشد. هیچ چیز به غیر از خدا وجود ندارد؛ او تنها هستی مطلق است که انسان می‌تواند به او پناه برده و طلب پاداش کند.

به هر طرف رو کنیم وجود خدا را احساس می‌کنیم.

نتیجه گیری

بدون هیچ پرسشی، هیچ چیز نمی تواند مهمتر از خلقت انسان و خالق دانایش باشد. آن چه که ما در طول این کتاب انجام دادیم به خاطر این بود که سعی کنیم موضوعی را درک کنیم که مسئله‌ای فوق العاده مهم برای هر شخص می باشد.

لازم می دانیم به خواننده یاد آوری کنیم که هر شخصی احتیاجی به بندهای اطلاعات، جهت فهمیدن این که جهان و هر چیز درون آن از جمله خودش، آفریده شده‌اند ندارد. این مسئله در زاویه منطق وجدان کودکی کوچک تا انسانی بالغ برای فهمیدن این که او آفریده شده است وجود دارد. کلمات ابراهیم پیامبر در قرآن مثال خیلی خوبی از آنچه منظورمان است می باشد.

ابراهیم پیامبر زمانی در جامعه‌ای زندگی می کرد که آن جامعه اعتقادی به خدا نداشته و در عوض به پرستش بتها روی آورده بود. اگر چه ابراهیم هیچ آموزشی درباره وجود خدا ندیده بود ولی با منطق و وجدانش فهمید که آفریده شده است، علاوه برآن، او متوجه شد که که توسط خدایی آفریده شده که زمین و آسمانها را خلق کرده است. در قرآن این موضوع به این شکل بیان شده است:

پس چون ماه تابان را دید باز برای هدایت قوم گفت این "خدای من است". وقتی که آنهم نابود شد ماه پرستان را متذکر ساخت که آن نیز خدا نباشد و گفت اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا که من از گروه گمراهان عالم خواهم بود. پس چون خورشید درخشان را دید گفت اینست خدای من. این از ستاره و ماه روشنتر است، چون خورشید نابود گردید، گفت من از آن چه شما شریک خدا قرار می دهید بیزارم من با ایمان خالص روی به سوی خدایی آوردم که آفریننده همه آسمانها و زمین است و من هرگز با مشرکان موافق نخواهم بود. (سوره النعام، آیه: ۷۶-۷۹)

همانطور که در مثال ابراهیم پیامبر می بینیم، هر کسی که منطق و وجدان داشته باشد و مهم تر از همه، "آن کسی که جهالت و رزالت را پذیرفته باشد"، قادر است بفهمد که جهان آفریده شده و، علاوه برآن، جهان توسط طرح و نظم بزرگی از سوی خدا خلق شده است.

بدون هیچ شکلی حال آن کسانی که وجود خدا را، علی رغم تمام علائم

شناخت خدا از طریق برهان

آشکاري که براي همه نشان داده شده است، رد مي کنند براي آن دسته از افراي که وجدان و منطق دارند، کاملاً امري حيرت انگيز است. مطلب زير که در قرآن آمده است درباره کساني است که به خدا و قدرت آفرينش ايمان ندارند:

و اگر ترا جاي تعجب به منکران است عجب قول منکران معاد است که مي گویند آیا ما چون خاک شدیم باز از نو خلق خواهیم شد؟ اینان هستند که به خدای خود کافر شدند و هم اینان زنجيرهاي عذاب برگردن خود نهادند و هم اینان اصحاب دوزخ و در آن همیشه معذبند! (سوره الرعد، آیه: ۵)

مطالبی که در این کتاب گفته شده است از هر مطالب دیگری در زندگیتان مهم تر خواهد بود. شاید شما هرگز تفکر کافي را درباره این موضوع جهت برسي اهميت آن نداشته اید و يا شاید هرگز پيشتر درباره آن فکر نکرده اید. با این همه مطمئن باشید که شناخت خدا، که شما را خلق کرد، از هر چيز دیگری که مي توانيد انجام دهید واجب تر است.

به آن چه که خدا به شما اعطا کرده است فکر کنید؛ شما در دنیايي زندگي مي کنید که با ظرافت کوچکترین جزئیات مخصوصاً براي شما آفریده شده است. شما مجبور هستید در این روند شرکت کنید. روزي چشمتان را باز کردید و خود را در میان نعمات بيشماری يافتید. شما مي توانيد ببينيد، بشنوید، حس کنید....

و این امر به این خاطر است که خداوند چنین آفرینشي را مقدر کرد. در آیه اي بيان شده است که :

و خدا شما را از بطن مادران بیرون آورد در حالی که هيچ نمي دانستيد و به شما چشم و گوش و قلب بتدریج اعطا کرد تا مگر دانا شويد و شکر این نعمتها بجاي آريد. (سوره النحل، آیه: ۷۸)

همانطور که در این آیه بيان شد هيچ کسي به جز خدا به شما هرچيزي را که دارا مي باشيد نداده است و جهاني را خلق کرد که در آن زندگي مي کنید. بنابراین بياييد و خود را وقف خدا کنید و از او به خاطر نعماتي که به شما داده است شکرگزاري کنید و از اينرو پاداش اخروي را نصيب شويد. اگر عکس این کار را انجام دهید ناسپاسي کرده و خود را در معرض مجازاتي ابدی، که به خواست خدا مي باشد، قرار مي دهيد.

مطمئن باشید خدا وجود دارد و به شما خيلي نزديک است... او هر آن چه را که شما انجام مي دهيد، مي شنويد و يا مي گوويد آگاه است....

و مطمئن باشید که هر شخصي، مثل شما، بزودي به او حساب پس خواهد داد....

اي خدای پاک و منزہ ما
نمي دانيم جز آنچه تو خود به ما تعليم دادی.
توئی دانا و حکيم.
(سوره البقره، آیه: ۳۲)

پانویس ها

-I-

1. George Politzer, Principes Fondamentaux de Philosophie, Editions Sociales, Paris, 1954, p. 84
2. Recounted in Jaki, S. (1980) Cosmos and Creator Regnery Gateway, Chicago
3. Stephen Hawking's A Brief History of Time A Reader's Companion (Edited by Stephen Hawking; prepared by Gene Stone), New York, Bantam Books, 1982, p. 62-63
4. Henry Margenau and Roy Abraham Varghese, eds., Cosmos, Bios, Theos, La Salle, IL: Open Court Publishing, 1992, p. 241
5. Hugh Ross, Ph.D., The Creator and the Cosmos, Navpress, 1995, p. 76
6. W.R. Bird, The Origin of Species Revisited, Nashville: Thomas Nelson, 1991; originally published by Philosophical Library in 1987, p. 462
7. W.R. Bird, The Origin of Species Revisited, Nashville: Thomas Nelson, 1991; originally published by Philosophical Library in 1987, pp. 405-406
8. Stephen W. Hawking, A Brief History of Time, Bantam Books, April, 1988, p. 121
9. Paul Davies, God and the New Physics, New York: Simon & Schuster, 1983, p. 189
10. Hugh Ross, The Fingerpring of God, 2nd. Ed., Orange, CA: Promise Publishing Co., 1991, pp. 114-115
11. A Dorling Kindersley Book – The Science, published in the United States by Dorling Kindersley Inc., p. 24
12. Stephen Hawking's A Brief History of Time A Reader's Companion (Edited by Stephen Hawking; prepared by Gene Stone), New York, Bantam Books, 1982, p. 143
13. Bilim ve Teknik magazine, vol. 203, p. 25
14. Larousse Dictionary and Encyclopaedia, Vol. II, p. 5734
15. Maurice Burton, C.B.P.C. Publishing Limited, Encyclopaedia of Animals, Reptiles, p. 120
16. Ibid, p. 120
17. Michael J. Behe, Darwin's Black Box, New York: Free Press, 1996, p. 232-233
18. Grzimeks Tierleben Vögel 3, Deutscher Taschen Buch Verlag, Oktober 1993, p. 92
19. Ibid, p. 89
20. Ibid, p. 87-88
21. David Attenborough, The Private Life of Plants, Princeton University Press, 1995, p. 291
22. Nature, 12 November, 1981
23. Michael Baigent, Richard Leigh, Henry Lincoln, The Messianic Legacy, Gorgi Books, London: 1991, p. 177-178.
24. D.M.S. Watson, "Adaptation", Nature, no. 124, p. 233
25. Richard Levontin, The Demon-Haunted World, The New York Review of Books, January, 9, 1997, p. 28
26. J. De Vries, Essential of Physical Science, Wm.B.Eerdmans Pub.Co., Grand Rapids, SD 1958, p. 15.
27. David Darling, Deep Time, Delacorte Press, 1989, New York.
28. Timothy R. Stout, Tim Stout's Creation-Science Page..

29. Timothy R. Stout, Tim Stout's Creation-Science Page.
30. Timothy R. Stout, Tim Stout's Creation-Science Page.
31. Robert Matthews, Unravelling the Mind of God, London Bridgege, July, 1995, p.8
32. Bilim ve Teknik, June 1997, p. 60

-II-

1. Charles Darwin, The Origin of Species: By Means of Natural Selection or the Preservation of Favoured Races in the Struggle for Life, London: Senate Press, 1995, p. 134.
2. Derek A. Ager. "The Nature of the Fossil Record." Proceedings of the British Geological Association, vol. 87, no. 2, (1976), p. 133.
3. T.N. George, "Fossils in Evolutionary Perspective", Science Progress, vol.48, (January 1960), p.1-3
4. Richard Monestarsky, Mysteries of the Orient, Discover, April 1993, p.40.
5. Stefan Bengston, Nature 345:765 (1990).
6. Earnest A. Hooton, Up From The Ape, New York: McMillan, 1931, p.332.
7. Stephen Jay Gould, Smith Woodward's Folly, New Scientist, 5 April, 1979, p. 44.
8. Charles E. Oxnard, The Place of Australopithecines in Human Evolution: Grounds for Doubt, Nature, No. 258, p. 389.
9. Richard Leakey, The Making of Mankind, London: Sphere Books, 1981, p. 116
10. Eric Trinkaus, Hard Times Among the Neanderthals, Natural History, No. 87, December 1978, p. 10, R.L. Holoway, "The Neanderthal Brain: What was Primitive?", American Journal of Physical Anthrophology Supplement, No. 12, 1991, p. 94
11. Ali Demirsoy, Kalitim ve Evrim (Inheritance and Evolution), Ankara: Meteksan Yayinlari 1984, p. 61
12. Ali Demirsoy, Kalitim ve Evrim (Inheritance and Evolution), Ankara: Meteksan Yayinlari 1984, p. 61
13. Fabbri Britannica Science Encyclopaedia, Vol. 2, No. 22, p. 519
14. Kevin McKean, Bilim ve Teknik, No. 189, p. 7
15. Frank B. Salisbury, "Doubts about the Modern Synthetic Theory of Evolution", American Biology Teacher, September 1971, p. 336.
16. Ali Demirsoy, Kalitim ve Evrim (Inheritance and Evolution), Ankara: Meteksan Publishing Co., 1984, p. 39.
17. Homer Jacobson, "Information, Reproduction and the Origin of Life", American Scientist, January, 1955, p.121.
18. Reinhard Junker & Siegfried Scherer, "Entstehung Gesiche Der Lebewesen", Weyel, 1986, p. 89.
19. Michael J. Behe, Darwin's Black Box, New York: Free Press, 1996, pp. 232-233.
20. Pope Leo XIII, Humanum Genus, Encyclical on Freemasonry, promulgated on April 20, 1884.
21. Dr. Selami Isindag, "Obstacles to the Flourishing of Wisdom and Freemasonry", Mason Dergisi (Mason Magazine), Year: 24, Volume:25-26 (December, 76-March, 77).
22. Mimar Sinan magazine, volume 6, p. 66.
23. Mason Dergisi (Mason Magazine), volume 23-24, p. 41, 1976.
24. Michael Howard, The Occult Conspiracy: The Secret History of Mystics, Templars,

- Masons and Occult Societies, I. b., London: Rider, 1989, p.63
- 25 Frederick Vester, Denken, Lernen, Vergessen, vga, 1978, p.6
- 26 George Politzer, Principes Fondamentaux de Philosophie, Editions Sociales, Paris, 1954, pp.38-39-44
- 27 R.L.Gregory, Eye and Brain: The Psychology of Seeing, Oxford University Press Inc., New York, 1990, p.9
- 28 Lincoln Barnett, The Universe and Dr.Einstein, William Sloane Associate, New York, 1948, p.20
- 29 Orhan Hançerlioglu, Düşünce Tarihi (The History of Thought), Istanbul: Remzi Bookstore, 6.ed., September, 1995, p.447
- 30 George Berkeley, A Treatise Concerning the Principles of Human Knowledge", 1710, Works of George Berkeley, vol. I, ed. A. Fraser, Oxford, 1871
- 31 Bertrand Russell, ABC of Relativity, George Allen and Unwin, London, 1964, pp.161-162
- 32 R.L.Gregory, Eye and Brain: The Psychology of Seeing, Oxford University Press Inc. New York, 1990, p.9
- 33 Ken Wilber, The Holographic Paradigm and Other Paradoxes, p.20
- 34 George Politzer, Principes Fondamentaux de Philosophie, Editions Sociales, Paris 1954, p.53
- 35 Orhan Hançerlioglu, Düşünce Tarihi (The History of Thought), Istanbul: Remzi Bookstore, 6.ed., September, 1995, p.261
- 36 George Politzer, Principes Fondamentaux de Philosophie, Editions Sociales, Paris 1954, p.65
- 37 David Hume, A Treatise of Human Nature, Book I, Section IV: Of Personal Identity
- 38 Rennan Pekünlü, "Aldatmacanın Evrimsizliği", (Non-Evolution of Deceit) Bilim ve Ütopya, December, 1998, (V.I.Lenin, Materialism and Empirio-criticism, Progress Publishers, Moscow, 1970, pp.334-335)
- 39 Alaettin Senel, "Evrin Aldatmacası mı?, Devrin Aldatmacası mı?", (Evolution Deceit or Deceit of the Epoch?) Bilim ve Ütopya, December 1998
- 40 Imam Rabbani Hz. Mektupları (Letters of Rabbani), Vol.II, 357. Letter, p.163
- 41 Imam Rabbani Hz. Mektupları (Letters of Rabbani), Vol.II, 470. Letter, p.1432
- 42 François Jacob, Le Jeu des Possibles, University of Washington Press, 1982, p.111
- 43 Lincoln Barnett, The Universe and Dr.Einstein, William Sloane Associate, New York, 1948, pp. 52-53
- 44 Lincoln Barnett, The Universe and Dr.Einstein, William Sloane Associate, New York, 1948, p.17
- 45 Lincoln Barnett, The Universe and Dr.Einstein, William Sloane Associate, New York, 1948, p.58.
- 46 Paul Strathern, The Big Idea: Einstein and Relativity, Arrow Books, 1997, p. 57
- 47 Lincoln Barnett, The Universe and Dr.Einstein, William Sloane Associate, New York, 1948, p.84
- 48 Lincoln Barnett, The Universe and Dr.Einstein, William Sloane Associate, New York, 1948, pp.17-18

درباره نویسنده

تحت اسم مستعار هارون یحیی، مؤلف کتابهای بیشماری را در خصوص مسائل سیاسی، مذهبی و اعتقادی به چاپ رسانده است. بخش عمده ای از آثار او به نقطه نظر ماده گرایان و تاثیر آن در تاریخ جهان و سیاست مربوط می شود. (اسم مستعار، برگرفته از اسامی "هارون" {آرون} و "یحیی" {یوهان} است که به احترام یاد دو پیامبری که بر علیه کفر جنگیدند، گذاشته شده است.)

آثار او عبارتند از: "دست پنهان" در بوسنی، حقه قتل و عام با حریق، پشت صحنه تروریسم، کارت برنده کردها در اسرائیل، ترفند ملی برای ترکیه، پاسخ دروس اخلاقی قرآن، ضدیت داروین با ترکها، بند ۱، بند ۲، مصیبتهایی که داروین بر بشریت وارد کرد، حقه تکامل، ملل از بین رفته، موسی پیامبر، عصر طلائی، هنر خدا در رنگها، شکوه همه جا است، حقایق زندگی در این دنیا، اعترافات تکامل گرایان، اشتباه فاحش تکامل گرایان ۱، اشتباه فاحش تکامل گرایان ۲، جادوی شیطانی داروین، مذهب داروین گرایان، هدایت به سوی دانش از طریق قرآن، منشاء اصلی حیات، خود آگاهی سلول، خلقت گیتی، معجزات قرآن، طرح طبیعت، فداکاری و گونه های هوشمندانه در حیوانات، جهان آخرت از ازل بوده است، فرزندان داروین دروغ می گفتند! پایان داروین گرایی، تفکر عمیق، عدم زمان و واقعیت سرنوشت، هرگز بهانه بی اطلاعی نداشته باشید، اسرار دی.ان.ای (DNA)، معجزه اتم، معجزه نهفته در سلول، معجزه

نهفته در سیستم ایمنی بدن، معجزه نهفته در چشم، معجزه خلقت در گیاهان، معجزه در عنکبوت، معجزه در مورچه، معجزه در پشه، معجزه در زنبور عسل، معجزه دانه، معجزه در موریانه، معجزه بدن انسان و معجزه در خلقت بشر.

از کتابچه های او می توان به اسرار

اتم، شکست تئوری تکامل:



واقعیت خلقت، شکست ماده گرایی، پایان ماده گرایی، اشتباه فاحش تکامل گرایان ۱، اشتباه فاحش تکامل گرایان ۲، شکست فرضیه میکروبیولوژی تکامل گرایان، واقعیت خلقت، شکست تئوری تکامل در پاسخ به ۲۰ سؤال و بزرگترین حقه در تاریخ زیست شناسی، داروین گرایی اشاره کرد.

از آثار دیگر نویسنده در رابطه با مسائل قرآنی نیز، تفکر جاودانی درباره حقیقت؟، ایثار در راه خدا، ترک معاشرت با بی خردان، بهشت، تئوری تکامل، ارزشهای اخلاقی قرآن، دانش قرآن، مهاجرت بخاطر خدا، توضیح ویژگیهای افراد ریاکار در قرآن، اسرار افراد ریاکار، اسامی خدا، انتقال پیام و بحث در قرآن، مفهوم اساسی در قرآن، پاسخهای قرآن، جهنم، پپ تجدید حیات پس از مرگ، تلاش مریدان، شیطان دشمن قسم خورده، مذهب افراد گمراه، تکبر شیطان، عبادت در قرآن، اهمیت وجدان در قرآن، هرگز روز جزا را فراموش نکنید، قضاوتهای نامحترمانه درباره قرآن، ویژگیهای انسان بی خرد، اهمیت صبر در قرآن، اطلاعات کلی از قرآن، فهم سریع ایمان ۱-۲-۳، استدلال پیش پا افتاده بی ایمانی، ایمان کامل، قبل از اینکه پشیمان شوید، مراد دهندگان ما چنین می گویند، نجات برای اهل ایمان، ترس از خدا، کابوس بی اعتقادی، عیسی پیامبر باز خواهد گشت، زیبایی های حیات در قرآن، تحسین زیبایی های خدا ۱-۲-۳-۴، شرارت با عنوان " ریشخند"، رمز آزمایش، خرد صحیح مطابق با قرآن، نزاع با مذهب بی مذهبان، مکتب یوسف، اتحاد با خردمندان، افتراها بر ضد مسلمانان در طول تاریخ، اهمیت استفاده از کلمات نیکو، چرا خودتان را فریب می دهید؟، اسلام: مذهب سهولت، اشتیاق و حرارت در قرآن، نیکی را در همه چیز پیدا کنید، چگونه بی خردان قرآن را تفسیر می کنند؟، برخی از اسرار قرآن، شهادت مؤمنان، امید در قرآن، عدالت و شکیبایی در قرآن.

جهت استحضار خواننده

دلیل اینکه چرا یک فصل به شکست تئوری تکامل اختصاص داده شده، به این خاطر است که این فرضیه اساس فلسفه های ضد مذهبی را در بر می گیرد. از آنجایی که داروین گرایي واقعیت خلقت و همینطور خدا را انکار می کند، لذا این طرز تفکر در طول ۱۴۰ سال اخیر سبب شده است که مردمان بیشماری اعتقادشان را از دست داده و به شبهه و گمان روی آورند. بنابراین برای اینکه ثابت کنیم این فرضیه حقه ای بیش نیست، وظیفه خیلی مهمی را به عهده ما و امی گذارد که شدیداً با مذهب در ارتباط می باشد. لذا لازم است که این وظیفه مهم به سمع و نظر همه افراد برسد. برخی از خوانندگان ممکن است فقط فرصت خواندن یکی از کتابهای ما را داشته باشند. از اینرو به نظر ما لازم است که فصلی را خلاصه در ارتباط با این موضوع اختصاص دهیم.

در تمام کتابهای مؤلف، موضوعات در رابطه با مسائل ایمانی در شناخت آیه های قرآن مورد بحث و تفحص قرار گرفته و از افراد دعوت بعمل آمده است تا کلمات الهی را فرا گرفته و آنها را در زندگانی خود بکار برند. تمام موضوعاتی که مربوط به آیه های قرآن می باشد طوری شرح داده شده اند که هیچگونه سؤال یا ظنی را در ذهن خواننده بر جای نمی گذارد. با سبک اصیل، واضح و سلیسی که در این کتابها بکار برده شده است، همه رده های سنی جامعه و گروههای اجتماعی را براحتی قادر به درک این کتابها می کند. این شرح شفاف و مؤثر سبب می شود تا کتابها را در نشستی ساده بتوان تعبیر کرد. حتی کسانی که شدیداً معنویت را رد می کنند، تحت تاثیر واقعیتهایی که در این کتاب نقل شده است قرار گرفته و قادر به تکذیب حقایق محتوی آن نیستند.

این کتاب و تمام کتابهای دیگر نویسنده را می توان بصورت انفرادی خوانده و یا در گروه های جمعی راجع به آن صحبت کرد. خوانندگانی که تمایل به بهره وری از این کتابها را دارند، چنانچه بتوانند بحث را از طریق که مطالب و تجربیات خود را از کتاب به دیگران انعکاس دهند، سودمند می باشد.

علاوه بر این، معرفی خواندن این کتابها، که صرفاً جهت رضایت پروردگار نوشته شده است، کمک شایانی به مذهب خواهد بود. تمام کتابهای نویسنده متقاعد کننده می باشند. به همین علت آنهایی که تمایل گفتگو راجع به مذهب با دیگران را دارند، یکی از مؤثرترین روشها تشویق آنها به خواندن این کتابها است.

امید است که خواننده وقتی را برای مرور کتابهای دیگری که در صفحات آخر کتاب به آنها اشاره شده است، صرف کرده و از منابع اطلاعات ارزشمندی که در جهت موضوعات اعتقادی بکار رفته است، که خواندن آنها هم خالی از لطف نیست، لذت ببرد.

در این کتابها، همانند برخی کتابهای دیگر، نقطه نظر شخصی نویسنده، توضیحات بر پایه منابع مشکوک، سبکهای غیر ملاحظه کارانه در احترام و تکریم به موضوعات مقدس، ناامیدی، شک برانگیزی و یا عذرهای بدبینانه ای که باعث انحراف قلبها می شود وجود ندارد.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**